

۳۰

[راسپی:]

خوب [و] آنچه بهتر از خوب است ترا باد؛ ترا [و] زوت را!
بشود که پاداش زوت — آن [زوت] در اندیشه نیک سرآمد، در گفتار نیک سرآمد،
در کردار نیک سرآمد — ترا ارزانی شود!

۳۱

[زوت:]

بشود که آنچه بهتر از خوب است، به سوی شما آید!
مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی شما آید!
مبادا که آنچه بدتر از بد است، به سوی من آید!

۳۲

[زوت و راسپی:]

«يَتَّهْ اَهُوَوِيْرِيُو...»
«اَشْمِمْ وُهو...»

۳۳

«اَهُوَنَ وَيْرِيَه...» را می ستاییم.
آردیهشت، زیباترین آشاسپند را می ستاییم.
«فَشوشو مَثْرَه» ی «هاذُخت نَسک» را می ستاییم.
سراسر بخش «مَتوتِ پِسْتِيَه» را می ستاییم.
«مَتوتِ پِسْتِيَه» را می ستاییم که نخستین داد جهان است.

۳۴

[زوت:]

«يَتَّهْ اَهُوَوِيْرِيُو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«يَتَّهْ اَهُوَوِيْرِيُو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

هات ۶۰

۱

[زوت وراسپی:]

«پس براستی، بهترین نیکی‌ها بهره‌آن کس خواهد شد که درزندگی استومند و
میثوی، ما را به راه راست بهروزی — [راه] جهان آشه که جایگاه اهوره است — رهنمونی
کند.

ای مزدا!

دلدادگان تودرپرتونیک آگاهی و پاکی به تو خواهند پیوست.»^۱

۲

بشود که خشنودی و پارسایی و درود و دَهِش و پذیرش، بدین خانمان ارزانی شود!
بشود که اینک آشه و توانایی و پاداش و فرّ و خوشی و پیشوایی دیر پای این دین
آهورایی زرتشت، بدین جا فرود آید!

۳

اینک،

مبادا که پیوند گله و رمه از این جا بگسلد!

مبادا که پیوند آشه از ما بگسلد!

مبادا که پیوند آشون مرد از ما بگسلد!

مبادا که پیوند دین آهورایی از ما بگسلد!

۱ = گاه . یس . ۴۳ ، بند ۳

۴

بشود که فرّوشی هایِ پاکِ نیکِ آشَوَنان، همراهِ درمانِ آشی — [که] به پهنایِ زمین و درازایِ رودها و بُلندایِ خورشید [است] — بدینِ خانمانِ فرود آیند تا بهروزی [به این خانه] فرارسد و برقرّو و فروغِ آن بیفزاید و بتواند در برابرِ بدخواهِ پایداری کند!

۵

بشود که در این خانه، فرمانبرداری بر نافرمانی، آشتی بر ناسازگاری، رادی بر ارادی، فروتنی بر برترتئی، گفتارِ راست بر گفتارِ ناراست و آشه بر دروج [چیره شود] ...

۶

بدان سان که آمشاسپندان بتوانند تا هنگامِ پاداشِ جاودان، در این جا فرمانبرداری و پارسایی و ستایشها و نیایشهای نیک و دهشِ خوب و دهشِ دلخواه و دهشِ دوستانه را نریابند.

۷

مبادا که این خانه، هرگز از خوشیِ فرّوهستی و فرزندانِ برازنده و همراهیِ دیر پایِ آشیِ نیک — آن که آشَوَنان را به خوشی رهنمون است — تهی ماند.

۸-۱۰

[زوت:]

۱

۱۱

تا آن که منشِ ما شاد شود [و] روانِ ما کامیاب [و] تن [ما] خورسند باشد که به بهشت رسیم.

همچنین پس از آشکار شدن [کردارها] به بارگاهِ آهورایی [گراییم]، ای مزدا!

۱۲

ای آشه یِ بهتر! ای آشه یِ زیباتر!

۱ = ندهای ۵-۷ یه ۱۰

بشود که به دیدار تورسیم.
بشود که به تونزدیک شویم.
بشود که هماره همنشین تو باشیم.
«آشِمُ وُهو...»

۱۳

«یَثَه آهو ویر یو...»
«آشِمُ وُهو...»
«آهونَ ویر یه...» را می ستاییم.
آردیبهشت، زیباترین آمشاسپند را می ستاییم.
«یَنگَه هاتم...»

هات ۶۱

۱

[زوت:]

«آهونَ ویرِیَه ...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«آشیم وُهو...» را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«ینگه هاتم ...» خوب ستوده را همی خوانیم در زمین و در آسمان.
«آفرینگانِ دهمان» نیکِ آشونِ مردانِ پاک را همی خوانیم در زمین و در
آسمان ...

۲

راندن و برانداختن اهریمن و آفرینش پتیاره پرگزندش را.
راندن و برانداختن مردان «گخوارد» و زنان «گخواریذی» را.
راندن و برانداختن مرد «گخوارد» و زن «گخواریذی» را.

۳

راندن و برانداختن مردان «گیذ» و زنان «گیبیدی» را.
راندن و برانداختن مرد «گیذ» و زن «گیبیدی» را.
راندن و برانداختن دزد و راهزن را.
راندن و برانداختن «زندیک» و جادو را.
راندن و برانداختن مهرآزار (پیمان شکن) را.

۴

راندن و برانداختن کشندگان و دشمنان آشون مرد را.
راندن و برانداختن «آشموغ» و فرمان گزار ناپارسای پرگزند را.
راندن و برانداختن هر دُرُونِدِ نادرست اندیشِ نادرست گفتارِ نادرست کردار را ای
سپیشمان زَرْتُشت!

۵

«چگونه دروج را از خود دور برانیم؟»^۱
ما همچون سوشیانتها دروج را از خود خواهیم راند.
ای آشه!
چگونه آن [دروج] را دور توانیم راند، آنچنان که توانایی، ناتوانی را در همه هفت
کشور برافکند، دور راندن و برانداختن سراسر هستی دُرُونِدِ را؟
آهوره را — که نیک خواهِ آفریدگان است — سرود خوانیم.

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱۳

هات ۶۲

۱

[زوت وراسپی:]

«یته آهوویزیو...»

ای آذراهوره مزدا!

ترا ستایش و نیایش، پیشکش خوب، پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه
خواستارم.

تویی برازنده ستایش و نیایش.

بشود که تو در این خانمان به ستایش و نیایش برازنده شوی!

خوشا مردی که ترا به آیین آشه بستاید؛ هیزم در دست، برسم در دست، شیر در
دست، هاون در دست.

۲

ای آذراهوره مزدا!

آن هیزمی که بشاید، ترا باد!

آن بخوری که بشاید، ترا باد!

آن خورشی که بشاید، ترا باد!

آن اندوخته ای^۱ که بشاید، ترا باد!

برنایی به نگاهبانی تو گماشته باد!

[دین] آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد...

۱. اندوخته یا ذخیره هیزم انباشته برای برافروختن آتش.

۳

تا تو در این خانمان فروزان باشی .
تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی .
تا تو در این خانمان روشن باشی .
به روزگارانی دیر پای تا به هنگام رستاخیز توانا و همچنان در هنگامه رستاخیز
توانا و نیک .

۴

ای آذر آهوره مزدا!
زود مرا گشایش بخش!
زود مرا پناه بخش!
زود مرا زندگی پر گشایش و پناه بخش!
زود مرا زندگی دراز، دانایی، آشنوی، زبان شیوا، روان هوشیار و پس آنگاه، خرد
فراوان فراگیر نابود نشدنی بخش ...

۵

پس آنگاه مرا دلیری مردانه، همیشه بر پای ایستاده، بی خواب و در آرامگاه [نیز]
بیدار، بخش!
مرا فرزندان رسا و کاردان، دین گستر، کشور [پرور] و انجمن آرا، با هم بالنده،
نیک اندیش و از تنگنا رهاننده بخش که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازه کشور را
افزایش بخشند.

۶

ای آذر آهوره مزدا!
مرا آنچه کامروا سازد، ببخش!
اکنون و تا ابد، بهشت آشنوان و روشنایی همه گونه آسایش بخش، مرا ارزانی دار
تا من به پاداش نیک و نام نیک و زندگی خوش رَدان رسم .

۷

ای سپیثمان [زرتشت]!

آذر آهوره مزدا همه را آوازمی دهد؛ آنان را که برایشان شام و چاشت بامداد می پزد.
از همگان خواستار پیشکشی خوب است؛ پیشکشی دلخواه، پیشکشی دوستانه.

۸

آذربه دستهای همه روندگان می نگرَد:

— چه آورد دوستی، دوستی را؛ آن فرارونده، آن آرامش گزیده را؟

۹

اگر از راه رسیده، به آیین آشه هیزم پیشکش آورد و به آیین آشه برسم و گیاه
«هَذَا نَبِيْتَا» بگسترد، پس آذر مزدا آهوره — [آن آذر] خشنود و نیاززده — او را خواستار
کامیابی شود:

۱۰

بشود که ترا مه ای از چار پایان و گروهی از مردان باشد!

بشود که ترا زندگی و منیشی ورزیده باشد!

بشود که زندگی را به شادکامی بسربری درشهایی که خواهی زیست!

این است آفرین آذر، کسی را که هیزم خشکِ روشنی دیده به آیین آشه پاک شده،

نزد او آورد.

۱۱

«أَشِيْمُ وَهُوَ...»

فرارفتن و واپس کشیدن و پذیرفتن آبهای نیک را روی آوریم.

۱۲

من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱. شاید مقصود آن باشد که ایزد بانوی آنها، پیشکشهای نیایشگران و نمازگزاران را می پذیرد.

ساونگهی و ویشیه ی آشون، ردان آشونی راستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
ردان روزو گاهها و ماه و گهنبارها و سال راستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۱۳

[زوت:]

«بته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«بته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت وراسپی:]

«مزدا اهوره» کسانی را که در پرتو «آشه» بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.^۱

شهریاری مینوی نیک تو - شایان تربخشش آرمانی در پرتو «آشه» - از آن کسی خواهد شد که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.^۲

۳

آهوره مزدای آسون، زد آسونی را می ستایم.
آمشاسپندان، شهریاران نیک خوب گنش را می ستایم.

آبها را می ستایم.

روانها و قروشی های آسونان را می ستایم.

«بینگه هاتم ...»

«یته آهوویزیو...»

۱. گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

۲. همان. بند ۱

۳. = بند ۲ یس. ۵۶

هات ۶۴

۱

[زوت:]

... چون آنان فرارمند، جهان به «آشه» گراید.^۱

۲-۷

۲

۱. در بند سوم یس . ۴۶ آمده است: «ای مزدا! کی سپیده دم آن روز فرا خواهد رسید که با آموزشهای فزایش بخش رهانندگان، آشه به نگاهداری جهان بدرخشد؟»
این گفتار «زوت» اشاره ای است بدان پرسش.

۲. یس . ۵۰، بندهای ۶-۱۱

هات ۶۵

۱-۵

۱

۶

بشود که فرّوشی های آشونانی که بودند و هستند، آنان که زاده شده اند و آنان که هنوز زاده نشده اند و آنان که «پادباب» بجای آورند، بدین جا آیند!

۷

ای آبهای نیک! ای بهترین آفریدگان مَرّدا!

آب از آن بد اندیش مباد!

آب از آن بد گفتار مباد!

آب از آن بد کردار مباد!

آب از آن دُژدین، دوست آزار، مُغ آزار، همسایه آزار و خانواده آزار مباد!

آب از آن آنان که آشونان را زیان رسانند، از آن آنان که تن ما را — که کسی را

آسیب نپسندیم — گزند رسانند، مباد!

۸

آب از آن دزد، تاراجگر، راهزن، پارسا کُش، جادو، آشموغ ناپارسا، دروغگوی

ستمکار و کسی که مردار به خاک سپارد، مباد!

ستیهنگی اینان به خودشان باز گردد. کسی که گزند را انگیزه شود، همان

۱. = بندهای ۱-۵ آب.

گزند بدورسد.

۹

ای آبها!

تا بدان هنگام که «زوت» ستایش بجای آورد، در این جا رامش گزینید.
 چگونه [«زوت»] با گفتار آزموده، آبهای نیک را ستایش تواند کرد؟
 چگونه «زوت» هرگاه که ستایش ناشایست بجای آورد، زبانش بسته شود؟
 چگونه گفتارهایی که آموزگار آموزد، به سامان رسد؟
 چگونه است آفرین؟
 چگونه است خویشکاری؟
 چگونه است [آن] رادی که آهوره مزدا به زرتشت آموخت و زرتشت به جهان
 استومند رسانید؟

۱۰

ای زرتشت!

نخست کام خویش از «آبها» بخواه؛ پس آنگاه «آب زور» پاکی را که آشونی
 پالوده باشد، پیش آرو این «باژ» را برخوان:

۱۱

ای آبها!

خواهشی بزرگ از شما دارم؛ آن را به من ارزانی دارید!
 آن بخشش بزرگی که در پرتو آن، از فریب و چیرگی دشمن برکنار توان بود.

ای آبها!

از شما چند گونه بخشش خواستارم:
 نیرو و فرزندان نیک (آنچنان که بسیاری از کسان آرزو دارند) بدان سان که
 کسی در پی زیان رساندن و ستم ورزیدن بدانان و زدن و ربودن و کشتن آنان نباشد.

۱۲

[زوت وراسپی :]

ای آبها! ای زمینها! ای گیاهان!
 ای آمشاشپندان، شهریاران نیک خوب گنش! ای نیکان نرینه و مادینه! ای
 داداران نیک!

ای فروشی های نیک زورمند در همه جا پیروز آشونان!
 ای مهر فراخ چراگاه!
 ای سروش پارسای بُرزمند!
 ای رشن راست ترین!
 ای آذر پسر آهوره مزدا!
 ای آپام نیات، رد بزرگوار و شهریار تیز اسب!
 ای آشونان! ای بهترین بخشندگان!
 این بخشش را از همه [شما] ایزدان خواستارم:

۱۳

ای آبها. ۱

۱۴

[زوت:]

آنچه بزرگتر از این است، آنچه بهتر از این است، آنچه زیباتر از این است و آنچه
 ارزشمندتر از این است، ما را ارزانی دارید، ای ایزدان آشون!
 شما که توانا بید بدانچه خواستارید، تندتر و تیزتر از باژ این [پاره از] گاهان:
 «بهترین خواست درست کرداران — ساختن جهانی نو — را برآورد.»^۲

۱۵

«ای مزدا! ای آن که زمین و آب و گیاهان را آفریدی!
 مرا با سپندترین مینو [ی خویش] رسایی و جاودانگی بخش و در پرتومنش نیک،
 توش و توان و پایداری [ارزانی دار و] از آموزشهای خود بهره مند کن.»^۳

.۱ = بند ۱۲

.۲ = گاه. یس. ۵۰، بند ۱۱

.۳ = گاه. یس. ۵۱، بند ۷

۱۶

۱
.....

۱۷-۱۸

۲
.....

۱۹

[راسپی:]

«یته اهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیث هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱ = بند ۱ یس . ۶۳

۲ = بندهای ۱۷-۱۸ یس . ۵۶

هات ۶۶

۱

[زوت وراسپی:]

«آشیم وُهو...»

«به آیین آشه می‌دهم این زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر آمیخته به هذائیتای به آیین آشه نهاده، ترا ای [آب] آهورایی آهوره؛ خشنودی آهوره مزدا، آمشاسپندان، سُروش پارسا و آدر آهوره مزدا، زِد بزرگوار آشون را.»

۲-۱۶

۱

۱۷-۱۹

[زوت وراسپی:]

به آیین آشه می‌دهم این زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر آمیخته به هذائیتای به آیین آشه نهاده، ترا ای [آب] آهورایی آهوره؛ خشنودی ۲

۱. = بندهای ۵-۱۹-۷ .

۲. = بندهای ۲۳-۲۷-۲۲ و بندهای ۸-۱۲ سرآغازیسته.

هات ۶۷

۱-۴

۱

۵

بشود که او به آیین آشه به سوی ما آید.

۶-۸

[زوت وراسپی:]

۲

۱. = بندهای ۱-۴ یسه . ۲۳ با این دگرگونی که در آن جا در سر هر جمله ای آمده است: «خواستار ستایشم...» و

در این جا به جای آن، «به آیین آشه می دهم...» می آید.

در بندهای این هات، قروشی ها ستوده شده اند.

۲. = بندهای ۵-۳ یسه . ۳۸

هات ۶۸

۱

ای [آب] آهوراییِ آهوره!

اینک این نیایش، ترا می‌گزاریم؛ از آن رو که از توروی برتافتیم و ترا آزدیم.
بشود که این زورِ آمیخته به هومِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هَذَا نَبِیتا را از ما بپذیری ای

[آب] آهوراییِ آهوره!

۲

بشود که تو به من زوت روی آوری شیرو چربی را، تندرستی و درمان را، گشایش
و بالندگی را، زندگی خوش و گرایش به آشه را، نیکنامی و آسایش روان را، پیروزی و
افزایش گیتی را.

۳

ای [آب] آهوراییِ آهوره!

می‌ستایم ترا با زور [و] اندیشه نیک.

ای [آب] آهوراییِ آهوره!

می‌ستایم ترا با زور [و] گفتار نیک.

ای [آب] آهوراییِ آهوره!

می‌ستایم ترا با زور [و] کردار نیک.

۴

روشنیِ اندیشه را، روشنیِ گفتار را، روشنیِ کردار را، زندگیِ خوشِ روان را،

افزایش گیتی را وزندگی خوش کسی را که به آشه گراید.

۵

ای [آب] آهورایی آهوره!
 مرا بهترین سرای آشونان ببخش!
 مرا روشنایی همه گونه خوشی دهنده ببخش!
 ای [آب] آهورایی آهوره!
 مرا پسران کارآمد — که خانمان و روستا و شهر و کشور و نام و آوازه کشور را
 افزایش دهند — ببخش!

۶

ای [آب] آهورایی! ترا می ستاییم.
 دریای فراخ کُرت را می ستاییم.
 همه آبهای روی زمین را می ستاییم: [خواه] ایستاده، [خواه] روان، [خواه]
 چشمه، [خواه] رود و [خواه آب] برف و باران.

۷

با چنین ستایش و نیایشی — که شما را شایسته ترین ستایش و نیایش است — به
 آیین آشه، بهترین آبهای نیک مَزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 آب نیک را می ستاییم.

۸

شیر و چربی و آب روان و گیاه بالنده را می ستاییم؛
 پایداری [در برابر] آزدیو آفریده، پایداری [در برابر] دشمنی موش پری و درهم
 شکستن او را، چیرگی بر آشموغ ناپارسا و ستمکار پرگزند و بازگردانیدن دشمنی [ایشان] را
 و پایداری [در برابر] دشمنی دیوان و مردمان [دُر و نَد] را.

۹

ای [آب] آهورایی آهوره!

به ستایش ما گوش فراده!
 ای [آب] آهورایی آهوره!
 به ستایش ما خشنود باش!
 [زوت:]

[هنگام] ستایش ما، هنگام ستایش بسیار و ستایش خوب و پیشکش آوردن زور
 نیک، به یاری ما بیا و نزد ما جای بگزين.

۱۰

ای آبهای نیک آهورایی آهوره!
 کسی که شما را با بهترین زور، با زیباترین زور، با زوری که آشونی آن را پالوده
 باشد، بستاید...

۱۱

«آهمایی ریشچه...»: او را فروغ و قر، او را تندرستی، او را پایداری تن، او را
 پیروزی تن، او را خواسته بسیار آسایش بخش، او را فرزندان کارآمد، او را زندگی دیر پای،
 او را بهترین هستی آشونان و روشنایی همه گونه آسانی بخش...

۱۲

... ارزانی دارید ای آبهای نیک!
 به من — زوت — ستایشگر و به ما مزدآپرستان نیایشگر و به دوستان و پیروان و
 پیشوایان و آموزندگان و مردان و زنان و نابرنایان و پسران و دختران برزیگران...

۱۳

... آنان که برجای خویش پایداری توانند کرد؛ چیره شدن بر نیاز و تنگدستی را
 که با تاخت و تاز لشکر دشمن و ستیزه [و] کینه وری، روی آورد.
 [چنان کن که آنان]، راست ترین راه را بجویند و ببابند؛ [راهی] که راست ترین
 راه است به سوی «آشه» و به سوی بهترین هستی آشونان و به سوی روشنایی همه گونه
 آسانی بخش.
 «یته آهوویزیو...»

۱۴

[زوت:]

زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم خانواده‌ای را که این زورها در آن درآیند.
زیستگاهِ خوب و آرام و پایدار خواستارم همهٔ خانواده‌های مَرَدِ پَرستار را.

ای آذر!

ترا با پیشکشیِ خوب، با پیشکشیِ دلخواه و با پیشکشیِ دوستانه آفرین می‌خوانم.

ای [آب] آهورایی!

ترا با ستایشِ خوب آفرین خوانم.

۱۵

رامش خواستارم این سرزمین دارای چراگاه [های] خوب را.

درستی [و] درمان خواستار شما آشون مردانِ پاک را.

هرآنچه را در زمین و آسمان خوب و پاک است، برای [شما] خواهم.

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

۱

۱۹

[راسپی:]

فراخی و آسایش آرزومندم سراسر آفرینش آشه را.

تنگی و دشواری آرزومندم سراسر آفرینش دروج را.

بشود که چنان پیش آید؛ آنچنان که من آرزومندم.

۲ «هومتتم...»

۱. = بندهای ۷ - ۵ - ۸ .

۲. = بند ۲ - ۳۵ .

۲۱

ایزد نیک «آدا» و آشی نیک را بدین جا فرو همی خوانیم.

.....^۱

[اینک] آنچه را آرزوی ماست، به ما ارزانی دارید، ای کسانی که می‌توانید

خواهش ما را برآورید!

ای آبها!

ما را فروغ و قرَبخشید: آن نیکی که [دیگران را] پیش از این بخشیدید.

۲۲

[زوت و راسپی:]

نماز [می‌گزاریم] آهورا مزدا را.

نماز [می‌گزاریم] آمشاسپندان را.

نماز [می‌گزاریم] مهر فراخ چراگاه را.

نماز [می‌گزاریم] خورشید تیزاسب را.

نماز [می‌گزاریم] گیوش را.

نماز [می‌گزاریم] «گَیَه»^۲ را.

نماز [می‌گزاریم] فرَوَشی زَرْتُشت سپیشمانِ آشون را.

نماز [می‌گزاریم] همهٔ آفرینش آشه را که بود و هست و خواهد بود.

۲۳

در پرتومنش نیک و شهر یاری مینوی و آشه، تن [ما] را به کام [ما] ببالان.

این بلندترین روشنی در میان [روشنیهای] بلند را.

سرانجام که تو— [ای مزدا!!]— با سَپند مینو فرا خواهی رسید.

«آشیم و هو...»

من خستویم که مزدا پرست، زَرْتُشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

۱. = بندهای ۲-۵ پس . ۳۸.

۲. = گیومرت (= یاد. گیَه و گیومرت)

۱
.....

۲۴

[زوت وراسپی:]

نماز می گزاریم شما را ای «گهان» آشون!

۲
.....

[زوت وراسپی:]

۲
.....

«آشیم وُهو...»

«سپنتمد گاه» رامی ستاییم تا بدین جا درآید.

«ینگه هاتم...»

هات ٦٩

١

[زوت وراسپی:]

١
.....

٢

١
.....

«أشيم وهو...»

٣

١
.....

شهریاری میثوی نیک تو— شایان ترین بخشش آرمانی ...^٢

١ = گاه. یه. ٥١، بند ٢٢

٢ ← گاه. یه. ٥١، بند ١

هات ۷۰

۱

[زوت:]

آنان را خواستار ستایشم.
خواستار آنم که درود گویان نزد آنان درآیم.
آن آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش.
آن بَع، آن رَد را می ستاییم؛ آن آهوره مزدا، دادار پناه بخش و پدیدآورنده همه نیکیها
را.
آن رَد را می ستاییم؛ آن زرتشت سپیتمان را.

۲

همگان را از آنچه به ما داده شده است، بدرستی بی‌گانه‌انیم: آنچه از آهوره مزدا،
آنچه از بهمن، آنچه از آردیبهشت، آنچه از شهریور، آنچه از سپندارمذ، آنچه از خرداد [و]
آمرداد، آنچه از گوش تَشَن، آنچه از گوشورون و آنچه از آذر آهوره مزدا [ست].

۳

آنچه از سُروشِ پارسا، آنچه از رَشَنِ راست‌ترین، آنچه از مهر فراخ چراگاه، آنچه از
بادِ آشون، آنچه از دینِ نیکِ مزداپرستی، آنچه از آفرینِ آشونِ نیک، آنچه از پیمان‌شناسیِ
آشونِ نیک و آنچه از بی‌آزاریِ آشونِ نیک [است].

۴

تا ما «مئثره» را بسیار بگسترانیم؛ تا سوشیانت‌های کشورها پاداشِ مردمان را بانگ

برآورند.

بشود که [ما همچون] سوشیانتها شویم.

بشود که [ما] پیروز شویم.

بشود که ما از دوستان ارجمند آهوره مزدا شویم؛ ما مردان آشونی که به اندیشه نیک می اندیشیم، به گفتار نیک سخن می گوئیم و به کردار نیک رفتار می کنیم...

۵

«تا منش نیک به سوی ما آید»^۱؛ آنگاه [روانم] به بخشایش شادی انگیز رسد.

«چگونه روانم به شادی روزافزون خواهد رسید؟»^۲

۶

فرارفتن و واپس کشیدن آبهای نیک و پذیرفتن آنها را می ستاییم.

رد بزرگوار، شهریار شیدور، آپام نیات تیزاسب را می ستاییم.

سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین ما را بشنوند.

۷

۳

«بِنِگَه هاتَم ...»

۱ = گاه . یس . ۴۴ ، بند ۱

۲ = گاه . یس . ۴۴ ، بند ۸

۳ = بند ۴ یس . ۵۷

هات ۷۱

۱

[زوت وراسپی:]

فَرَشُوْشْتَرِ اَشَوْنِ از زَرْتُشْتِ اَشَوْنِ پَرَسِيْد:

ای زَرْتُشْتِ!

نخست پاسخ گوی: کدام است برشمردن زدان؟ کدام است پایان گاهان؟

۲

آنگاه زَرْتُشْتِ گفت:

اَهُورا مَزْدای اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنی را می ستاییم.

زَرْتُشْتِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنی را می ستاییم.

فَرَوَشی زَرْتُشْتِ اَشَوْنِ را می ستاییم.

اَمشاسپندانِ اَشَوْنِ را می ستاییم.

۳

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ اَشَوْنانِ جهانی و میثوی را می ستاییم.

کارآمدترین رَد، چالاک ترین ایزد را که در میان زدانِ اَشَوْنی، فرارسنده ترو

[به ستایش] سزاوارتر است، می ستاییم.

خشنودی رَد [اَشَوْن] و رَدِ اَشَوْنی را که کامکارتر است، می ستاییم.

۴

اَهُوره مَزْدایِ اَشَوْنِ، رَدِ اَشَوْنی را می ستاییم.

همه پیکر آهورا مزدا را می ستاییم.
 همه آشاسپندان را می ستاییم.
 همه زدانِ آشونی را می ستاییم.
 همه دینِ مزداپرستی را می ستاییم.
 همه سرودها را می ستاییم.

۵

همه «مئثره»ی ورجاوند را می ستاییم.
 همه دادِ دیوستیز را می ستاییم.
 همه روشِ دیرین را می ستاییم.
 همه ایزدانِ آشونِ میثوی و جهانی را می ستاییم.
 همه فروشی های نیک توانایِ پاکِ آشونان را می ستاییم.

۶

همه آفرینشِ مزدا آفریده آشه را می ستاییم که آشون آفریده شدند؛ آشون ساخته شدند؛ پیرو دین آشه اند؛ ستوده آشونانند؛ نزد آشونان، آشون به شمار می آیند و نزد آشونان، سزاوار ستایشند.

همه پنج «گاهان» را می ستاییم.
 همه «یسنه» و فرارفتن و واپس کشیدن آنها و پذیرفتن آنها را می ستاییم.

۷

همه «ستوتِ یسئیه» را می ستاییم.
 همه سخنانِ مزدا فرستاده را می ستاییم: آن سخنان کوبنده اندیشه بد، کوبنده گفتار بد، کوبنده کردار بد را.
 آنها اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد را بنگرند...

۸

... آنگاه همه اندیشه بد را از هم بگسلند؛ همه گفتار بد را از هم بگسلند؛ همه کردار بد را از هم بگسلند؛ آنچه آنچنان که بدرستی بتوان پنداشت که آتش، هیزم خشک پاک

شده خوب برگزیده را از هم بگسلد، برافروزد و بسوزد.
نیرو و پیروزی و قوت توان همه این باژها را می ستاییم.

۹

همه آبهای چشمه [ساران] و [آبهای] روان در رودها را می ستاییم.
تنه و ریشه همه گیاهان را می ستاییم.
سراسر زمین را می ستاییم.
سراسر آسمان را می ستاییم.
همه ستارگان و ماه و خورشید را می ستاییم.
سراسر آبیان را می ستاییم.
همه جانوران آبی و زیرزمینی و پرنده و رونده و چرنده را می ستاییم.

۱۰

ای آهوره مزدای خوب گنش!
همه آفرینش نیک آشه را که تو فراوان و نیک بیافریدی، می ستاییم.
آن آفریدگان ترا که به آیین بهترین آشه، برازنده ستایش و سزاوار نیایشند،
می ستاییم.

همه کوههای بخشنده آسایش آشه را می ستاییم.
همه دریاها و مژدا آفریده را می ستاییم.
همه آتوها را می ستاییم.
همه سخنان راست گفته را می ستاییم.

۱۱

همه اینان را با پیوستگی با آردیهشت، با پیوستگی با سپندارمذ می ستاییم؛ پناه
[بخشی] و سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.
بشود که مایه زندگی خوب من باشید!
با گاهان آسون، زدان و فرمانروایان آسون را همی خوانیم و ستاییم؛ پناه بخشی و
سرداری و نگاهبانی و نگاهداری را.

بشود که مایه زندگی خوب من باشید!
برای خود و روان خود، [شما را] همی خوانیم و ستاییم؛ پناه [بخشی] و سرداری
و نگاهبانی و نگاهداری را.

۱۲

خُرداد آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
آمرداد آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
پرسش آهورایی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
دین آهورایی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
«(بسنه، هفت هات) توانایِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.

۱۳

زَرْتُشتِ آشَوَن آرزومند است که دوست، [دوست را] پناه بخشد؛ پارسایی،
پارسایی دیگر و دوستی، دوستی دیگر را یآوری کند.
این است بهترین [سخنی] که ترا می گویم:
«نیک خواهِ دُرَوَند، خودِ دُرَوَند است و آشَوَن کسی است که دوست آشَوَنان
باشد.»^۱

۱۴

آری، این بهترین سخن را آهوره مزدا به زَرْتُشت گفت:
ای زَرْتُشت!
این سخن را در واپسین دم زندگی، از بر بخوان ...

۱۵

زیرا اگر تو — ای زَرْتُشت! — این سخن را در واپسین دم زندگی از بر بخوانی، من
— آهوره مزدا — روان ترا از بدترین زندگانی، دور بدارم. به اندازه دراز و پهنای این زمین
دور بدارم و این زمین را به همان اندازه دراز است که پهنای.

۱۶

ای پارسا!

اگر خواستاری که در این جا از «آشه» بهره مند شوی و روان تو از فراز چیتودپل بگذرد و با برخورداری از «آشه» به بهترین هستی رسی، کامروایی خویش را «اُشتود گاه» برخوان.

[زوت وراسپی:]

«مزدا اهوره‌ی به همه کارتوانا چنین بر نهاده است:

بهروزی از آن کسی است که دیگران را به بهروزی برساند، نیرو و پایداری را برستی از تو خواستارم.

ای آرمیتی!

برای نگاهبانی از آشه، فرو شکوهی را که پاداش زندگی در پرتومنش نیک است، به من ارزانی دار.»^۱

۱۷

کارومنش نیک را می ستاییم.

منش نیک و کار را می ستاییم؛ پایداری در برابر تیرگی را، پایداری در [برابر] شیون و مویه را.

[زوت:]

درستی و درمان را می ستاییم.

پرورش و بالیدن را می ستاییم؛ پایداری در برابر دردها و بیماریها را.

۱۸

گفتار سراسر خوانده گاهان را می ستاییم.

گفتار نیمه خوانده گاهان را می ستاییم.

گاهان، رَدان و فرمانروایان آشون را می ستاییم.

«سُتوتِ یسْتیه»، نخستین داد جهان را می ستاییم.

۱. — گاه. یس. ۴۳، بند ۱

سراسر بخش «شَتَوَتِ یَشْتِیَه» را می‌ستاییم.
 روان خود را می‌ستاییم.
 قَرَوَشی خود را می‌ستاییم.

۱۹-۲۱

۱

۲۲

۲

۲۳-۲۴

۳

«یَنگَهه هاتَم...»
 [زَوَت وراسپی:]
 «یَتَه آهوویزیو...»

۲۵

۴

اینچنین، مَزدا به یاریِ آشه گیاهان را از زمین برویائید.

۲۶-۲۸

۵

۲۹-۳۱

۶

۱ = بندهای ۱۴-۱۶ یس. ۶

۲ = بند ۱۸ یس. ۱۷

۳ = بند ۹ ها. = بند ۵ از ویس. کر. ۷ (بند ۲۴ = بند ۴ یس. ۵۷)

۴ = بند ۴ یس. ۳۵

۵ = بندهای ۵-۷ یس. ۸

۶ = بندهای ۱۳-۱۱ یس. ۶۰

هات ۷۲

۱-۵

۱
.....

۶

۲
.....

۷

۳
.....

۸

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذر آهوره مزدا!

«آشیم وُهو...»

[زوت وراسپی:]

«یته آهوویزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم آهوره مزداي رایومندِ قره مند را، امشاسپندان
را، مهر فراخ چراگاه را، رام بخشنده چراگاه خوب را، خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را و
آندروای زبردست را.

۴
.....

۱. = بندهای ۱-۵ یه ۶۱ .

۲. = بند ۲۳ یه ۲۲ .

۳. = بندهای ۲۷-۲۴ یه ۲۲ (جزدو جمله آخر آن).

۴. = بندهای ۶-۷ همین هات.

[زَوْت :]

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم ترا ای آذر آهوره مَزدا!

[زَوْت وراسپی :]

«أَشِيمُ وَهُو...»

۹

.....^۱

«أَشِيمُ وَهُو...»

هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!

ای مَزدا!

به یاری من بیا.

«آم» ی نیک آفریده بُر زَمَند و بهرامِ آهوره آفریده و او پَرَتاتِ پیروز را [می ستاییم].

۱۰

رام بخشنده چراگاه خوب و آندروای زَبَر دست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را و آنچه را

از تو — ای آندروای! — که از شَپَند مینوست [می ستاییم].

«تَواش» جاودانه، ز روانِ بی کرانه و زمانه جاودانی را [می ستاییم].

«أَشِيمُ وَهُو...»

۱۱

راه یکی [است و] آن [راه] آشه [است]؛ همه دیگر [راهها] بیراهه [ست].^۲

۱. = بند ۱۱ یه . ۶۸

۲. در یکی از دست نویسه‌های اوستا (به تاریخ ۱۳۷۹ میلادی) در دنباله این عبارت و در توضیح «بیراهه»، جمله‌ای آمده که ترجمه تقریبی آن چنین است: «بیراهه‌ای که یکسره به کیش زیان بخش اهریمن و به زندگی و کردار دیو پرستان می‌کشاند.»

هُرْمَزْدَ یَسْت

۱

زَرْتُشت از اهوره مزدا پرسید:
ای اهوره مزدا! ای شپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون در
مئثره ی ورجاوند!
چه چیز تواناتر، چه چیز پیروزمندتر، چه چیز بلند پایگاه تر و چه چیز برای روز
پسین، کارآمدتر است؟

۲

چه چیز پیروزمندترین و چه چیز چاره بخش ترین چیزهاست؟
چه چیز بهتر بر دشمنی دیوان و مردمان [دُرَوَند] چیره شود؟
در سراسر جهان آستومند، چه چیز بیشتر در اندیشه مردمان کارگر افتد؟
در سراسر جهان آستومند، چه چیز بهتر نهاد مردمان را پاک کند؟

۳

آنگاه اهوره مزدا گفت:
ای سپیتمان زَرْتُشت!
نام من و آمشاسپندان در مئثره ی ورجاوند، تواناتر از هر چیز، پیروزمندتر از هر
چیز، بلند پایگاه تر از هر چیز و برای روز پسین، کارآمدتر از هر چیز است.

۴

این است پیروزمندترین و چاره بخش ترین چیزها. این است آنچه بر دشمنی
دیوان و مردمان [دُرَوَند] چیره شود. این است آنچه در سراسر جهان آستومند، بیشتر در
اندیشه مردمان کارگر افتد. این است آنچه در سراسر جهان آستومند، بهتر نهاد مردمان را

پاک کند.

۵

زرتشت گفت:

ای آهوره‌مزدای آشون!

مرا از آن نام خویش که بزرگتر و بهتر و زیباتر از هر چیز و به روز پسین،
کارآمدتر و پیروزمندتر و چاره‌بخش تراست و بهتر بردشمنی دیوان و مردمان [دروند]
چیره شود، بیا گاهان ...

۶

... تا من بر همه دیوان و مردمان [دروند] پیروز شوم؛ تا من بر همه جادوان و
پریان چیره شوم؛ تا هیچ کس نتواند بر من چیره شود: نه دیوان و نه مردمان [دروند] و نه
جادوان و نه پریان.

۷

آنگاه آهوره‌مردا گفت:

ای زرتشت آشون!

یکم: منم سرچشمه دانش و آگاهی.

دوم: منم بخشنده گله و رمه.

سوم: منم توانا.

چهارم: منم بهترین آشه.

پنجم: منم نشان همه دهشهای نیک آشه نژادِ مردا آفریده.

ششم: منم خرد.

هفتم: منم خردمند.

هشتم: منم دانایی.

نهم: منم دانا.

۸

دهم: منم ورجاوندی.

یازدهم: منم ورجاوند.
دوازدهم: منم آهوره.
سیزدهم: منم زورمندترین.
چهاردهم: منم دوراز دسترس دشمن.
پانزدهم: منم شکست‌ناپذیر.
شانزدهم: منم به یاددارنده پاداش هر کسی.
هفدهم: منم همه را نگهبان.
هیجدهم: منم همه را پزشک.
نوزدهم: منم آفریدگار.
بیستم: منم نامبردار به مزدا.

۹

ای زرتشت!

روزان و شبان مرا با نیازبرازنده زوربستای.
اینچنین، من — آهوره‌مزدا — یاری‌رسانی و پناه‌بخشی را به سوی تو آیم.
سروش پارسا، یاری‌رسانی و پناه‌بخشی را به سوی تو آید.
آبها و گیاهان و قروشی‌های آشونان [نیز] یاری‌رسانی و پناه‌بخشی را به سوی
تو آیند.

۱۰

ای زرتشت!

اگر خواستار چیرگی بر دشمنی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و
گوی‌ها و گرپ‌های ستمکار و راهزنان و آشموغانِ دوپا و گرگان چارپا ...

۱۱

... [اگر خواستار چیرگی بر] سپاه فراخ‌سنگر، بزرگ‌درفش، افراشته‌درفش،
گشوده‌درفش و خونین‌درفش دشمنی، پس در همه روزان و شبان، این نامها را باژگیر:

۱۲

پشنییان نام من است.

- آفریننده و نگاهبان نام من است.
 شناسنده و سپندترین مینوا نام من است.
 چاره بخش نام من است.
 چاره بخش ترین نام من است.
 پیشوا نام من است.
 بهترین پیشوا نام من است.
 آهوره نام من است.
 مَزدا نام من است.
 آشَوَن نام من است.
 آشَوَن ترین نام من است.
 قَرَه مند نام من است.
 قَرَه مندترین نام من است.
 بسیار بینا نام من است.
 بسیار بیناتر نام من است.
 دور بیننده نام من است.
 دور بیننده تر نام من است.

۱۳

- نگاهبان نام من است.
 پشت و پناه نام من است.
 دادار نام من است.
 نگاهدارنده نام من است.
 شناسنده نام من است.
 بهترین شناسانده نام من است.
 پرورنده نام من است.
 فُشوشومَثَرَه نام من است.
 . سنج . گاه . یس . ۴۵ ، بند ۵ وزیر .

جویای شهریارِ نیکی نام من است.
بیشتر جویای شهریارِ نیکی نام من است.
شهریارِ داد‌گر نام من است.
داد‌گرتَرین شهریار نام من است.

۱۴

نافرِفتار نام من است.
نافرِفتنی نام من است.
برستیهنگی چیره‌شونده نام من است.
به یک زخم بردشمن پیروز‌شونده نام من است.
همه را شکست‌دهنده نام من است.
آفریدگارِ یگانه نام من است.
بخشندهٔ همهٔ دَهِشها نام من است.
بخشندهٔ بسیار خوشیها نام من است.
بخشایشگر نام من است.

۱۵

به خواستِ خود نیکی‌کننده نام من است.
به خواستِ خود پاداش‌رسان نام من است.
سودمند نام من است.
نیرومند نام من است.
نیرومندترین نام من است.
آشون نام من است.
بزرگ نام من است.
برازندهٔ شهریارِ نام من است.
به شهریارِ برازنده‌ترین، نام من است.
دانا نام من است.
داناترین، نام من است.

دورنگرنده نام من است.

اینچنین است نامهای من.

۱۶

ای زرتشت!

آن که در این جهان آستومند، این نامهای مرا باژگیرد یا روزان و شبان، به بانگ بلند بخواند...

۱۷

... آن که این نامها را هنگام برخاستن از خواب یا به گاو خفتن، به گاو خفتن یا هنگام برخاستن از خواب، هنگام کشتی بستن یا کشتی گشودن، هنگام رفتن از جایی به جایی یا هنگام رفتن از شهر و کشور به سوی کشوری دیگر، بخواند...

۱۸

... در این روز و در این شب، کارد بر او کارگر نشود؛ چکش و تیر و خنجر و گریزی که خشمی با نهادی سرشار از دروغ به سوی او پرتاب کند، بر او کارگر نشود و سنگهای فلاخن بدو نرسد.

۱۹

این نامهای بیستگانه، همچون زره پشت سر و زره پیش سینه در برابر گروه [ناپیدای] ذروندان و نابکاران «ورن» و «کیند»ی تبهکار، به زیان اهریمن نابکار ناپاک بکار رود؛ چنان که گویی هزار مرد، مردی تنها را نگاهبانی کنند.

۲۰

«ای آهوره!

این را از تومی پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:

کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه بخشد؟

ای مزدا!

مرا آشکارا از برگماشتن آن رد درمان بخش زندگی بیآگاهان و [بگذار] که

سروش و منش نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.»^۱

۲۱

درود بر فرّ کیانی .
درود بر ایران ویج .
درود بر «سَوگ» .
درود بر آب «دایثیا» .
درود بر آب «آردویسوز آناهیتا» .
درود بر همه آفریدگان آشون .
«بَته آهو ویزیو...»
«آشِم وُهو...»

۲۲

«آهونَ ویرِته...» را می ستاییم .
آردیبهشت، زیباترین آماشپند را می ستاییم .
توانایی و نیرومندی و زور و پیروزی و قزو نیرو را می ستاییم .
آهوره مزدای رایومندِ قره مند را می ستاییم .
پنگه هاتم...»

۲۳

«بَته آهو ویزیو...»
درود و ستایش و نیرو خواستارم آهوره مزدای رایومندِ قره مند را .
«آشِم وُهو...»

۲۴

ای زرتشت!
تو همواره دوست را از دشمن بدخواه، نگاهدار باش!
روامدار که دوست دچار گزند شود!

۱. گاه. یس. ۴۴، بند ۱۶

مگذار که دوست، از آسیب به رنج افتد!
 مگذار آن مرد دین آگاهی که مرا و امشاسپندان را نیازی بزرگ یا پیشکشی
 خرد آورد، از دارایی خویش بی بهره ماند!

۲۵

ای زرتشت!
 این است بهمن آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است آردیهشت آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است شهریور آفریده من.
 ای زرتشت!
 این است سَپندارمذ آفریده من.
 ای زرتشت!
 اینانند خرداد و آمرداد، هردوان از آفریدگان من. اینان آشونانی را که به دیگر
 سرای درآیند، پاداش بخشند.

۲۶

ای زرتشتِ آشون!
 به میانجی خرد و دانش من، [دریاب که] سرانجام زندگی و زندگانی آینده
 چگونه است.

۲۷

هزار درمان [برساد]!
 ده هزار درمان از سَپندارمذ [برساد]!
 با [یاری] سَپندارمذ، دشمنی دیورا از هم بپاشید و [اورا] پریشان کنید؛
 گوشه‌ایش را بردرید؛ دستهایش را بربندید؛ رزم‌افزارش را درهم شکنید و به زنجیرش
 درکشید؛ بدان‌سان که هماره دربند ماند.

ای مَزدا!

آیا اَشَوَن بر دُرَوَند پیروز خواهد شد؟^۱
 آیا اَشَوَن بر دُرُوج چیرگی خواهد یافت؟
 آیا اَشَوَنان بر دُرَوَندان چیره خواهند شد؟^۱
 نیروی شنواییِ آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنَثَرَه» را شنید.
 نیروی یادگیریِ آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنَثَرَه» را از بر کرد.
 نیروی گفتارِ آهوره مَزدا را می ستاییم که «مَنَثَرَه» را بر زبان راند.
 کوه «اوشیدَم» (اوشیدَرِن) را روزان و شبان با نیاز براننده زور می ستاییم.

زَرْتُشت گفت:

بدین چاره، شما را^۲ به زیر زمین برانم.
 به میانجی دیدگانِ شَپَندارمَد، راهزن بر زمین افکنده شود.

هزار درمان [برساد]!
 ده هزار درمان [برساد]!
 فَرَوَشی این اَشَوَن مرد را که به «اَسْمُوخوَانَوَنَت» نامبردار است، می ستاییم.
 از آن پس، خواستارم که همچون مردی دین پذیرفتار، [فَرَوَشی های] دیگر
 اَشَوَنان را بستاییم.
 [فَرَوَشی] «گو کِرِن»ی توانای مَزدا آفریده را می ستاییم.
 گو کِرِنِی توانای مَزدا آفریده را می ستاییم.

۱. سنج . گاه . یس . ۴۸ ، بند ۲ -

۲. خطاب زرتشت به دیوان است.

۳۱

.....
 «آشَمُ وُهو...»

۳۲

سپندارمذِ آشَوَنِ کارساز را می‌ستاییم...^۲
 اینک آن بزرگتر از همه — آن آهوره مزدا — را «آهو» و «رتو» برمی‌گزینیم تا
 اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیو خشم خونین درفش را برافکنیم؛ تا دیوان مزندری را
 برانیم؛ تا دیوان و دُرَوَندان و رَنَ را براندازیم؛ تا آهوره مزدای رایومندِ قَرَه‌مند را والا
 بشناسیم؛ تا آمشاشپندان را والا بشناسیم؛ تا ستاره رایومندِ قَرَه‌مند، تیشترِ پرفروغ را والا
 بشناسیم؛ تا آشَوَنِ مرد را والا بشناسیم؛ تا همه آفریدگانِ آشَوَنِ «سپند مینو» را والا
 بشناسیم.

۳۳

«آشَمُ وُهو...»
 «آهمایی رَشچَه...»^۳
 «آشَمُ وُهو...»
 هزار درمان [برساد]! ده هزار درمان [برساد]!
 «آشَمُ وُهو...»
 ای مزدا!
 مرا به یاری بشتاب!

۱. = چهار سطر آخر بند ۲۸ همین یشت.

۲. در متن، چند واژه از این بند افتاده است.

۳. یس . ۶۸ ، بند ۱۱

هفتن یشت کوچک

۱

آهوره مزدای رایومندِ قره مند را.

آمشاسپندان را.

بهمن را.

آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

دانشِ سرشتیِ مزدا آفریده را.

دانشِ آموزشیِ مزدا آفریده را...

۲

آردیبهشت زیبا تر را.

نماز نیرومندِ مزدا آفریده «آیرتَمَن ایشیه» را.

«سَوَگ» ی نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را.

شهریور را.

فلزِ گذاخته را.

مهربانی و جوانمردیِ اندوهگسارِ درویشان را...

۳

سپندارمَدِ نیک را.

راتایِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را.

خُردادِ رَد را.

یا یزیه هوشیتی را.

[ایزدان] سال، رَدانِ اشونی را.

آمردادِ رَد را.
گله پرواری و کشتزار گندم سودبخش را.
گو کِرِنِیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را...

۴

مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاه خوب را.
آردیهشت و آذر آهوره مَزدا را.
رَد بزرگ، آپام نَیات را.
آب مَزدا آفریده را...

۵

فَرَوَشی های آشَوَنان و گروه زنان دارنده پسران نامور را.
یا بَرِته هوشیتی را.
آمِی نیک آفریده بُرزمند را.
بهرام آهوره آفریده را.
اوپرتاتِ پیروز را.
سُروشِ پارسای پاداش بخش پیروز گیتی افزای را.
رَشَن راست ترین و آرشتادِ گیتی افزای و جهان پرور را خشنود کنیم.
«یَته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«یَته آهوویزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۶

آهوره مَزدا یِ رایومندِ قَرَه مند را می ستاییم.
آمشاشپندان، شهریارانِ نیک خوب کنش را می ستاییم.
بهمن آمشاشپند را می ستاییم.
آشتی پیروز را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، می ستاییم.
دانش سرشتی مَزدا آفریده را می ستاییم.
دانش آموزشی مَزدا آفریده را می ستاییم.

۷

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپند را می ستاییم.
 نماز نیرومند مزدا آفریده «ایزیمن ایشیه» را می ستاییم.
 سوگ ی نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 شهریور آمشاسپند را می ستاییم.
 فلز گداخته را می ستاییم.
 مهربانی و جوانمردی اندوهگسار درویشان را می ستاییم.

۸

سپندارمذ نیک را می ستاییم.
 راتای نیک فراخ دیدگاه مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
 خرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 یایزته هوشیتی را می ستاییم.
 [ایزدان] آشون سال، ردان آشونی را می ستاییم.
 امرداد آمشاسپند را می ستاییم.
 گله پرواری و کشتزار گندم سودبخش را می ستاییم.
 گوگیرنی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
 آردیبهشت و آذر آهوره مزدا را می ستاییم.
 رد بزرگوار شهریار شیدور، آپام نیات تیزاسب را می ستاییم.
 آب مزدا آفریده آشون را می ستاییم.

۱۰

فروشی های پاک نیک توانای آشونان را می ستاییم.

گروه زنان دارندهٔ پسران نامور را می‌ستاییم.
 یایرته هوشیتی را می‌ستاییم.
 آم‌ی نیک آفریدهٔ بُرزمند را می‌ستاییم.
 بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم.
 اوپرتاتِ پیروز را می‌ستاییم.
 سُروشِ پارسایِ پیروزِ گیتی افزای، رَدِ آشونی را می‌ستاییم.
 رشنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
 آرشتادِ گیتی افزای و جهان‌پرور را می‌ستاییم.

۱۱

ای زرتشت!

اوجادوان و دیوان و مردمان [دُرَوَند] را نابود کند.

ای زرتشتِ سپیتمان!

کسی که براستی به خانمان ما بستگی دارد، همان‌دم که چنین سخنی را
 برزبان آورد، هر دروغی را نابود کند. از گفتار او هر دروغی نابود شود.

۱۲

کسی را که برای بازداشتن دشمنِ دینِ مزداپرستی از [یاوری] آنان — هفت
 آمشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب‌گنش — بهره‌مند شود، می‌ستاییم.
 آبِ آشونِ مزدا آفریده را که چونان اسبی روان است، می‌ستاییم.

۱۳ — ۱۴

۱

۱۵

«بیتَه آهو و بزیو...»

۲

۱. در متن، واژه‌ها و جمله‌های این دو سه، در هم ریخته است و معنی روشنی از آنها بر نمی‌آید.

۲. بندهای ۵ — ۱ همسایه است.

«أَشِيمٌ وَهُوَ...»

«أَهْمَائِي رَشِيحَةٌ...»^۱

هَفْتَنِ يَشَبِ بَزْرِكٍ^۲

۱. = یسه . ۶۸ ، بند ۱۱

۲. در متن، بختی به نام «هفتنِ یَشَبِ بَزْرِكٍ» آمده که همان «هفت هات» (هاتهای ۴۲ — ۳۵) یسه است و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی بینیم.

آردیبهشت یشت

خشنودی آردیبهشت، زیباترین امشاسپند، [نماز] اَیْرَتَمَن ایشیه ی نیرومند
مَزدا آفریده و سوگ ی نیک فراخ دیدگاه مَزدا آفریده آشون را.
«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«یته آهوویزیو...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱

آهوره مَزدا به سپیتمان زرتشت گفت:
ای سپیتمان زرتشت! ای ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان!
هنگامی که من و اردیبهشت، گیهان روشن و درخشان و خانه های خورشیدسان
را آفریدیم...^۱ بویژه ستایش و نیایش ما امشاسپندان را...

۲

زرتشت گفت:
ای آهوره مَزدا! ای مژده رسانی گفتار راست!
اینک سپیتمان زرتشت — ستاینده و زوت و دادخواه و اندرزگوی و نیایشگر و
مهربان و سرودخوان — را بفرمای:
چگونه بود [آن سخن]، هنگامی که تو و آردیبهشت، گیهان روشن و درخشان و
خانه های خورشیدسان را آفریدید...^۱ بویژه ستایش و نیایش شما امشاسپندان را؟

۱. در متن به جای نقطه ها چندین واژه آشفته شده و معنی روشنی از آنها به دست نمی آید.

۳

من آردیبهشت را همی خوانم.
 هنگامی که من آردیبهشت را بخوانم، آرامگاه نیک دیگر آمشاسپندان نیز — که
 مزدا آن را با اندیشه نیک نگاهداری می‌کند؛ که مزدا آن را با گفتار نیک نگاهداری
 می‌کند؛ که مزدا آن را با کردار نیک نگاهداری می‌کند — گشوده شود.
 آن آرامگاه نیک در گرزمان آهوره است.

۴

گرزمان، مردمان آشون راست.
 هیچ‌یک از دُروندان، دیدار آهوره مزدا را بدان راهی نیابد.

۵

[نماز] آیزیمن ایشیه که آنگرمینیو» و همه جادوان و پریان را برمی‌اندازد،
 بزرگترین مئثره‌ی ورجاوند است؛ بهترین مئثره‌ی ورجاوند است؛ زیباترین مئثره‌ی
 ورجاوند است.
 در میان مئثره‌های ورجاوند نیرومند است. نیرومندترین مئثره‌ی ورجاوند است.
 در میان مئثره‌های ورجاوند استوار است. استوارترین مئثره‌ی ورجاوند است.
 در میان مئثره‌های ورجاوند پیروز است. پیروزترین مئثره‌ی ورجاوند است.
 در میان مئثره‌های ورجاوند درمان‌بخش است. درمان‌بخش‌ترین مئثره‌ی
 ورجاوند است.

۶

کسی [از پزشکان] به یاری «آشه» درمان کند. کسی [از پزشکان] به یاری
 دانش، درمان کند. کسی [از پزشکان] با کارد درمان کند. کسی [از پزشکان] با
 گیاهان درمان کند. کسی [از پزشکان] با مئثره درمان کند.
 درمان‌بخش‌ترین پزشکان کسی است که با مئثره‌ی ورجاوند درمان کند.^۱
 آن که [بیماریهای] اندرونه آشون مرد را درمان کند، درمان‌بخش‌ترین پزشکان
 است.

۷

ای ناخوشیها بگریزید!
 ای مرگ بگریز!
 ای دیوان بگریزید!
 ای پتیارگان بگریزید!
 ای آشموغِ کینه‌ور، از آشه بگریز!
 ای مرد ستمکار بگریز!

۸

ای آردها نژادان بگریزید!
 ای گرگ نژادان بگریزید!
 ای [بدنهادان و گزندرسانان] دو پا بگریزید!
 ای «ترومیتی» بگریز!
 ای «پیری میتی» بگریز!
 ای تب بگریز!
 ای دروغزن بگریز!
 ای آشوب و ناآرامی بگریز!
 ای مرد بدچشم بگریز!

۹

ای دروغ‌گوترینِ دروغ‌گویان بگریز!
 ای زنِ روسپیِ جادو بگریز!
 ای زنِ بدکاره «گخوارد» بگریز!
 ای بادِ آباخترِ بگریز!
 ای بادِ آباخترِ نابود شو!
 هر آن که از نژاد این آردهاست، نابود شود!

۱. در اساطیر ایران، «آباختر» (= شمال) جای اهریمن و دیوان و دروجان است.

۱۰

آن که هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، ناخوشیها را براندازد؛ مرگ را براندازد؛ دیوان را براندازد؛ پتیارگان را براندازد؛ آشموغِ دشمنِ آشه را براندازد؛ مردم ستمکار را براندازد.

۱۱

آزدهانزادان را براندازد؛ گرگ نژادان را براندازد؛ [بدنهادان و گزندرسنان] دو پا را براندازد؛ ترومیتی را براندازد؛ پیری میتی را براندازد؛ تب را براندازد؛ دروغزن را براندازد؛ آشوب و ناآرامی را براندازد؛ بدچشم را براندازد.

۱۲

دُرَوندترینِ دُرَوندان را براندازد؛ زینِ روسپیِ جادو را براندازد؛ زن بدکاره گَخواَرَد را براندازد؛ بادِ اِپاختر را براندازد؛ بادِ اِپاختر را نابود کند. آن را که [از بدنهادان و گزندرسنان] دوپاست، نابود کند.

۱۳

اگر کسی هزار بار هزار تن و ده هزار بار ده هزار تن از این دیوان را بکشد، فریفتارترین دیوان — اهریمن تبهکار — از فراز آسمان سرنگون گردد و فروافتد.

۱۴

اهریمن تبهکار گفت:

وای بر من از [دست] آردبِهشت.

ناخوش ترینِ ناخوشیها را براندازد.

با ناخوش ترینِ ناخوشیها بستیزد.

تباه ترینِ تباهیها را براندازد.

با تباه ترینِ تباهیها بستیزد.

دیوترینِ دیوان را براندازد.

با دیوترینِ دیوان بستیزد.

پتیاره ترینِ پتیارگان را براندازد.

با پتیاره‌ترین پتیارگان بستیزد.
آشموغ دشمن آشه را براندازد.
با آشموغ دشمن آشه بستیزد.
ستمکارترین مردمان را براندازد.
با ستمکارترین مردمان بستیزد.

۱۵

آژدها نژادترین آژدها نژادان را براندازد.
با اژدها نژادترین آژدها نژادان بستیزد.
گرگ نژادترین گرگ نژادان را براندازد.
با گرگ نژادترین گرگ نژادان بستیزد.
[بدنهادترین و گزندرسان‌ترین] دو پایان را براندازد.
[بدنهادترین و گزندرسان‌ترین] دو پایان بستیزد.
ترومیتی را براندازد.
با ترومیتی بستیزد.
پیری میتی را براندازد.
با پیری میتی بستیزد.
سخت‌ترین تبها را براندازد.
با سخت‌ترین تبها بستیزد.
دروغزن‌ترین دروغزنان را براندازد.
با دروغزن‌ترین دروغزنان بستیزد.
ستیهنده‌ترین ستیهندگان را براندازد.
با ستیهنده‌ترین ستیهندگان بستیزد.
بدچشم‌ترین بدچشمان را براندازد.
با بدچشم‌ترین بدچشمان بستیزد.

۱۶

دُروندترین دُروندان را براندازد.

با دُرَوَندترینِ دُرَوَندان بستیزد.
 زنیِ روسپیِ جادو را براندازد.
 با زنیِ روسپیِ جادو بستیزد.
 زنیِ بدکارهٔ گَخوارَد را براندازد.
 با زنیِ بدکارهٔ گَخوارَد بستیزد.
 بادِ اِپاختر را براندازد.
 با بادِ اِپاختر بستیزد.

۱۷

دروج باید بکاهد!
 دروج باید نابود شود!
 دروج باید سپری گردد و یکسره نابود شود!
 تو [— دروج —] باید در اِپاختر ناپدید شوی!
 تو نباید جهانِ آستومَندِ آشه را نابود کنی!

۱۸

آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را برای فَر و فروغش با نماز [ی به بانگِ] بلند و
 با زور می‌ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین آمشاسپَند را با هومِ آمیخته به شیر، با برَسَم، با زبانِ خِرَد و
 «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک] و با زور و سخنِ رسا می‌ستاییم.
 «بِنِگَه هاتَم ...»

۱۹

«یَنَه آهو وِیَریو...»
 درود می‌فرستیم به زیباترین آمشاسپَندان، آردیبهشت؛ به [نماز] اَیْرِیَمَن
 ایشیه‌ی مَزدا آفریده و به سوگِ یِ نیکِ فراخ دیدگاهِ مَزدا آفریدهٔ آشَوَن.
 «آشِم وُهو...»
 «آهمایی رَئِشچَه ...»^۱

.۱ = یس . ۶۸، بند ۱۱

خُرداد یَشت

۱

آهوره مَزدا به سپیثمان زَرْتُشت گفت:

من یاری و رستگاری و رامش و بهروزی خُرداد را برای مردمان آشَوَن
بیافریدم...^۱

کسی که در میان آمشاشپندان، او را بستاید، بدان ماند که آمشاشپندان بهمن و
آردیبهشت و شهریور و شپندارمَد و خُرداد و اُمرداد را ستوده باشد.

۲

کسی که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، صد هزار بار صد هزار در ستیز با
دیوان، نامهای آمشاشپندان — [بویژه] خُرداد — را یاد کند، «نَسو»، «هَشی»،
«بَشی»، «سَینی» و «بوجی» از او دور شود.

۳

نخست من به آواز بلند، آشَوَن مرد را می‌گویم:

اگر کسی بدین سان در میان ایزدان میثوی، به رَشَنِ راست‌ترین و به
آمشاشپندان روی نیاز آورد، همه آنان را — که دارای چنین نامهایی دلیرانه اند — آشَوَن
مرد را از نَسو، هَشی، بَشی، سَینی، بوجی، سپاه فراخ سنگر و افراشته درفشِ دشمن،
مردم ستمکارِ دُرَوَند، تیغ درخشان، جادو، پری، و تباه روزگاری رهایی بخشند.

۴

چگونه راهِ آشَوَن مرد از راهِ دُرَوَند مرد باز شناخته شود؟

۱. در این جا، چندین واژه از متن تباه شده است و معنی درستی از آنها بر نمی‌آید.

آنگاه آهوره مزدا گفت:

اگر کسی «مئثره» را از بر بخواند یا از یاد خویش بگذراند یا بازگیرد یا به آواز بلند بخواند و شیاری به گرد خویش بکشد، خویشتن را در آسودگی نگاه تواند داشت.^۱

۵

هریک [از شما] — تو^۲ و دُروج — را که آشکار باشید، هریک [از شما] را در هر کاری که باشید، هریک از شما را که پنهان [باشید]، هریک [از شما] را — تو و دروج را — من از خانمانهای ایرانی بیرون رانم.
تو و دروج را من به بند درکشم.
تو و دروج را من براندازم.
تو و دروج را من به زیر پا افکنم.^۳

۶

سه شیار بکشد؛ [سه]. من آشون مرد را می گویم.
شش شیار بکشد؛ شش. من آشون مرد را می گویم.
نه شیار بکشد؛ نه. هن آشون مرد را می گویم.

۷

نامهای آمشاسپندان، «دُروج»های به «نَسو» پیوسته و تخمه و نژاد «گَرپ»ها را نابود کند.
زوت — زرتشت — به خواست و کام خویش — چنان که همیشه خواست و کام اوست — آنان را به دوزخ هولناک [براند].

۸

هنگامی که آفتاب هنوز فرونشسته است و پس از فرونشستن آفتاب، او^۴ با

۱. شیار کشیدن در این جا یادآور شیاری است که در آیین برشوم برگرد برشوم گاه می کشند. — وند. فر. ۹، بند ۱۰ و ۱۱
۲. دُرَوند
۳. مضمون این بند، همان «مئثره» است که در بند پیش، سخن از آن رفت
۴. زرتشت

رزم‌افزاری گشوده، به خشنودی ایزدانِ میثوی و شناختِ درستِ آنان، «نسو» را فروکوبد و به سوی آپاختر [براند] و آن تباہکار را به کام نیستی درافکند.

۹

ای زرتشت!

تو نباید این «مئثره» را بیاموزی جز به پدر یا پسریا برادر تنی یا آتربان وابسته به پایگاههای سه گانه: کسی که به نیکی نامبردار، نیک دین، پرهیزگار و آشون است؛ کسی که دلیرانه در همه جا به گسترش دین کوشد.

۱۰

او را — آمشاسپند خرداد را — برای فر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستاییم.

ما آمشاسپند خرداد را با هوم آمیخته با شیر، با برسَم، با زبانِ خرد، و «مئثره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می ستاییم.
«بِنگِه هاتم...»

۱۱

«بته آهو و یژیو...»

درود می فرستم به خردادِ راد، به یایزیه هوشیتی، به فرشتگانِ سال و به زدانِ آشه.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

خشنودی آبِ بی آرایشِ آشونِ «آردوی» و همه گیاهان مَرَدَا آفریده را.

[راسپی:]

«بته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده بکم

۱

آهوره مَرَدَا به سپیثمان زَرْتُشت گفت:

ای سپیثمان زَرْتُشت!

«آردویسورِ آناهیتا» را — که در همه جا [دامان] گسترده، درمان بخش،

دیوستیز و آهورایی کیش است — به خواست من بستای!

اوست که در جهان آستومند، برازنده ستایش و سزاوار نیایش است.

اوست آشونی که جان افزایش و گله و رمه و دارایی و کشور را افزونی بخشد.

[اوست] آشونی که فزاینده گیتی است.

۲

اوست که تخمه همه مردان را پاک کند و زهدان همه زنان را برای زایش، [از

آرایش] بیالاید.

اوست که زایمان همه زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را به هنگامی که بایسته است، شیر [در پستان] آورد.

۲

اوست برومندی که در همه جا بلند آوازه است.
اوست که در بسیار قره مندی، همچند همه آبهای روی زمین است.
اوست زورمندی که از کوه «هگر» به دریای «فراخ گرت» ریزد.

۴

بدان هنگام که آرذویسور آناهیتا — آن دارنده هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مردی چابک سوار — به سوی دریای فراخ گرت روان شود، سراسر کرانه های آن دریا به جوش درافتد و میانه آن برآید.

۵

از این آبی که از آن من است، به هریک از هفت کشور، رودی روان شود؛
[رودی] از آبی که از آن من است و در زمستان و تابستان یکسان روان است.
او برای من، آب را و تخمه مردان را و زهدان و شیر زنان را پاک کند.

۶

من — آهوره مزدا — او را به نیروی خویش، هستی بخشیدم تا خانه و روستا و شهر و کشور را بپرورم و پشتیبان و پناه بخش و نگاهبان باشم.

۷

ای زرتشت!

آرذویسور آناهیتا از سوی آفریدگار مزدا برمی خیزد. بازوان زیبا و سپیدش — که به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته است — به ستبری کتف اسبی است.
آن نازنین بسیار نیرومند روان می شود در نهاد خویش چنین می اندیشد.

۸

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زور آمیخته با هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز کند؟
چنین پیمان شناس نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و شادمان [ماند]!

۹

او را — آن آرذویسور آناهیتای آشون را — برای فر و فروغش با نماز [ی] به بانگ [بلند، با نماز نیک گزارده و با زور می ستایم].
ای آرذویسور آناهیتا!
بشود که تو از پی دادخواهی، [ما را] به فریاد رسی!
اینچنین تو بهتر ستوده خواهی شد با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.
«پنگه هاتم...»

کرده دوم

۱۰

.....^۱

۱۱

اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می راند و روان جویای ناموری اش، اینچنین در نهاد خویش اندیشه کنان است:
— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زور آمیخته به هوم، آمیخته به شیر به آیین ساخته و پالوده نیاز کند؟

۱. = بند ۱ همین یشت.

چنین پیمان شناسِ نیک دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و شادمان [مانند]!

۲

کرده سوم

۱۲

.....

۱۳

اوست که با چهار اسبِ بزرگِ سپید — یک زنگ و یک نژاد — بردشمنی همه دشمنان — دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گَرَب»های ستمکار — چیره شود.

.....

کرده چهارم

۱۴

.....

۱۵

اوست آن زورمندِ درخشانِ بلند بالایِ بُرزمندی که روزان و شبان — در بزرگی همچند همه آبهای روی زمین — به نیرومندی روان شود.

.....

کرده پنجم

۱۶

.....

۲. = بند ۹ همین یشت. (بند یکم در آغاز و بند نهم در پایان همه کرده های این یشت می آید و ما — بی یادآوری دیگر بار — یک سطر نقطه چین به جای آنها می گذاریم.)

۱۷

او را بستود آفریدگار — آهوره مزدا — در ایران ویج در کرانه [رود] «دایتیا» ی
نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مثره» با اندیشه و گفتار و کردار
[نیک]، با زور و با سخن رسا...

۱۸

و از وی خواستار شد:
ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پوروشسپ» — زرتشت آشون — را
بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۹

آردویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده ششم

۲۰

۲۱

هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۲۲

و از وی خواستار شد:
ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرتپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مزندری و دروندان ورن را بر زمین افکنم.

۲۳

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هفتم

۲۴

.....

۲۵

جمشید خوب رمه در پای کوه هُگر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
را پیشکش آورد...

۲۶

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «کَرپ»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من دیوان را از دارایی و سود — هر دو — و از فراوانی و رَمه — هر دو —
و از خشنودی و سرافرازی — هر دو — بی بهره کنم.

۲۷

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هشتم

۲۸

.....

۲۹

«اژی دَهاک» سه پوزه در سرزمین «بَوری»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۰

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۳۱

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

.....
کرده نهم

۳۲

.....
۳۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشه ورن، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۴

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی دَهاک» — [اژی دَهاک] سه پوزه سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی، آن دیوبسیار زورمند دروج، آن دُرَوندِ آسیب رسانِ جهان و آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ استومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش «سنگهوک» و «آرتوک» را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دود مانند — از وی برُبایم.

۳۵

آرذویسورَ اناهِتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز‌کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده دهم

۳۶

.....

۳۷

گرشاسپَ نَریمان، در کرانه دریاچه «پیشینگه»، صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۳۸

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسورَ اناهِتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «گندرو»ی زرین پاشنه، در کرانه
دریای پر خیزابِ قراخ گرت پیروز شوم؛ که من بر این زمین پهناورِ گوی سانِ دور کرانه،
تاخت کنان به خانه استوارِ دُرُوند برسم.

۳۹

آرذویسورَ اناهِتا — که همیشه خواستارِ زورِ نیاز‌کننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده یازدهم

۴۰

.....

۴۱

افراسیاب تورانی تباهاکار، در «هنگ» زیرزمینی خویش، صد اسب و هزار
گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۴۲

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من به آن فرشناور در دریای قراخ گرت
— [فری] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زرتشت آشون است —
دست یابم.

۴۳

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

.....

کرده دوازدهم

۴۴

.....

۴۵

کاوس توانا در پای کوه «ارزیقیته»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند،
او را پیشکش آورد...

۴۶

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که
بر همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرب»های ستمکار
چیرگی یابم.

۴۷

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده سیزدهم

۴۸

۴۹

[کی] خسرو پهلوان سرزمینهای ایرانی و استواردارنده کشور، در کرانه دریاچه
ژرف و پهناور «چیچست»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش
آورد...

۵۰

و از وی خواستار شد:
ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگترین شهریار همه کشورها شوم؛ که بر
همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرب»های ستمکار
چیرگی یابم؛ که من در درازنای راه تاخت و تاز، همیشه در تکاپو پیش از همه گردونه‌ها
برانم؛ که من و رزم آورانم — هنگامی که دشمن تباهکار بدخواه، سواره به رزم ما
شتابد — به دام او نیفتیم.

۵۱

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده چهاردهم

۵۲

.....

۵۳

توس پهلوانِ جنگاور، بر پشت اسب او را بستود و خواهان نیرومندی اسبان خود و تندرستی خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و هموردانِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درافکند.

۵۴

[توس] از وی خواستار شد:
ای آرذویسورِ آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خَشْثَروسوگ» برفراز «کنگ» بلند و آشون، پیروز شوم؛ که من سرزمینهای تورانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۵

آرذویسورِ آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده پانزدهم

۵۶

.....

۵۷

پسرانِ دلیر خاندانِ «ویسه» در گذرگاهِ «خَشْثَروسوگ» برفراز «کنگ» بلند و آشون، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آوردند...

۵۸

و ازوی خواستار شدند:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

ما را این کامیابی ارزانی دار که ما برتوس، پهلوان جنگاور پیروز شویم؛ که ما سرزمینهای ایرانی را براندازیم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۵۹

آرذویسور آناهیتا آنان را کامیابی نبخشید.

.....
کرده شانزدهم

۶۰

۶۱

«پا اورو» کشتیرانِ کاردان — هنگامی که فریدون، پهلوانِ پیروزمند، او را همچون کرکسی در هوا به پرواز واداشت — آرذویسور آناهیتا را ستود ...

۶۲

... او سه شبانروز پیاپی به سوی خانه خویش در پرواز بود و نمی توانست در آن فرود آید.

چون سومین شب پرواز او به سپیده دمان رسید، هنگام بامداد روشن و توانا، به سوی آرذویسور آناهیتا بانگ برداشت:

۶۳

ای آرذویسور آناهیتا!

زود به یاری من بشتاب!

اینک مرا پناه بخش که اگر به زمین آهوره آفریده و به خانه خویش رسم، هرآینه ترا در کرانه آب «رنگها» هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و آمیخته به

شیر، نیاز آورم.

۶۴

آنگاه آردویسور آناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده، نژاد، بزرگوار، موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته، روانه شد.

۶۵

بازوایش را به چالاکی بگرفت و دیری نباید که به یک تاخت، او را تندرست و بی هیچ ناخوشی و گزندى — همان‌گونه که از آن پیشتر بود — به زمین آهوره آفریده فرود آورد و به خانمانش رساند.

۶۶

آردویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هفدهم

۶۷

.....

۶۸

جاماسپ هنگامی که از دور سپاه دُروندان دیوپرست را دید که با آرایش رزم به پیش می‌آید، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۶۹

و از وی خواستار شد:

ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من همچند همه دیگر ایرانیان از پیروزی بزرگ

بهره‌مند شوم.

۷۰

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده هیجدهم

۷۱

.....

۷۲

«آشوزدنگه» پسر «پور وذاخستی» و «آشوزدنگه» پسر «سایورذری» نزد ایزد
بزرگ و شهریار شیدور آپام نپات تیزاسب، آرذویسور اناهیتا را صد اسب و هزار گاو و
ده هزار گوسفند، پیشکش آوردند...

۷۳

و از وی خواستار شدند:
ای آرذویسور اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
ما را این کامیابی ارزانی دار که ما در کارزار جهان بر تورانیان «دانو» و بر
«گر» و «ور» از خاندان «آس بن» و بر «دوراگیت» چیره شویم.

۷۴

آرذویسور اناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

.....

کرده نوزدهم

۷۵

.....

۷۶

«ویستورو» از خاندانِ نوذر، بر کرانهٔ آبِ «ویتنگوهیتی» اینچنین گفتارِ راست
برزبان، او را پیشکش آورد:

۷۷

ای آرذویسورِ آناهیتا!
این سخن به [آیین] آشه و بدرستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم
دیوپرستان را برخاک افکنده‌ام. پس تو — ای آرذویسورِ آناهیتا! — مرا گذرگاهی
خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» پدید آور.

۷۸

آنگاه آرذویسورِ آناهیتا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا، برومند، بُرزمند، کمربرمیان
بسته، راست‌بالا، آزاده، نژاده، بزرگوار، موزه‌هایی زرین در پا و به زیورهای بسیار
آراسته، روانه شد.
یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به
رفتن رها کرد و گذرگاهی خشک از یک کرانه به دیگر کرانهٔ «ویتنگوهیتی» ی نیک
پدید آورد.

۷۹

آرذویسورِ آناهیتا — که همیشه خواستارِ زورنیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کردهٔ بیستم

۸۰

.....

۸۱

«یوایشت» از خاندانِ «فریان» در آبخوستِ خیزابِ شکنِ «رنگها»، صد اسب

و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۸۲

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آختیه»ی نیرنگ باز خیره سر چیره شوم؛
که من به پرسشهای او — نود و نه پرسش دشواری که «آختیه»ی نیرنگ باز خیره سر، به
دشمنی از من می‌کند — پاسخ توأم گفت.

۸۳

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیازکننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و یکم

۸۴

.....

۸۵

آهوره مزدای نیک گنش فرمان داد:

ای آرذویسور آناهیتا!

از فراز ستارگان به سوی زمین آهوره آفریده بشتاب!
به پایین روانه شو و دیگر باره بدین جا باز آی!
فرمانروایان دلیر و بزرگان و بزرگ زادگان کشور باید ترا نیایش کنند.

۸۶

ارتشتاران — آن دلیران — برای دست‌یابی بر اسبان تکاور و برتری جویی د
«قر»)، باید از تویاری خواهند.

آتربانان پارسا — آن پرورشگران روان — برای دست‌یابی بر دانش و ورجاوندی
و پیروزی و برتری آهوره آفریده، باید از تویاوری خواهند.

۸۷

از تو باید دوشیزگان کوشا و شایسته شوهر، سرور و خانه خدایی دلیر خواهند.
از تو باید زنان جوان — به هنگام زایمان — زایشی خوب خواهند.
تویی — تو ای آردویسور آناهیتا! — که این همه را بجای توانی آورد.

۸۸

ای زرتشت:
آردویسور آناهیتا از فراز ستارگان، به سوی زمین آهوره آفریده فرود آمد و اینچنین گفت:

۸۹

ای سپیثمان آشون!
براستی آهوره مزدا ترا به زدی جهان استومند برگزید و مرا به نگاهبانی همه
آفرینش آشه برگماشت.
از فروغ و قرمن است که ستوران خرد و بزرگ و مردمان براین زمین در
گردش اند.
براستی من همه مزدا آفریدگان نیک و آشون را نگاهداری می‌کنم، چنان که
آغلی چار پایان را در خود نگاه می‌دارد.

۹۰

زرتشت از آردویسور آناهیتا پرسید:
ای آردویسور آناهیتا!
ای آن که مزدا ترا راهی از فراز خورشید — و نه راهی از فرود آن — آماده کرده
تا مارها، «آرشن» ها، «ووزگ» ها و «ورنوویش» ها ترا گزندی نرسانند، با کدامین
ستایش ترا بستایم؟
با کدامین ستایش، آیین ترا برگذارم؟

۹۱

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

ای سپیشمانِ آشون

براستی مرا با این ستایش بستای. با این ستایش، آیین مرا برگذار:
از هنگام برآمدنِ خورشید تا به گاه فرورفتنِ خورشید، از این زور من تو توانی
نوشید و آتر بانانِ دین آگاه و خردمندانِ آزموده و تن مَثَره.

۹۲

از این زور من «هَریت»، تبار، نارساتن، «سَچی»، «کسویش»، زن^۱،
[نا] پارسایی که «گاهان» نمی‌سراید و پسِ جدا کرده تن^۲ نباید بنوشد.

۹۳

من بدان آیین زوری که کور و کرو کوتاه بالا و نابخرد و «آر» و غشی و دیگر
داغ خوردگان اهریمن برگذارند، پای نمی‌گذارم.
از این زور من، گوژسینه، گوژپشت، کوتاه تن و تباه دندان نباید بنوشد.^۳

۹۴

زرتشت از آردویسور آناهیتا پرسید:

ای آردویسور آناهیتا!

آن زورهای ترا چه خواهد شد اگر دیوپرستان و دُروندان، آنها را پس از فرورفتن
خورشید، برای تو نیاز کنند؟

۹۵

آنگاه آردویسور آناهیتا گفت:

۱. در سه مورد همانند (تیر. بند ۵۹ و بهرام. بندهای ۵۲-۵۱ و ار. بند ۵۴) به جای «زن» به طور کلی، «جهی» آمده که به معنی زن روسپی و بدکاره است. احتمال دارد که در این مورد نیز در اصل چنین بوده و بعدها دگرگون شده باشد.
۲. شخص جذامی که باید جدا و دور از دیگران نگاه داشته شود.
۳. سنج. وند. فر. ۲، بند ۲۹.

ای سپیثمان زَرْتُشتِ آشون!
آیین زوری که من بدان پای نگذارم، شایسته ستایش دیوان است.
در چنین آیینی به جای من، هزار و ششصد تن از هراس انگیزان و یاوه سرایان و
هرزه درایان و فرومایگان پای نهند.

۹۶

من کوه زرین در همه جا ستوده هُکَر را می ستایم که آرذویسور آناهیتا از آن، از
بُئندای هزار بالای آدمی برای من فرود آید.
اوست که در بسیار قره مندی، همچند همه آبهای روی زمین است و به
نیرو مندی روان شود.

کرده بیست و دوم

۹۷

۹۸

اوست که مَزداپرستان، برسم به دست به گرداگرد وی در آیند.
او را «هُوَوَ» ها ستودند.
او را «نوذریان» ستودند.
«هُوَوَ» ها از او دارایی خواستند و نوذریان، اسبان تکاور.
دیری نیابید که «هُوَوَ» ها به دارایی فراوان توانگر شدند. دیری نیابید که
نوذریان کامروا شدند و گشتاسپ در این سرزمینها بر اسبان تیز تک دست یافت.

۹۹

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — آنان را کامیابی بخشید.

کرده بیست و سوم

۱۰۰

.....

۱۰۱

اوست دارندۀ هزار دریاچه و هزار رود، هریک به درازای چهل روز راه مرد
چابک سوار.
در کرانه هریک از این دریاچه ها، خانه ای خوش ساخت با یکصد پنجره
درخشان و یک هزار ستون خوش تراش بر پاست: خانه ای کلان پیکر که بر هزار پایه
جای دارد.

۱۰۲

در هریک از این خانه ها، بستری زیبا با بالشهایی خوشبو بر تختی گسترده
است.
ای زرتشت!

در چنین جایی، آردویسور آناهیتا از بلندای هزار بالای آدمی فرومی ریزد.
اوست که در بزرگی، همچند همه آبهای روی زمین است و به نیرومندی روان
شود.

.....

کرده بیست و چهارم

۱۰۳

.....

۱۰۴

او را بستود زرتشت اشون، در ایران ویج بر کرانه [رود] «دایتیا» ی نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با
زور و با سخن رسا...

۱۰۵

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من «کی گشتاسپ» دلیر پسر «لهراسپ» را
بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

۱۰۶

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده یست و پنجم

۱۰۷

.....

۱۰۸

کی گشتاسپ گرانمایه بر کرانه آب «فرزدان»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۰۹

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «تشریاونت» دژدین
و «پشن» دیوپرست و «آرجاسپ» دژوند پیروز شوم.

۱۱۰

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده
را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده بیست و ششم

۱۱۱

۱۱۲

«زَریر» رزم کنان بر پشت اسب بر کرانه آب «دایتیا»، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۳

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من در کارزار جهان، بر «هومَیگ»ی دیوپرست گشوده چنگال — که در هشت خانه بسمی برد — و بر آرجاسپ دُروند پیروز شوم.

۱۱۴

آرذویسور آناهیتا — که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده بیست و هفتم

۱۱۵

۱۱۶

«وَندرَمینیش» — برادر آرجاسپ — نزدیک دریای قَراخ گرت، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

۱۱۷

و از وی خواستار شد:

ای آرذویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر کی گشتاسپ دلیر و بر زریر — سوار
جنگاور — پیروز شوم؛ که من سرزمینهای ایرانی را براندازم: پنجاهها صدها، صدها
هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۱۱۸

آرذویسور آناهیتا او را کامیابی نبخشید.

.....

کرده بیست و هشتم

۱۱۹

.....

۱۲۰

آهوره مزدا او را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد.
ای زرتشت سپیتمان!
همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی بارد به
کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده است.^۱

۱۲۱

.....^۲

.....

کرده بیست و نهم

۱۲۲

.....

۱. پیوند دو بخش این عبارت ناروشن است. در گزارش پورداد آمده است: «قطرات باران و دانه های برف و تگرگ مقصود می باشد.» اما معلوم نیست که شماره هزار و نهصد اشاره به چیست.

۲. = بند ۶۹ همین یشت.

۱۲۳

آرذویسورِ اناهیتایِ نیکِ پَنامِ زرینِ دربرِ کرده، در آرزوی شنیدنِ سرود
«زوت» در آن جا ایستاده، اینچنین در نهادِ خویش اندیشه کنان است:

۱۲۴

— کدامین کس مرا نیایش کند؟
— کیست که مرا زورِ آمیخته به هوم، آمیخته به شیر و به آیینِ ساخته و پالوده
نیاز کند؟
چنین پیمان شناسِ نیکِ دلی را خوشی پسندم و خواستارم [که او] خرم و
شادمان [ماند]!

.....
کرده سی ام

۱۲۵

۱۲۶

آرذویسورِ اناهیتا همواره به پیکرِ دوشیزه ای جوان، زیبا، برومند، بُرزمند، کمر
برمیان بسته، راست بالا، آزاده، نژاده و بزرگوار که جامه زرینِ گرانبهایِ پرچینی دربر
دارد، پدیدار می شود.

۱۲۷

براستی آرذویسورِ اناهیتایِ بزرگوار، همان گونه که شیوه اوست، برسم بر دست
گرفته، گوشواره هایِ زرینِ چهار گوشه ای از گوشها آویخته و گردن بندی بر گردن نازنین
خویش بسته، نمایان می شود.
او کمر بر میان بسته است تا پستانهایش زیباتر بنماید و دلنشین تر شود.

۱۲۸

بر فراز سر آرذویسورِ اناهیتا تاجی آراسته با یکصد ستاره جای دارد؛ تاجِ زرین

هشت گوشه ای که بسان چرخ می ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش ساختی که چنبری از آن پیش آمده است.

۱۲۹

آردویسور آناهیتا جامه ای از پوست بَبَر پوشیده است؛ از پوست سیصد ماده بَبَر که هریک چهار بچه زاید؛ از آن روی که بَبَر ماده، زیباترین جانوری است که مویی انبوه دارد.

بَبَر جانوری آبی است که اگر پوستش بهنگام آماده شود، همچون سیم و زر بسیار درخشان به چشم می آید.^۱

۱۳۰

ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار این کامیابی ام که بسیار ارجمند باشم و به شهر یاری بزرگی برسم که در آن خوراک بسیار آماده شود و بهره و بخش هر کس بسیار باشد؛ که در آن اسبان شیبه برکشند و گردونه ها بخروشند و آوای تازیانه ها در هوا بیچد؛ که در آن خوراک و توشه فراوان انباشته باشد؛ که در آن خوشبوها فراوان باشد؛ که انبارهایش از هر آنچه مردمان آرزو کنند و زندگی خوش را بکار آید؛ پر باشد.

۱۳۱

ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

اینک خواستار دو چالاکم: چالاکی دوپا و چالاکی چهار پا.^۲
چالاک دوپا برای آن که در جنگ چُست باشد و در رزم گردونه را بخوبی براند.

چالاک چهار پا برای آن که هر دو سوی سنگر فراخ سپاه دشمن را برهم زند؛ از چپ به راست و از راست به چپ.

۱. گمان می رود که از جمله دوم (از پوست سیصد ماده بَبَر...) تا پایان این بند، افزوده گزارشها باشد برای روشنگری درباره جمله نخست. درباره «بَبَر» (جانور آبی) — یاد.

۲. پسری و آسی.

۱۳۲

ای آردویسور آناهیتا!

از پی این ستایش، از پی این نیایش، از پی آنچه ترا نیاز آورند، از فراز ستارگان
 به سوی زمین آهوره آفریده، به سوی زور نیاز کننده، به سوی پیشکش سرشار بشتاب.
 به یاری خواستاری بشتاب که ترا فراخواند تا تورهایی اش بخشی.
 به یاری کسی بشتاب که ترا زور آورد و به آیین پیشکش کند تا همه دلاوران
 همچون کی گشتاسپ به خانمان بازگردند.

.....

۱۳۳

«یته آهو ویرئو...»

به آبهای نیک مزدا آفریده و به آردویسور آناهیتای آشون درود می فرستم.

«آشم و هو...»

«آهمایی ریئشچه...»^۱

خورشید یشت

خشنودی خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را.
 «یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

۱

خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را می ستایم.
 هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد،
 صد [ها] و هزار [ها] ایزد میثوی برخیزند و این فر را فراهم آورند و فرورستند.
 آنان این فر را بر زمین آهوره آفریده پخش کنند، افزایش جهان آشه را، افزایش
 هستی آشه را.

۲

هنگامی که خورشید برآید، زمین آهوره آفریده پاک شود؛ آب روان پاک شود؛
 آب چشمه ساران پاک شود؛ آب دریا پاک شود؛ آب ایستاده پاک شود؛ آفرینش آشه
 — که از آن شپند مینوست — پاک شود.

۳

اگر خورشید بر نیاید، دیوان آنچه را که در هفت کشور است نابود کنند و ایزدان
 میثوی در این جهان استومند جایی نیابند و آرامگاهی نجویند.

۴

کسی که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگیِ دیوآفریده را، پایداری در برابر دزدان و راهزنان را، پایداری در برابر جادوان و پریان را و پایداری در برابر «مَرِشَوَن» را، چنین کسی آهوره‌مزدا را می‌ستاید، آمشاسپندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید و همه ایزدانِ میثوی و جهانی را خشنود می‌کند.

[آری همان کسی] که خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستاید...

۵

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم را می‌ستایم.
 گرزِ مهرِ فراخ چراگاه را که بخوبی بر سر دیوان کوفته شود، می‌ستایم.
 دوستی را می‌ستایم: بهترین دوستی را که در میان خورشید و ماه بر پاست.

۶

خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را می‌ستایم با هومِ آمیخته به شیر، با برَسَم، با زبانِ خَرَد و «مَنَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
 «پَنگَه هاتَم...»

۷

«بَتَه آهو و بَرِیو...»
 خورشیدِ جاودانه را یومندِ تیز اسب را درود می‌فرستم.
 «آشِمْ وُهو...»
 آهمایی رَشِجَه...»^۱

۷

ماه یشت

خشنودی ماه در بردارنده تخمه گاورا و گاویگانه آفریده را و چار پایان
گوناگون را.

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«آثارنوش آشات چیت هجا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

۱

درود بر آهوره مزدا.
درود بر آمشاشپندان.
درود بر ماه در بردارنده تخمه گاو.
درود بر ماه، هنگامی که می نگریمش.
درود بر ماه، هنگامی که می نگردمان.

۲

ماه در چه هنگام در افزایش است؟
ماه در چه هنگام روبه کاهش است.
— در پانزده روز ماه می افزایش. در پانزده روز ماه می کاهش. درازای زمان افزایش
آن، برابر درازای زمان کاهش آن است.
— «از کیست که ماه می فزاید و دیگر باره می کاهش؟»^۱

۱. سنج. گاه. یس. ۴۴، بند ۳

۳

ماه در بردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 اینک ماه را دریافتم.
 فروغ ماه را نگریستم.
 فروغ ماه را دریافتم.
 امشاپتندان برمی خیزند. آن فر را فراهم می آورند و بر زمین آهوره آفریده پخش می کنند.

۴

هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین می روید.
 آندرمه، پرمه، ویشپتت.
 «آندرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.
 «پرمه» آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم
 «ویشپتت» ی آشون، آن آشون و رد آشه را می ستاییم.

۵

ماه در بردارنده تخمه گاو، آن بخشنده رایومند آبرومند، آن تابنده ارجمند بختیار توانگر چالاک، آن سودمند گیاه رویاننده آباد کننده، آن بغ درمان بخش را می ستاییم.

۶

ماه در بردارنده تخمه گاو را برای قر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستاییم.
 ماه آشون در بردارنده تخمه گاو، آن آشون و رد آشه را با هوم آمیخته به شیر، با برس، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می ستاییم.
 «ینگه هاتم...»

۷

«یته آهو ویزیو...»

درود می فرستم به ماه دربردارنده تخمه گاو، به گاویگانه آفریده و به چار پایان
گوناگون.

آشیم و هو...»
«آهمایی ریشچه...»^۱

خشنودی «تِشتر»، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند و «ستویس» آب‌رسانِ توانایِ
مَزداآفریده را.

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.
«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.



کردهٔ یکم

۱

آهوره‌مَزدا به سپیتمان زرتشت گفت:
توجهانیان را «آهو» و «رتو» باش.
ماه و «میزد» و خانمان را می‌ستایم تا [تِشتر] ستارهٔ قره‌مند همراه با ماه، مردان
را شکوه‌ارزانی دارد.
تِشتر، ستارهٔ بخشندهٔ آرامگاه را با زور می‌ستایم.

۲

تِشتر، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد.
آن فروغ سپید افشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلندی از دورتابان را
می‌ستاییم که روشنایی پاک افشاند.
آب دریای فراخ را، رود «ونگوهی» نام آور را، گوشِ مَزداآفریده را، قرَتوانای
کیانی را و قرَوَشیِ سپیتمان زرتشتِ آشون را می‌ستاییم.

۳

برای قَر و فروغش، من او را با نماز [ی به بانگی] بلند و با زور می‌ستایم.
 آن ستارهٔ تِشتر را، تِشتر ستارهٔ رایومندِ قَره‌مند را می‌ستاییم با هوم آمیخته به شیر،
 با برسم، با زبانِ خِرَد و «مَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن
 رسا.

«بِنِگِه هاتَم ...»

کردهٔ دوم

۴

تِشتر، ستارهٔ رایومندِ قَره‌مند را می‌ستاییم که تخمهٔ آب در اوست؛ آن توانای
 بزرگ نیرومند تیزبین بلند پایهٔ زَبَر دست را، آن بزرگواری را که از او نیکنامی آید و
 نژادش از آپام نیات است.

۱

کردهٔ سوم

۵

تِشتر، ستارهٔ رایومندِ قَره‌مند را می‌ستاییم، آن که ستوران خُرد و بزرگ و مردمانی
 که پیش از این ستمکار بودند و «کِیْت» ها که از این پیش به بد کرداری دست یازیدند،
 همه او را چشم به راهند:

— کی تِشتر رایومندِ قَره‌مند برای ما سر برآورد؟

— کی چشمه‌های آب به نیرومندیِ اسبی، دیگر باره روان شود؟

.....

۱. بند سوم همین تِشت، در این جا و در پایان همهٔ دیگر کرده‌های این تِشت می‌آید که ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می‌گذاریم.

کرده چهارم

۶

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی دریای «فراخ کَرت» بتازد، چون آن تیر در هوا پَران که «آرش» تیرانداز — بهترین تیرانداز ایرانی — از کوه «آیژیو خُشوٹ» به سوی کوه «خوانونٹ» بینداخت ...

۷

آنگاه آفریدگار آهوره مزدا بدان دمید، پس آنگاه [ایزدان] آب و گیاه و مهرِ فراخ چراگاه، آن [تیر] را راهی پدید آوردند.

.....

کرده پنجم

۸

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که بر پَریان چیره شود؛ که پَریان را — بدان هنگام که نزدیک دریای نیرومند ژرفِ خوش دیدگاهِ فراخ کَرت که آبش زمین پهناوری را فرا گرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند — درهم شکنند.

براستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزابها برانگیزد. پس بادِ چالاک، وزیدن آغاز کند.

۹

آنگاه «ستویس» — که به پاداش بخشی در رسد — این آب را به هفت کشور رساند.

پس آنگاه تیشتر زیبا و آشتی بخش به سوی کشورها روی آورد تا آنها را از سالی خوش بهره‌مند کند.

اینچنین، سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار شوند.

.....

کرده ششم

۱۰

تیشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که اینچنین با آهوره‌مَزدا سخن گفت:
ای آهوره‌مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ آستومند! ای آشون!

۱۱

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام
می‌برند و می‌ستایند — هرآینه من با جان تابناک و جاودانه‌خویش، به مردمان آشون
روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده در یک یا دو یا پنجاه شب، فرارسم.

۱۲

تیشتر را می‌ستاییم.
«تیشترِ تینی» را می‌ستاییم.
آن [ستاره] را که از پیِ نخستین درآید،^۱ می‌ستاییم.
«پروین» را می‌ستاییم.
«هفتورنگ» را می‌ستاییم، پایداری در برابر جادوان و پریان را.
«وَنند»، ستاره‌مَزدا آفریده را می‌ستاییم، نیرومندی را، پیروزی برانزده را،
نیروی پدافندِ آهوره‌آفریده را، برتری را، چیرگی بر نیاز و پیروزی بردشمنی را.
تیشترِ دُرست چشم را می‌ستاییم.

۱۳

ای سپیثمان زرتشت!
تیشترِ رایومندِ قره‌مند، در نخستین ده شب، کالبَدِ آستومند پذیرد و به پیکرِ مردی
پانزده ساله، درخشان، روشن چشم، بُرزمند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز
کند.

۱۴

به سالی چنان مردی که نخستین بار گشتی بر او بندند.

به سالی مردی که نیرومند شده باشد.
به سالی مردی که پا به دوران مردی گذاشته باشد.

۱۵

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتن پسران، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را گروهی از پسران و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان استومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایم.

۱۶

ای سپیشمان زرتشت!
تیشتر رایومند فره مند در دومین ده شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر گاوی
زرین شاخ در فروغ پرواز کند.

۱۷

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
— کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
— کدامین کس اکنون مرا با زور آمیخته به شیر آمیخته به هوم بستاید؟
— کدامین کس را به داشتن گاوان، توانگری بخشم؟
— کدامین کس را رمه ای از گاوان و رسایی روان دهم؟
اکنون من در جهان استومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایم.

۱۸

ای سپیشمان زرتشت!
تیشتر رایومند فره مند در سومین ده شب، کالبد استومند پذیرد و به پیکر اسب

سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان در فروغ پرواز کند.

۱۹

— کدامین کس در این جا، در این انجمن سخن گوید؟
 — کدامین کس در این جا پرسش آورد؟
 — کدامین کس اکنون مرا با زورِ آمیخته به شیرِ آمیخته به هوم بستاید؟
 — کدامین کس را به داشتن اسبان، توانگری بخشم؟
 — کدامین کس را گله‌ای از اسبان و رسایی روان دهم؟
 اکنون من در جهان آستومند به آیین بهترین آشه، سزاوار ستایش و برازنده نیایشم.

۲۰

ای سپیثمان زرتشت!
 آنگاه تیشتر رایومندِ قره‌مند به پیکرِ اسب سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان به دریایِ فراخ کُرت فرود آید.

۲۱

در برابر او «آپوش» دیوبه پیکرِ اسب سیاهی بدر آید؛ اسبی گل با گوشهای گل، اسبی گل با گردنِ گل، اسبی گل با دمِ گل، یک اسبِ گرِ سهمناک.

۲۲

ای سپیثمان زرتشت!
 هر دوان — تیشتر رایومندِ قره‌مند و آپوش دیو — بهم در آویزند.
 ای سپیثمان زرتشت!
 هر دوان سه شبانروز با یکدیگر بجنگند و آپوش دیو بر تیشتر رایومندِ قره‌مند چیره شود و او را شکست دهد.

۲۳

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریایِ فراخ کُرت دور برانند.
 آنگاه تیشتر شیون درد و سوگ بر آورد:

— وای بر من ای آهوره مزدا!
— بدا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
— تیره روزی بر تو ای دینِ مزدا پرستی!
اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی برند و نمی ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می ستایند.

۲۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستانند — چنان که دیگر ایزدان را نام می برند و می ستایند — من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بیابم.

۲۵

من — آهوره مزدا — خود، تِشترِ رایومندِ قره مند را در نماز به نام می ستایم.
من نیروی ده اسب، نیروی ده اشتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و نیروی ده آبِ ناوتاک بدو بخشم.

۲۶

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه تِشترِ رایومندِ قره مند، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوشهای زرین و لگامِ زرنشان به دریایِ فراخِ کُرتِ فرود آید.

۲۷

.....

۲۸

ای سپیتمان زرتشت!
هردوان — تِشترِ رایومندِ قره مند و آپوش دیو — بهم درآویزند.
ای سپیتمان زرتشت!

هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیمروز که تیشتر رایومندِ قره‌مند بر آپوش دیو
چیره شود و او را شکست دهد.

۲۹

از آن پس، او را یک «هاسر» از دریای فراخ کرت دور براند.
تیشتر رایومندِ قره‌مند خروش شاد کامی و رستگاری برآورد:
— خوشا به روزگار من ای آهوره‌مزد!
— خوشا به روزگار شما ای آبها! ای گیاهان!
— خوشا به روزگار تو ای دین‌مژداپرستی!
— خوشا به روزگار شما ای کشورها!
از این پس — بی هیچ بازدارنده‌ای — آب در جویهای شما با بذره‌های درشت
دانه به سوی کشتزارها و با بذره‌های ریز دانه به سوی چراگاهها، به همه سوی جهان
استومند روان گردد.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!
آنگاه تیشتر رایومندِ قره‌مند، به پیکر اسپ سپید زیبایی با گوشه‌های زرین و لگام
زرنشان به دریای فراخ کرت فرود آید...

۳۱

خیزابه‌های دریا را برانگیزد. دریا را به جنبش و خروش و سرکشی و جوش و
ناآرامی درآورد.
در همه کرانه‌های دریای فراخ کرت، آشوب پدیدار شود و همه میانه دریا برآید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!
از آن پس، دیگر باره تیشتر رایومندِ قره‌مند از دریای فراخ کرت فراز آید. ستویس
رایومندِ قره‌مند نیز از دریای فراخ کرت برآید.
آنگاه مه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای فراخ کرت جای

دارد — برخیزد.

۳۳

پس آنگاه، میه پاک پدید آورنده ابر به جنبش درآید. بادِ نیمروزی^۱ وزیدن آغازد
و میه را به پیش — به راهی که هوم شادی بخش گیتی افزای از آن می‌گذرد — براند.
پس بادِ چالاک مَزدا آفریده، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمانهای
هفت کشور برساند.

۳۴

ای سپیثمان زرتشت!
آپام نیات همراه بادِ چالاک مَزدا آفریده و فرّ در آب آرام گزیده و فرّوشی های
آشونان، هر جایی از جهانِ آستومند را بهره ویژه ای از آب ببخشد.

.....

کرده هفتم

۳۵

تیشتر، ستاره رایومندِ قره مند را می‌ستاییم که به خواست آهوره مَزدا، به خواست
آمشاسپندان از آن جا — از سپیده دم درخشان — به راهی دور از باد، به جایی که بغان
فرمان داده اند، بدان جای پر آب که در فرمان آمده است، روان گردد.

.....

کرده هشتم

۳۶

تیشتر، ستاره رایومندِ قره مند را می‌ستاییم که هنگام به سر رسیدن سالِ مردم،
فرمانروایان خردمند، جانوارن آزاد کوهساران و درندگان بیابان نورد، همه برخاستنش را
چشم به راهند.

۱. جنوبی

آن که با سرزدن خویش، کشور را سالی خوش یا سالی بد آورد.
آیا سرزمینهای ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند شد؟

.....

کرده نهم

۳۷

۱
.....

۳۸

آنگاه، آهوره مزدا بدان دمید [و امشاسپندان] و مهر فراخ چراگاه — هردو — آن
[تیر] را راهی پدید آورند.
آشی نیک و بزرگ و «پارند» سبک گردونه، با هم از پی آن روان شدند تا
هنگامی که آن [تیر] پیران بر کوه «خوانونت» فرود آمد و در «خوانونت» به زمین
رسید.

.....

کرده دهم

۳۹

تیشتر، ستاره رایومند فَره مند را می ستاییم که بر پریان چیره شد و آنان را درهم
شکست؛ پریانی که آهریمن برانگیخت بدان امید که همه ستارگان در بردارنده تخمه
آب را از کار بازدارد.

۴۰

تیشتر آنان را شکست داد و از دریای فراخ کَرت دور کرد. آنگاه ابرها فراز
آمدند و آبهای آورنده سال خوش، روان شدند.
سیلاب بارانهای پرشتاب — آبهایی که جوشان و خروشان در هفت کشور

۱ = بند ۶ همین یشت.

پراگنده شوند — در این ابرهاست.

.....

کرده یازدهم

۴۱

تَشْتَر، ستاره رايومندِ قره مند را می ستاییم؛ که آبهای ایستاده و روان و چشمه و جویبار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند:

۴۲

— کی تشتر رايومندِ قره مند برای ما سر بر آورد؟
— کی چشمه های آب به نیرومندیِ اسبی دیگر باره روان شود؟
— کی چشمه ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمانها و دشتها روان شوند و ریشه های گیاهان را از تریِ خویش، نمی ببخشند؟

.....

کرده دوازدهم

۴۳

تَشْتَر، ستاره رايومندِ قره مند را می ستاییم که با آبِ جهندهِ خویش، بیم و هراس را از دلِ همه آفریدگان فرو شوید.
اگر او را — آن تواناترین را — اینچنین بستایند و گرمی بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند، درمان بخشد.

.....

کرده سیزدهم

۴۴

تَشْتَر، ستاره رايومندِ قره مند را می ستاییم که آهوره مَرّدا او را به رَدی و نگاهبانی

همه ستارگان برگماشت؛ آنچه‌ان که زرتشت را به زدی و نگاهبانی مردمان.
 آن که آهریمن و جادوان و پریان و مردمان جادو و همه دیوان — با هم
 پیوسته — آسیبی به وی نتوانند رسانند.

.....

کرده چهاردهم

۴۵

تِشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم که آهوره‌مزدا او را هزار [گونه]
 چالاکی بخشید.
 آن که در میان ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، تواناترین است.
 آن که با ستارگانِ دربردارنده تخمه آب، در فروغ پرواز می‌کند.

۴۶

آن که به پیکراسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان، همه
 شاخابه‌ها، همه رودها و همه جویهای زیبای دریای قراخ کُرت را — آن دریای نیرومند
 ژرفِ خوش دیدگاه را که آبش زمین پهنآوری را فرا گرفته است — بنگرد.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!
 آنگاه آب روانِ پاک‌کننده و درمان‌بخش از دریای قراخ کُرت سرازیر شود.
 این آب را تِشتر توانا به کشورهایِ بخش‌کنند که مردمان آنها، او را بستایند و
 گرامی‌بدارند و خشنود کنند و خوشامد گویند.

.....

کرده پانزدهم

۴۸

تِشتر، ستاره رایومندِ قره‌مند را می‌ستاییم.

آن که همهٔ آفریدگان سَپند مینو، آرزومند دیدار اویند:
آنها که در زیر زمین بسر می‌برند،
آنها که روی زمین بسر می‌برند،
آنها که در آب و آنها که در خشکی می‌زیند،
آنها که پرنده و آنها که خزنده‌اند،
آنها که گنّامی آزاد دارند و آنها که در جهان زَبَرین‌اند و از آفرینش بی‌آغاز و
انجام «آشه» به شمار می‌آیند.

.....

کردهٔ شانزدهم

۴۹

تَشْتَر، ستارهٔ رایومندِ قره‌مند را می‌ستایم.
آن اندوه‌گسارِ نیرومندِ کاردانِ فرمانروا را که با هزار خواسته، آراسته است و
کسی را که به خشنودی او کوشد، کسی را که خواستار شود، به رایگان خواسته‌های
فراوان بخشد.

۵۰

ای سپیشمان زَرْتُشت!
من آن ستارهٔ تَشْتَر را در شایستگی ستایش، در برازندگی نیایش، در سزاواری
بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که اهوره‌مزدایم —
بیافریدم ...

۵۱

... پایداری در برابر آن پری — آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه‌درای،
آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی
او را بدو.^۱

۱. منظور از «پری» در این بند، همان «آپوش» است که در بند ۲۱ همین یشت، «دیو» خوانده شده است.

۵۲

ای سپیثمان زرتشت!

اگر من بویژه آن ستارهٔ تیشتر را در شایستگی ستایش، در برزندگی نیایش، در سزاواری بزرگداشت و خشنود کردن و درود و آفرین، برابر با خود — که آهوره مزدایم — بیافریدم...

۵۳

... برای پایداری در برابر آن پری — آن [پری] خشکسالی که مردمانِ هرزه درای، آورندهٔ سال نیکش می‌خوانند — و شکست دادن او و چیرگی بر او و بازگرداندن دشمنی او بدو بود...

۵۴

... [وگرنه]، هرآینه در هر روزیا هر شب، آن دیو خشکسالی از این جا و آن جا سر می‌زد و نیروی زندگی جهانِ آستومند را یکسره در هم می‌شکست.

۵۵

آری، تیشتر رایومندِ قره‌مند، آن دیورا به بند درکشد و با زنجیرِ دولا و سه‌لا و چندلا — زنجیری ناگسستی — ببندد؛ چنان که گویی هزار مرد از نیرومندترین مردمان، مردی تنها را به بند درکشند.

۵۶

ای سپیثمان زرتشت!

اگر در سرزمینهای ایرانی تیشتر رایومندِ قره‌مند را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیینِ بهترین آشه بگزارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گر» و «گبست» و گردونه‌های رزم‌آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۵۷

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

کدام است ستایش و نیایش برازندهٔ تیشتر رایومندِ قره‌مند به آیینِ بهترین آشه؟

۵۸

آنگاه آهوره مزدا گفت:

مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را زور نیاز برند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را برسم بگسترند.
مردمانِ سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا
رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۹

از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیاره دینِ آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۶۰

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گهان» نمی‌سراید و
برهم زنِ زندگانی و پتیاره دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه تیشترِ رایومند
قره‌مند چاره و درمان را برگردد...

۶۱

... [پس] به ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فرا گیرد؛ به ناگاه سپاه دشمن
به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها،
صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

.....

۶۲

«یته آهو ویزیو...»

تیشتر، ستاره رایومند قره‌مند و ستویس آب‌رسان توانای مزدا آفریده را درود

می‌فرستم.

«آشیم و هو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

۱ = یس . ۶۸ ، بند ۱۱

گوشِ یشت (دَرواسپِ یشت)

خشنودیِ «دَرواسپِ» توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

دَرواسپِ توانایِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ستورانِ خُرد را تندرست نگاه می‌دارد؛ که ستورانِ بزرگ را تندرست نگاه می‌دارد؛ که کودکان را تندرست نگاه می‌دارد؛ با دیدبانان بسیار دور و...^۱

۲

آن که دارای اسبانِ زین کرده و گردونه‌هایِ پرتکاپو با چرخهایِ خروشان است...^۲
نیرومندِ بُرزمندِ پاداش نیک بخشنده و درمان‌بخشی که اَشَوَن مردان را یاری رساند و پیشهٔ درست بخشد و آرامگاه آماده کند.

۳

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] زیبایِ مَزداآفریدهٔ [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. به جای نقطه‌ها در متن، واژه‌ای است که معنی درستی از آن بر نمی‌آید.

۲. به جای نقطه‌ها دو واژه در متن آمده که معنی آنها روشن نیست.

۴

ای دَرواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان مَزندری چیره شوم؛ که از بیم
 دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه دیوان — ناگزیر — از من هراسان و گریزان
 شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.^۱

۵

دَرواسپ توانای مَزدا آفریده اشون پناه بخش — که خواستار زور نیاز کننده و به
 آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

۶

دَرواسپ توانای مَزدا آفریده اشون را برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند،
 با نماز نیک گزارده و با زور می ستاییم.
 دَرواسپ توانای مَزدا آفریده اشون را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد
 و «مَثَره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می ستاییم.
 «پنگه هاتم...»^۲

کرده دوم

۷

۳

۸

جمشید خوب رمه در پای کوه هُکَر، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او
 را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱. سنج. یس. ۵۷، بند ۱۸

۲. بند ششم در پایان همه کرده های این یشت می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۳. بندهای یکم و دوم همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده های این یشت می آید و ما به جای آن یک سطر
 نقطه چین می گذاریم.

۹

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که آفریدگانِ مَزدا را گله‌ها بپرورم؛ که آفریدگانِ
 مَزدا را جاودانگی بخشم ...

۱۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که ناتوانی پیری و
 مرگ را از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ
 مَزدا دور بدارم.

۱۱

دَرِواسپ توانای مَزدا آفریده اشون پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
 آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده سوم

۱۲

.....

۱۳

فریدون پسر آتیین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشه ورن، صد اسب و هزار
 گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۱۴

ای دَرِواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «اژی دَهاک» — [اژی دَهاک] سه پوزه
 سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی، آن دیو بسیار زورمند دُروج، آن
 دُرَوند آسب رسانِ جهان، آن زورمندترین دروجی که آهریمن برای تباه کردنِ جهان
 آشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش سنگهوک و

آرنوک را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته زایش و افزایش دودمانند — از وی
پرَبایم.

۱۵

دُرَواشپِ توانایِ مَرَدَا آفریده اشونِ پناه بخش — که خواستارِ زور نیاز کننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده چهارم

۱۶

هومِ نوشیدنیِ درمان بخش، شهریارِ زیبایِ زرین در پایِ بلندترین ستیغِ کوه
البرز، او را پیشکش آورد و چنین خواستار شد:

۱۸

ای دُرَواشپِ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که افراسیابِ تباہکارِ تورانی را به زنجیر کشم و او
را بسته به زنجیر، کشان کشان برانم و [همچنان] در بند، نزد کیخسرو و پسرِ خونخواه
سیاوش برم تا او را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور «چیچست» به خونخواهی سیاوش
نامور — که ناجوانمردانه کشته شد — و به کینِ خواهی «اغریرِث» دلیر، بکشد.

۱۹

دُرَواشپِ توانایِ مَرَدَا آفریده اشونِ پناه بخش — که خواستارِ زور نیاز کننده و به
آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

کرده پنجم

۲۰

.....

۲۱

[کی] خسرو، پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور، در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

۲۲

ای ذرواسپ! ای نیک! ای تواناترین!
مرا این کامیابی ارزانی دار که من — پسر خونخواه سیاوش — افراسیاب
تباهکار تورانی را در کرانه دریاچه ژرف و پهناور چیچست به خونخواهی سیاوش نامور
— که ناجوانمردانه کشته شد — و به کین خواهی آگریث دلیر بکشم.

۲۳

ذرواسپ توانای مزدا آفریده آشون پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به
آیین پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....

کرده ششم

۲۴

.....

۲۵

او را بستود زرتشت پاک در ایران ویج در کرانه [رود] دایتییای نیک با هوم
آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور
و با سخن رسا و از او چنین خواستار شد:

۲۶

ای دَرِوِاسپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که «هوتوسا»ی نیک و بزرگوار را بر آن دارم که
 همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند؛ که به دینِ مزدآپرستی من
 بگردد و آن را دریابد؛ که انجمنِ مرا، مایهٔ آوازه نیک شود.

۲۷

دَرِوِاسپِ توانایِ مَرَدِ آفریدهٔ آسَوَنِ پناه بخش — که خواستارِ زورِ نیازکننده و به
 آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

.....
 کردهٔ هفتم

۲۸

.....
 کی گشتاسپِ گرانمایه در کرانهٔ آبِ دایتیا، صد اسب و هزار گاو و ده هزار
 گوسفند، او را پیشکش آورد و زورِ نیازکنانِ چنین خواستار شد:

۳۰

ای دَرِوِاسپ! ای نیک! ای تواناترین!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «آشَتِ اوزَوَنَت» پسر «ویسپِ تُوَرُو اَشْتی»
 — که خود سرتیز و گردنِ ستبر دارد و دارای هفتصد اشتر است — در پشت «زَینیاوَر»
 خویزاده، بجنگم و بر او پیروز شوم.
 مرا این کامیابی ارزانی دار که با «آرجاسپِ خَیون» گناهکار بجنگم و بر او
 پیروز شوم؛ که با «دَرَشینیک»ی دیو پرست بجنگم و بر او پیروز شوم...

۱. چنین می‌نماید که منظور همان «مگه» باشد که در گاهان (یس . ۲۹، ۳۳، ۴۶، ۵۱ و ۵۳) از آن سخن
 به میان آمده است.

۳۱

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تَثْرِیاونت» دژدین را براندازم، که «سپینجِ اوروشگ»ی دیو پرست را براندازم، که دیگر باره «هُمای» و «واریدگنا» را از سرزمین خیونها به خانمان بازگردانم، که سرزمینهای خیونها را برفاگنم: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها.

۳۲

دژواسپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ پناه بخش — که خواستار زور نیازکننده و به آیینِ پیشکش آورنده را کامروا کند — او را کامیابی بخشید.

۳۳

«یَثَه اَهُو وِیَریو...»
دژواسپِ توانایِ مَزدا آفریدهٔ اَشَوَنِ را درود می فرستم.
«اَشِمُ وُهو...»
«اَهُمایِ رَیْشِچَه...»^۱

خشنودی «مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب را.
 «یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.
 «آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

*

کرده یکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود — که آهوره مزدایم — بیافریدم.

۲

ای سپیتمان!

«مهردروج» گناهکار، سراسر کشور را ویران کند. او همچون یکصد تن آلوده به گناه «کیند» و کشنده آشون مرد است.

ای سپیتمان!

مبادا که پیمان بشکنی: نه آن [پیمان] که با یک دُروند بسته ای و نه آن [پیمان] که با یک آشون بسته ای؛ چه، [پیمان] با هردوان درست است؛ خواه با دُروند، خواه با آشون.

۳

مهرِ فراخ چراگاه آن کس را که مهر دُرُوج نباشد، اسپانِ تیزتک بخشد.
 آذر مزدا آهوره آن کس را که مهر دُرُوج نباشد، به راهِ راست رهنمون شود.
 قَرَوَشی هایِ پاکِ نیکِ توانایِ اَشونان، آن کس را که مهر دُرُوج نباشد،
 فرزندانِ کوشا بخشد.

۴

برای قَر و فروغش، با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم آن مهرِ فراخ
 چراگاه را.
 مهرِ فراخ چراگاه را می ستایم که سرزمینهایِ ایرانی را خانمان خوش و سرشار
 از سازش و آرامش بخشد.

۵

بشود که او ما را به یاری آید
 بشود که او ما را گشایش بخشد.
 بشود که او ما را دستگیری کند.
 بشود که او ما را دل سوز باشد.
 بشود که او چاره کار ما را به ما بنماید.
 بشود که او ما را پیروزی بخشد.
 بشود که او ما را بهروزی دهد.
 بشود که او ما را دادرس باشد.
 آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافرینتی که در سراسر جهانِ استومند سزاوارِ ستایش و
 نیایش است، آن مهرِ فراخ چراگاه.

۶

آن ایزدِ نیرومندِ توانا، آن نیرومندترینِ آفریدگان، آن مهر را، آن مهرِ فراخ
 چراگاه را با زور می ستایم.
 آن مهرِ فراخ چراگاه را با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خرد و «مَثَره»،

با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«پینگه هاتم...»

کرده دوم

۷

مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم که از «مئثره» آگاه است. زبان آور هزار گوش
ده هزار چشم بُرزمند بلند بالایی که بر فراز برجی پهن ایستاده است. نگاهبان زورمندی
که هرگز خواب به چشم او راه نیابد.

۸

آن که سران هر دو کشور — هنگام درآمدن به آوردگاه، در برابر دشمن خونخوار
و رودروی رده‌های تازنده همستاران — رزم کنان از او یاری خواهند.

۹

مهر فراخ چراگاه — همراه «باد» پیروزمند و «دامویش او پمن» — به آن گروه
از رزم‌آوران روی آورد که با خشنودی درون و منش نیک و دُرست باوری، او را نماز
گزارده باشند.

۱

کرده سوم

۱۰

۲

۱. بندهای ۴ و ۵ و ۶ همین یشت در این جا و در پایان دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آنها یک سطر نقطه چین
می‌گذاریم.

۲. بند ۷ همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده‌ها می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین
می‌گذاریم.

۱۱

آن که رزم‌آوران بر پشت اسب، او را نماز برند و نیرومندی ستور و تندرستی خویش را از وی یاری خواهند تا دشمنان را از دور توانند شناخت؛ تا همستاران را از کار بازتوانند داشت؛ تا بر دشمنان کین توز بداندیش، چیره توانند شد.

.....

کرده چهارم

۱۲

.....

۱۳

نخستین ایزد میثوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، برفراز کوه البرز برآید.

نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا سر بر آورد.
از آن جاست که آن مهر بسیار توانا بر همه خانمانهای ایرانی بنگرد.

۱۴

آن جا که شهریاران دلیر، رزم‌آوران بسیار بسیج کنند.
آن جا که چار پایان را کوهساران بلند و چراگاههای فراوان هست.
آن جا که دریاها ی ژرف و پهناور هست.
آن جا که رودهای پهناور و ناوتاک با انبوه خیزابهای خروشان، به «ایشکث» و «پوروت» می‌خورد و به سوی مروهرات و سغد و خوارزم می‌شتابد.

۱۵

مهرتوانا بر «آرزهی»، «سوهی»، «فرددقشو»، «ویددقشو»، «واورو برشتی»، «واورو جرشتی» و براین کشور «خونیرث» درخشان — پناهگاه بی‌گزند و آرامگاه ستوران — بنگرد.

۱۶

آن ایزدِ میثویِ بخشندهٔ قَرَبه سوی همهٔ کشورها روان شود.
آن ایزدِ میثویِ بخشندهٔ شهریارِ به سوی همهٔ کشورها روان شود.
او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایانِ دینِ آگاهی را زَبَرَدستی دهد که با زور
بستایندش.

کردهٔ پنجم

۱۷

آن که هیچ کس نتواند با او مهردُرُوج باشد: نه خانه خدا، نه دهخدا، نه
شهربان و نه شهریار.

۱۸

اگر خانه خدا یا دهخدا یا شهربان یا شهریار مهردُرُوج باشد، مهرِ خشمگینِ
آزرده، خانه و ده و شهر و کشور و بزرگانِ خانواده و سرانِ روستا و سرورانِ شهر و
شهربارانِ کشور را تباه کند.

۱۹

مهرِ خشمگینِ آزرده به همان سویی روی آورد که مهردُرُوجان در آن جای
دارند.
دُزآگاهی را در نهادِ او راه نیست.

۲۰

اسبانِ مهردُرُوجان در زیر بارِ سوارِ خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و
اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست و خیز نکنند.
از فراوانیِ گفتارِ زشت — که شیوهٔ دشمنِ مهر است — نیزه‌ای که دشمنِ مهر

پرتاب کند، باز گردد.

۲۱

از فراوانیِ گفتارِ زشت — که شیوهٔ دشمنِ مهر است — اگر هم دشمنِ مهر
نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تنِ [همستار] برسد، آسیبی بدو نرساند.
از فراوانیِ گفتارِ زشت — که شیوهٔ دشمنِ مهر است — باد نیزه‌ای را که دشمنِ
مهر پرتاب کند، باز گرداند.

کردهٔ ششم

۲۲

آن که مردمان را — اگر مهرُدروچ نباشند — از نیاز و دشواری برهاند.

۲۳

ای مهر!

ما را که از مهرُدروچان نبوده‌ایم، از نیاز — از همهٔ نیازها — برهان.
تومی‌توانی که بیم و هراس را بر پیکرهای مهرُدروچان چیره کنی.
تومی‌توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها،
بیناییِ چشمها و شنواییِ گوشهای مهرُدروچان را بازستانی.

۲۴

یک نیزهٔ بُران و یک تیرِ پَران — هیچ‌یک — بدان کس که مهر — [آن مهر]
ده‌هزار دیدبانِ توانای از همه چیز آگاهِ نافرینتی — را به پاگِ نهادی یاوری کند،
نرسد.

کرده هفتم

۲۵

.....
آن مهر ژرف بین را؛ آن زد توانا، پاداش بخش، زبان آور، نیایشگزار، بلند پایگاه، بختیار و «تن-مشره» را؛ آن پهلوان جنگاور نیرومند بازوان را.

۲۶

آن که دیوان را سربکوبد.
آن که بر گناهکاران خشم گیرد.
آن که به مهر دُرجان کین ورزد.
آن که پریان را به تنگنا درافکند.
آن که — اگر مردمان مهر دُرج نباشند — کشور را نیرویی سرشار بخشد.
آن که — اگر مردمان مهر دُرج نباشند — کشور را پیروزیی سرشار بخشد.

۲۷

آن که مردمان سرزمین دشمن را به راه راست رهنمون نشود و قرا از آن سرزمین برگردد و پیروزی را از آن دور کند.
آن که از پی دشمنان بی نیروی پدافند بتازد و ده هزار زخم برایشان فرود آورد.
[آن مهر] ده هزار دیدبان از همه چیز آگاه نافرینتی.

کرده هشتم

۲۸

.....
آن که ستونهای خانه های بلند را نگاهداری کند و تیرکهای آنها را استوار دارد.
آن که خانمان را — خانمانی را که از آن خشنود باشد — گله ای از گاو و گروهی از مردان بخشد. دیگر خانمانها را — هرگاه از آنها آزرده شود — براندازد.

۲۹

ای مهر!

توبا کشورها هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

توبا مردمان هم خوبی و هم بد.

ای مهر!

از تست آشتی و از تست ستیزه در کشورها.

۳۰

از تست که خانه‌های سترگ، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه‌هایِ سزاوار برخوردار است.

از تست که خانه‌های بلند، از زنانِ برازنده و بالشهایِ پهن و بسترهایِ گسترده و گردونه‌هایِ سزاوار برخوردار است.

آن خانه‌هایِ آشونان که [در آنها، مردمان] ترا در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زور بستایند.

۳۱

ای مهر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

ای مهر تواناتر!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

ای مهر تواناترین! ای مهر نافرینتی!

ترا با نمازی که در آن، نام تو بر زبان آید، با نیایشی درخورِ زمان و با زور

می‌ستایم.

۳۲

ای مهر!
به ستایش ما گوش فراده.
ای مهر!
ستایش ما را بپذیر.
ای مهر!
خواهش ما را برآور:
نیاز زور ما را بنگر. بدین آیین پای بنه. نیایشهای ما را در گنجینه آمرزش بینبار
و آنها را در گزرمان فرود آور.

۳۳

ای تواناتر!
به پایداری پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش. آنچه را که از تو
خواستاریم، به ما ارزانی دار:
توانگری، زور، پیروزی، خرمی، بهروزی، دادگری، نیک نامی، آسایش
روان، توان شناخت، دانش میثوی، پیروزی آهوره آفریده، برتری پیروزمندی که از
بهترین آشه باشد و دریافت «مئثره».

۳۴

تا ما دلیر و تازه روی و شاد و خرم بر همه همستاران پیروز شویم.
تا ما دلیر و تازه روی و شاد و خرم بر همه بدخواهان چیره شویم.
تا ما دلیر و تازه روی و شاد و خرم همه دشمنان را — چه دیوان، چه مردمان
[دروند]، چه جادوان و پریان، چه گوی ها و گرپ های ستمکار — شکست دهیم.

.....

کرده نهم

۳۵

.....

آن که هر پیمانی را از گفتار به کردار در آورد.
 آن که سپاه بیاراید.
 آن که دارنده هزار [گونه] چالاکی است.
 آن که شهر یاری توانا و داناست.

۳۶

آن که جنگ را برانگیزد.
 آن که جنگ را استواری بخشد.
 آن که در جنگ پایدار ماند و زده های دشمن را از هم بدرد.
 آن که رزم آوران را در هر دو بالی آورد گاه، پراگنده و پریشان کند و از بیم او در
 دل سپاه دشمن خونخوار، لرزه درافتد.

۳۷

اوست که می تواند دشمن را پریشان و هراسان کند.
 اوست که سرهای مهردروجان را [از تن هاشان] فروافگند.
 سرهای مهردروجان [از تن هاشان] جدا شود.

۳۸

خانه های هراس انگیز، ویران شود و از مردمان تهی ماند.
 آن خانه هایی که مهردروجان و دُرَوندان و کشندگانِ آشونان راستین در آنها
 بسر می برند، هراس انگیز است.
 راه گرفتاری از آن جا می گذرد که گاو [آزاد] چراگاه را در خانمانهای
 مهردروجان به گردونه بندند و گاو درایستد و اشک برپوزه روان کند.

۳۹

تیرهای به پر شاهین نشانده مهردروجان، هر چند که زه کمان را خوب بکشند و

آنها را تند به پرواز درآورند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

نیزه‌های خوبِ نوک تیز و بلند دسته مهردروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

سنگهای فلاخنِ مهردروجان، هرچند که آنها را به نیروی بازوان پرتاب کنند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

۴۰

دشنه‌های خوبِ مهردروجان که به سر مردم نشانه گیرند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.
گُرزهای خوب پرتاب شده مهردروجان که به سر مردمان نشانه گیرند — اگر مهرِ فراخ چراگاه خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — به نشان نرسد.

۴۱

مهرِ فراخ چراگاه — اگر خشمگین و آزرده باشد و به خشنودی او نکوشیده باشند — آنان را از پیش به هراس افکنند.
رشنِ آنان را از پس به هراس افکنند.
سُروشِ پارسا — همواره با ایزدانِ نگهبان — آنان را از هر سوی بهم درافکنند و رده‌های جنگاوران را به پرتگاه نیستی کشانند.

۴۲

آنگاه آنان، مهرِ فراخ چراگاه را چنین گویند:
ای مهرِ فراخ چراگاه!
اینان^۱ اسبانِ تیزتک ما را ربودند.
ای مهر!

۱. ایزدان رشن و سُروش.

اینان بازوان نیرومند ما را با شمشیر فروافگندند.

۴۳

پس آنگاه، مهرِ فراخ چراگاه، آنان را به خاک افکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها؛ از آن روی که مهرِ فراخ چراگاه خشمگین است.

.....

کردهٔ دهم

۴۴

.....
آن که خانه اش به پهنای زمین در جهان آستومند بر پا شده است: خانه ای گسترده و آسوده از دشواری نیاز؛ خانه ای درخشان و دارای پناهگاههای بسیار.

۴۵

هشت تن از یاران او برفراز کوهها، همچون دیدبانانِ مهر بر بالای برجها نشسته اند و نگران مهر دُر و جانند.
آنان بویژه به کسانی چشم دوخته اند و نگرانند که نخستین بار پیمان شکنند.
آنان راه کسی را در پناه خویش گیرند که به مهر دُر و جان و دُر و ندان و کشندگان آشونان، تاخت برَد.

۴۶

مهرِ فراخ چراگاه، خود را آمادهٔ نگاهداری کند: از پشت سر پشٹیانی کند؛ از روبرویاری کند و همچون دیدبانی نافرِفتنی به هر سو نگاه افکند.
اینچنین، مهرِ ده هزار دیدبانِ دانایِ توانایِ نافرِفتنی، آمادهٔ پشٹیانی از کسی است که نیک اندیشه‌اش او را یاری کند.

.....

کرده یازدهم

۴۷

.....
 نام آوری که اگر خشمگین شود، در میان جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگِ جو، به زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزمِ درآویختهٔ دشمن، اسبانِ فراخ سُم برانگیزد.

۴۸

اگر مهر به زیانِ سپاهِ دشمنِ خونخوار، به ستیزه با رده‌هایِ به رزمِ درآویختهٔ دشمن در میانِ جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگِ جو، اسبانِ فراخ سُم برانگیزد، آنگاه دستهایِ مهردروجان را از پشت ببندد، چشمهایِ آنان را برآورد، گوشهایِ آنان را کر کند و استواریِ پاهایِ آنان را برگیرد، بدان سان که کسی را یاراییِ پایداری نماند. چنین شود روزگار این سرزمینها و این جنگاوران، اگر از مهرِ فراخ چراگاه روی برتابند.

کرده دوازدهم

۴۹

.....
 آن که آفریدگار — آهوره مزدا — آرامگاه او را برفرازِ کوه بلند و درخشان و دارای رشته‌هایِ بسیار — کوه البرز — بر پا کرد. آن جا که نه شب هست، نه تاریکی، نه باد سرد، نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلیشِ دیو آفریده. از ستیغِ کوه البرز مه برنخیزد.

۵۱

آرامگاهی که آماشپندان و خورشید — همکام^۱ و با خشنودی درون و منش

نیک و دُرست باوری — بساختند تا او بتواند از فرازِ کوه البرز سراسر جهان آستومند را بنگرد.

۵۲

اگر نیرنگ باز بد گُشی پیش آید، مهر فراخ چراگاه خود را با گامهای تند به گردونه تیز تیک خویش رساند و آن را شتابان براند. همچنین سُروشِ پارسایِ توانا و نریوسنگِ چالاک، او را همراهی کنند.
مهر، او را — [آن نیرنگ باز بد گُش را] — خواه در پهنه جنگ، خواه در نبردی تن به تن، بکشد.

کرده سیزدهم

۵۳

آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مزدا برآورده است و اینچنین گله می‌گذارد:

۵۴

ای خوب گُش!
من پشتیبان و نگاهبانِ همه آفریدگانم.
ای خوب گُش!
مردمان — بدان گونه که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.

۵۵

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند — هرآینه من با جانِ تابناک و جاودانه خویش، به مردمان آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۵۶

۱
.....

۵۷

۲
.....

۵۸

۳
.....

۵۹

۴
.....

کرده چهاردهم

۶۰

.....
آن که نام نیک، بُرزمندی و ستایش نیک، برازنده اوست.
آن که به روزی دلخواه [مردمان را بدیشان] بخشد.
آن ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی.
.....

کرده پانزدهم

۶۱

.....
آن هماره بر پای ایستاده، آن نگاهبان بیدار، آن دلیر زبان آور که آبها را
بیفزاید؛ که بانگ دادخواهی را بشنود؛ که باران را بیاراند و گیاهان را برویاند؛ که
سرزمین را داد گذارد.

.۱ = بند ۳۱ .۲ = بند ۳۲ .۳ = بند ۳۳ .۴ = بندهای ۳۴ و ۴۰ و ۵ و ۶.

آن زبان آورِ کاردان، آن نافرِ یفتنی بسیار هوشمند، آن آفریده کردگار.

۶۲

آن که هرگز مهر دُروج را نیرو و توانایی ندهد.
آن که هرگز مهر دُروج را بزرگواری و پاداش ارزانی ندارد.

۶۳

تومی توانی — بدان هنگام که خشمگین شوی — نیروی بازوان، توانِ پاها،
بیناییِ چشمها و شنواییِ گوشهایِ مهر دُروجان را بازستانی.

.....^۱

کرده شانزدهم

۶۴

.....
آن که برای گسترشِ دینِ نیک در همه جا نمایان شد و جای گزید و بر هفت
کشور فروغ افشاند.

۶۵

آن که چالاک‌ترین چالاکان، پیمان‌شناس‌ترین پیمان‌شناسان، دلیرترین
دلیران، زبان‌آورترین زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترین گشایش‌بخشان است.
آن که گله و رمه بخشد.
آن که شهر یاری بخشد.
آن که پسران بخشد.
آن که زندگی بخشد.
آن که بهروزی بخشد.
آن که دهشِ آشه بخشد.

۱. = بند ۲۴ همین یشت. بندهای ۴ و ۵ و ۶ نیز مانند پایان دیگر کرده‌ها در این جا می‌آید.

۶۶

آن که آشی نیک و پازند سبک گردونه، نیروی مردانه، نیروی فرّ کیانی،
نیروی سپهر جاودانه، نیروی دامویش اوپمن، نیروی فروشی های آشونان و کسی که
گروهی از مزدپرستان آشون را گردهم آورد، همه یار و یاور اویند.

.....

کرده هفدهم

۶۷

.....

آن که با گردونه بلند چرخ به شیوه میثوی ساخته، از کشور آر زهی و به سوی کشور
خونیرث شتابد.
آن که از نیروی زمان و فرّ مزدا آفریده و پیروزی آهوره داده برخوردار است.

۶۸

گردونه اش را آشی نیک بلند پایگاه می گرداند.
دین مزدا راه او را آماده می کند تا آن فروغ سپید میثوی درخشان، آن پاک
هوشیار بی سایه، بتواند آن راه را بخوبی ببیند.
اسبان مهر در فراخنای هوا، پرن به گردش در آیند.
دامویش اوپمن همواره گذرگاه او را آماده می کند.
در برابر او همه دیوان پنهان و دُروندان ورن به هراس افتند.

۶۹

مبادا که ما خود را دچار ستیز آن سرور خشمگین کنیم؛ آن که هزار ستیز با
همستار بکار تواند برد؛ آن ده هزار دیدبان توانای از همه چیز آگاه نافرینتی.

.....

کرده هیجدهم

۷۰

.....

آن که بهرام آهوره آفریده، همچون گراز نرینه تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیش او روان شود؛ [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتواند شد؛ [گراز] دلیری با چهره خال خال؛ گرازی نیرومند، آهنین پا، آهنین چنگال، آهنین پی، آهنین دم و آهنین چانه ...

۷۱

... که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیری مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افکند و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد. به دیده او چنین نمی‌نماید تا زخمی دیگر بر او فرود آورد و مغز سر او را — همان مغز سری که سرچشمه نیروی زندگی است — [از هم بپاشد] و تیره پشت او را درهم شکنند.^۱

۷۲

بی درنگ، همه را تکه تکه کند و استخوانها و موها و مغز و خون مهر دروج را درهم و برهم بر زمین فروریزد.

.....

کرده نوزدهم

۷۳

.....

آن که براستی دستانش را به سوی آهوره مزدا برآورده است و با نهادی شاد، به آواز بلند می‌گوید: ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استوتند! ای آشون!

۱. سحر. وند. فر. ۱۳، بند ۵۰، زیر.

۷۴

اگر مردمان مرا در نماز نام برند و بستایند، — چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می برند و می ستایند — هر آینه من با جان تابناک و جاودانه خویش، به مردمانِ آشون روی آورم و به هنگامی [از پیش] بر نهاده، فرارسم.

۷۵

ما خواستاریم که پشتیبان کشور تو باشیم.
 ما نمی خواهیم که از کشور تو جدا شویم.
 ما نمی خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم.
 جز این مباد تا آن مهر نیرومند بازوان، ما را از گزند دشمن نگاه دارد.

۷۶

تویی که این دشمن را، تویی که دشمنی مرد بداندیش را نابود توانی کرد.
 تویی که کشنده پارسا را نابود کنی.
 تویی که دارنده اسبان و گردونه های زیبایی.
 تویی که از پی دادخواهی، یاور توانای مایی.

۷۷

من مهر را به یاری می خوانم.
 بشود که او — به میانجی نیاز فراوان و خوب زور که پیشکش او کنیم — ما را به یاری آید تا در پرتویاری او — همچون پناه یافتگان وی — همواره در خانه ای خوش و آسوده از گزند بسربریم.

۷۸

تویی که مردمان سرزمینها را — اگر آنان [تو]، مهر فراخ چراگاه را به نیکی بنوازند — نگاهداری کنی.
 تویی که مردمان را — اگر از سرزمینهای دشمن باشند — نابود کنی.
 من ترا در این جا به یاری همی خوانم.
 بشود که او در این جا ما را به یاری آید؛ آن مهر نیرومند در همه جا پیروزمند، آن

سزاوار ستایش، آن برازنده نیایش و آن سرور شکوهمند کشور.

کرده بیستم

۷۹

آن که رشن خانه بدو پرداخت.

آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۰

تویی نگاهبان خانمان.

تویی نگاهدار کسی که دروغ نگوید.

تویی پاسدار دودمان و پشتیبان آنان که دروغ بکار نبرند.

آری، در پرتو سروری همچون تویی، من بهترین همنشینی و پیروزی

آهوره آفریده را بدست آورم.

در پیشگاه داوری او، گروه مهر دُرُوجان به خاک درافتند.

کرده بیست و یکم

۸۱

آن که رشن خانه بدو پرداخت.

آن که رشن — همنشینی دیر پای او را — خانه بدو وا گذاشت.

۸۲

آن که آهوره مزدا او را هزار [گونه] چالاکی ارزانی داشت و — نگریستن را —

۱. آهوره مزدا.

ده هزار چشم بدو بخشید.
به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که اونگرانِ مهرآزار (پیمان شکن)
است.
به نیروی این چالاکیها و چشمهاست که مهر — آن ده هزار دیدبانِ توانایِ از
همه چیز آگاه — نافرینتی است.

کرده بیست و دوم

۸۳

آن که شهریار کشور براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که شهربان براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۴

آن که دهخدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
آن که خانه خدا براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.
در هرجا که دو تن یکدیگر را به پشتیبانی برخیزند، براستی دستان را برآورده اند
و به یاریش همی خوانند.
در هرجا که درویشی پیرو دین، از آنچه از آن اوست، بی بهره مانده باشد،
براستی دستان را برآورده است و به یاریش همی خواند.

۸۵

گله مندی که نزد او گله گزاری کند، آوایش — اگر در نماز، آوایش را بلند
کند — تا ستارگان زبترین برسد و گرداگرد زمین بیچد و بر هفت کشور زمین پراگنده
شود.
همچنین گاوی ...

۸۶

... که به تاراجش برده باشند، به امید بازگشت به گله خویش، او را به یاری همی خواند:

— کی دلیرِ ما — مهرِ فراخ چراگاه — از پیِ ما بتازد و گله گاوان را رهایی بخشد؟
 او، ما را — که به خانمان دروج رانده شده ایم — دیگر باره به راه آشه بازگرداند.

۸۷

مهرِ فراخ چراگاه، به یاری کسی شتابد که از وی خشنود باشد.
 مهرِ فراخ چراگاه خانه و روستا و کشور و سرزمین کسی را که از او آزرده باشد، ویران کند.

.....
 کرده بیست و سوم

۸۸

.....
 هوم، هوم بی آایش نیرو دهنده درمان بخش، آن شهریار زیبای زرین در پای هُکر — بلندترین ستیغ کوه البرز — مهرِ بی آایش را، برسم بی آایش، زورِ بی آایش و گفتارِ بی آایش، پیشکش آورد.

۸۹

آن که^۱ آهوره مَزَدای پاک، او را در پایگاه «زوت» جای داد که به آوای بلند، یسنه بسرود و به چالاکی آیین گزارد.
 آن که همچون زوت، به چالاکی آیین گزارد و یسنه را به آوای رسا بسرود.

۱. «آن که» و «او» در این بند و بند بعد اشاره به «هوم» دارد.

آن که همچون زوتِ آهوره‌مَزدا، همچون زوتِ آمشاسپندان، آوایش را تا ستارگان زَبَرین رسانید و گرداگرد زمین بیچانید و بر هفت کشور پراگند.

۹۰

آن که همچون نخستین «هاونَن» نوشابه هوم ستاره آذینِ میئوی را در پایِ کوه البرز نیاز کرد.

آهوره‌مَزدا آمیزه زیبایش را بستود. آمشاسپندان نیز، او را آفرین خواندند. خورشیدِ تیز اسب، از دور ستایش وی را مرده داد.

۹۱

درود بر مهرِ فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم.
تویی شایسته ستایش.

تویی برازنده نیایش در خانمان مردمان.

تویی شایسته ستایش و نیایش.

خوشا به [روزگار] آن مردی که ترا براستی نماز گزارَد: هیزم در دست، برسم در دست، شیر در دست، هاون در دست، با دستهای شسته با هاونِ شسته، نزد برسم گسترده، نزد هوم آماده شده، با سرود «آهون ویزیه...».

۹۲

به این دین گواهی دادند آهوره‌مَزدايِ آشون و بهمن و آردیبهشت و شهریور و شپندارمَد و خُرداد و اَمرداد.

به این دین خستوشدند آمشاسپندان.

به فرمان دین، آهوره‌مَزدايِ نیک گُنش، ردی میئوی مردمان را بدو واگذارَد تا او را در میان همه آفریدگان، رد جهانی و میئوی و رسایی بخش این بهترین آفریدگان بشناسد.

۹۳

اینچنین بشود که تو — ای مهرِ فراخ چراگاه! — در هر دو زندگانی — آری در

هر دو زندگانی: درزندگانی جهانِ آستومند و درزندگانیِ میثوی — ما را پناه بخشی از آسبِ دُرَوَند، از [دیو] خشمِ دُرَوَند، از گروه ارتشتارانِ دُرَوَند که درفشِ خونین برافرازند، از تاخت و تازهای [دیو] خشم، از تاخت و تازهایی که [دیو] خشمِ نیرنگ باز همراه با «ویدُتو»ی دیو آفریده برانگیزد.

۹۴

اینچنین بشود که تو — ای مهرِ فراخ چراگاه! — اسبان ما را نیرو و ما را تندرستی بخشی تا ما دشمنان را از دور بازشناسیم و بتوانیم در برابر همیستاران از خود پدافند کنیم و همیستارِ بداندیشِ کینه ور را به یک زخم از پای درآوریم و شکست دهیم.

.....

کرده بیست و چهارم

۹۵

آن که پس از فرورفتن خورشید، به فراخنای زمین پای نهد. هر دو پایانه این زمینِ پهناورِ گوی ساین دور کرانه را بپساود و آنچه را در میان زمین و آسمان است، بنگرد.

۹۶

گزی صد گره و صد تیغه بردست گیرد و به سوی مردانِ [همیستار] نشانه رود و آنان را از پای درافکند. گزی از فلزِ زرد ریخته و از زرِ سخت ساخته، که استوارترین و پیروز [ی بخش] ترین رزم افزار است.

۹۷

آهریمن همه تنِ مرگ در برابر او به هراس افتد.
[دیو] خشمِ نیرنگ باز مرگِ ارزان در برابر او به هراس افتد.
بوشاسپ دراز دست در برابر او به هراس افتد.
همه دیوان پنهان و دُرَوَندانِ ورن در برابر او به هراس افتند.

۹۸

مبادا که ما خود را به ستیز مهرِ خشمگینِ فراخ چراگاه دچار کنیم.
ای مهرِ فراخ چراگاه!
مبادا که خشمگینانه بر ما زخمِ فرود آوری؛ تو که از نیرومندترین ایزدان،
دلیرترین ایزدان، چالاک‌ترین ایزدان، تندترین ایزدان و پیروزمندترین ایزدانِ پدیدار
براین زمینی؛ ای مهرِ فراخ چراگاه!

.....

کرده بیست و پنجم

۹۹

.....
در برابر او همهٔ دیوان پنهان و دُرّندان ورنَ به هراس افتند.
آن سرورِ کشور، آن مهرِ فراخ چراگاه، سواره از سویِ راستِ این زمینِ پهناور
گویِ سانِ دور کرانه بدرآید.

۱۰۰

از سویِ راستش سُروشِ نیکِ پارسا سوار است.
از سویِ چپش رَشَنِ برومندِ بلند بالا سوار است.
گرداگرد او از هر سوی، [ایزدان] آبها و گیاهها و فرّوشی‌هایِ اشونان می‌تازند.

۱۰۱

مهرِ توانمند تیرهایِ یک اندازهٔ به پرشاهین نشانده، بدانان ببخشد.
بدان هنگام که او سواره به سرزمینهایِ مهردُرّوجان رسد، نخست گرز [خویش
را] به اسبان و مردانِ نشانه رود و به ناگاهان اسب و سوار، هر دو را به هراس دراندازد و
به [خاک] نیستی افکند.

.....

کرده بیست و ششم

۱۰۲

.....
 آن که سوار بر اسب سپید، نیزه نوک تیز بلند دسته و تیرهای دورزن با خویش دارد؛ آن یل کارآموده چالاک.

۱۰۳

آن که آهوره او را به نگاهداری و نگاهبانی بهروزی همه مردمان برگماشت.
 آن که نگاهبان و دیدبان بهروزی همه مردمان است.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش، مزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه، آفرینش مزدا را نگاهبانی کند.

.....

کرده بیست و هفتم

۱۰۴

.....
 آن که بازوان بسیار بلندش، مهر فریب (پیمان شکن) را — اگر چه در خاور هندوستان یا در باختر [جهان] یا در دهانه [رود] «آزنگ» یاد در دل این زمین باشد — گرفتار کند و برافکند.

۱۰۵

همچنین، مهر با بازوان خویش، آن فرومایه ای را که پای از راه آشه بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره درون فرومایه ای را که با خود می اندیشد:
 — «مهر نایبناست و کردار زشتی را که از من سرزده است و دروغی را که گفته ام، نمی بیند.»

۱۰۶

من در نهاد خویش، چنین می اندیشم:

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک اندیشی مهرمیثوی،
بداندیشی کند.

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک گفتاری مهرمیثوی،
بدگفتاری کند.

در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند همچند نیک کرداری مهرمیثوی،
بدکرداری کند.

۱۰۷

در همهٔ جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی از خرد سرشتی بهره‌مند باشد.
در همهٔ جهان کسی نیست که همچند مهرمیثوی تیز گوش با هزار [گونه]
کاردانی آراسته، از نیروی شنوایی برخوردار باشد.

مهر هر که را دروغ بگوید، می‌بیند.

مهر توانا گام پیش می‌گذارد.

آن چیره‌دست کشور [هستی] روان می‌شود و نگاه زیبای روشن چشمان
تیزبین خویش را [به هر کرانه] می‌افکند:

۱۰۸

— کدامین کس مرا می‌ستاید؟

کیست آن که دروغ می‌گوید؟

کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟

کیست آن که با ستایش بد، می‌پندارد که مرا می‌ستاید؟

کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم، من که چنین توانم کرد؟

کدامین کس را توانگری آسایش بخش ارزانی دارم، من که چنین توانم کرد؟

کدامین کس را فرزندان برازنده پرورم؟

۱۰۹

کدامین کس را — بی آن که خود گمان برده باشد — شهریاری نیرومندی با

افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟

شهریاری فرمانروایی توانا که همه [سرکشان] را سربکوبد.
 [شهریار] دلیر پیروزمند شکست ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفره دهد و
 فرمان او بی درنگ روا گردد؛ همان دم که او — خشماگین — فرمان آن [پادآفره] را
 بدهد.

اینچنین، نهاد آزرده و ناخشنود مهر را آرامش بخشد و خشنود کند.

۱۱۰

— کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟
 کدامین کس را به بینوایی شکنجه آور گرفتار کنم؟
 فرزندان برازنده چه کسی را به یک زخم نابود کنم؛ من که چنین توانم کرد؟

۱۱۱

کدامین کس را — بی آن که خود گمان برده باشد — از شهریاری نیرومندی با
 افزارهایی زیبا و ارتشتاران بسیار بی بهره کنم؟
 شهریاری فرمانروایی توانا
 اینچنین، نهاد شاد و خشنود مهر را اندوهگین و ناخشنود کند.

کرده بیست و هشتم

۱۱۲

.....
 آن که سپر سیمین [بردست] و زره زرین دربر، با تازیانه گردونه می راند.
 آن سرور نیرومند دلیر؛ آن یل کارآموده.
 راههایی که مهر، از پی دیدار سرزمینهای مهرستایان می پیماید، روشن است و
 از دشتهای پهناور و دور کرانه ای می گذرد که چار پایان و مردمان، آزادانه در آنها در
 گردشند.

۱. = دنباله بند ۱۰۹ (تا «بدهد.»)

۱۱۳

بشود که هر دو بزرگ — مهر و آهوره — به یاری ما بشتابند؛ بدان گاه که اسبان
خروش برکشند و بانگ بلند تازیانه‌ها در هوا بپیچد و تیرهای تیز [زو] از زه کمانها
پرتاب شود.
پس آنگاه پسران آنان که به سختی [وناخوشدلی] زور نیاز کردند، کشته شوند
و موی کنده به خاک درغلتند.

۱۱۴

اینچنین بشود که تو
.....

کرده بیست ونهم

۱۱۵

.....
ای مهر فراخ چراگاه!
ای سروری که با خانه خدا، با دهخدا، با شهریان، با شهریار و با «زرتشتوم»
پیوند داری.

۱۱۶

[پایگاه] «مهر»^۲ میان دو همسر بیست، میان دو همکار سی، میان دو
خویشاوند چهل، میان دو همسایه پنجاه، میان دو آتریان شصت، میان دو شاگرد و
آموزگار هفتاد، میان داماد و پدرزن هشتاد، میان دو برادر نود، ...

۱۱۷

... میان پدر و مادر با پسر صد، میان [مردم] دو کشور هزار و میان [پیروان] دین
مزدآپرستی، ده هزار است.

۱. = بند ۹۴ همین یشت.

۲. پیمان، عهد، میثاق.

[مهر] دارای اینچنین پیروزی است و همواره چنین باشد.

۱۱۸

با ستایش پسین، با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم تا بدان هنگام که خورشید از [کوه] بلند البرز سر برآورد و در پس آن فرورود.
ای سپیتمان!
من خواستارم که ناکامی آهریمن ناکار را با ستایش پسین و با ستایش پیشین به مهر نزدیکی جویم.

کرده سی ام

۱۱۹

ای سپیتمان!
مهر را بستای و پیروان خویش — مزدپرستان — را بیاموز که ستوران خرد و بزرگ و پرندگان را که با شهر به پرواز درآیند، نزد او پیشکش برند.

۱۲۰

مهر نگاهبان و پشتیبان همه مزدپرستان آشون است.
هوم نیاز آورده را باید زوت پیشکش کند.
آشون مرد می تواند از زور به آیین ساخته بهره بگیرد و چنان کند که مهر فراخ چراگاه — که او را می ستاید — خشنود شود و نهادش آرامش یابد.

۱۲۱

زرتشت پرسید:

ای آهوره مزدا!

آشون مرد چگونه می تواند از زور به آیین ساخته، بهره بگیرد و چنان کند که مهر فراخ چراگاه — که او را می ستاید — خشنود شود و نهادش آرامش یابد؟

۱۲۲

آنگاه آهوره مزدا گفت:

آنان باید سه شبانروز تن خویش را بشویند و پادآفره [گناهان] را، سی تازیانه
برخود روادارند.

آنان باید ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، دو شبانروز تن خویش را بشویند
و پادآفره [گناهان] را، بیست تازیانه بر خود روادارند.
ستایش و نیایش مهر فراخ چراگاه را، کسی که در [سرودن] «سِتوَتِ یَسْتِیه» و
«ویسپرد» شایستگی نشان ندهد، نباید از این زور بهره بگیرد.

کرده سی و یکم

۱۲۳

آن که آهوره مزدا او را در «گَرزمان» بستود.

۱۲۴

بازوان به نگاهبانی [آشوان] گشوده، آن مهر فراخ چراگاه از گَرزمان درخشان
روان شود.
آن که گرداننده گردونه ای است سراسر زیبا و براننده وزرین و آراسته به
گونه گون زیورها.

۱۲۵

این گردونه را چهار تکاور میئوی سپید درخشان جاودانه — که خوراکشان از
آبشخور میئوی است — می‌کشند. سُمهای پیشین آنان از زر و سُمهای پسین آنان از سیم
پوشیده است و همه را لگام و مال بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکافدار و خوش ساخت
از فلزی گرانها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستند.

۱۲۶

از سوی راستِ او، رَشَنِ راست‌ترینِ اَشَوَن — آن بهترین پشتیبان — و از سوی چپ او چِستایِ اَشَوَن — آن زورنیاز کننده سپید [بیکر] سپیدپوش — و «اوپَمَن» دینِ مَزداپرستی، اسب می‌تازند.

۱۲۷

«دامویش اوپَمَن» دلیر، سواره — همچون گرازی تیزدندان که از خود پدافند کند — بدرآید؛ گراز نرینه تیز چنگالی که به یک زخم بکشد؛ گراز خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛ گرازی با چهره خال خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پی او^۱ و آذر فروزان و قَرَتوانایِ کیانی می‌تازد.

۱۲۸

در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار کمانِ خوش ساخت هست که بسی از آنها به زِه «گوشَن» آراسته است.
تیر از این کمانها به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سَرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۲۹

در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار تیر به پر گرس نشانده زرین ناوک با سوفارهایی از استخوانِ خوش ساخت هست که بسی از چوبه‌های آنها آهنین است.
این تیرها به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سَرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۰

در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار نیزه تیز تیغه خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سَرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزار «چکش» دو تیغه پولادین خوش ساخت

هست که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۱

در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، هزار دشنه دوسرِ خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.
در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، هزار گرزِ پرتابی آهنین خوش ساخت هست که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان پرواز گیرد.

۱۳۲

در گردونه مهرِ فراخ چراگاه، گرزِ زیبای سبک پرتابِ صد گره صد تیغه ای هست که [آن را] به سویِ مردانِ [همستار] نشانه رود و آنان را از پای درآورد. گریزی از فلزِ زرد ریخته و از زرِ سخت ساخته که استوارترین و پیروزی بخش ترین رزم افزاری است که به شتابِ نیروی خیالِ پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سویِ سرِ دیوان رود.

۱۳۳

پس از کشتن دیوان، پس از برانداختن مهرِ دُروجان، مهرِ فراخ چراگاه، سواره از فراسِ «آرزهی»، «سوهی»، «فردَذَفَشو»، «ویدَذَفَشو»، «وَأوروجرِشتی»، «وَأوروجرِشتی» و این کشورِ درخشانِ «خونیرت» بگذرد.

۱۳۴

براستی اهریمن همه تن مرگ به هراس افتد.
براستی [دیو] خشم نیرنگ باز مرگ ارزان به هراس افتد.
براستی بوشاسپ دراز دست به هراس افتد.
براستی همه دیوان پنهان و دُروندان ورن به هراس افتند.

۱۳۵

مبادا که ما خود را^۱

۱ = بند ۹۸ همین یشت.

کرده سی و دوم

۱۳۶

آن که اسبان سپید، گردونه اش را می‌کشند.
آن که گردونه اش با چرخهای زرین و [پُر از] سنگهای درخشان فَلَاحَن روان
شود و زورهای نیازشده را به سرای وی آورد.

۱۳۷

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آشون!

خوشا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زوتِ آشونی از میان مردم دانش آموخته
و دین آگاه، در برابر برسم گسترده، با یاد مهر، او را نیایش ایزدی بگزارد.
اگر چنین مرد پیشگامی، خشنودی نهاد مهر را بکوشد و فرمانش را بپذیرد و
داوری اش را گردن بگذارد، مهر به خانه او فرود آید.

۱۳۸

آهوره مزدا چنین گفت:

ای زرتشت آشون!

بدا به [روزگار] آن مرد پیشگامی که زوتِ نا آشونی از میان مردمان دانش
نیاموخته و دین نا آگاه، برای او در برابر نیاز برسم جای گیرد؛ اگرچه برسم بسیار
بگسترد و دیرگاهی «بسنه» بسراید.

۱۳۹

کسی که مزدا را خوار شمارد؛ دیگر آمشاسپندان را خوار شمارد؛ مهر فراخ
چراگاه را خوار شمارد؛ داد و رشن و آرشتاد گیتی افزای و جهان پرور را خوار شمارد، نه
آهوره مزدا را خشنود می‌کند، نه دیگر آمشاسپندان را و نه مهر فراخ چراگاه را.

کرده سی سوم

۱۴۰

ای سپشمان!

من مهر را می‌ستایم، آن نیک را، آن نخستین دلیر میثوی را، آن بسیار مهربان را، آن بی همانند بلند پایگاه را، آن نیرومند دلاور را، آن یل کارآزموده را.

۱۴۱

آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش ساخت با خود دارد.
آن که در تیرگی، نگاهبانی نافرینتی است.
آن که زورمندترین زورمندان است.
آن که دلیرترین دلیران است.
آن که داناترین بخشندگان است.
آن پیروزمندی که قره [ایزدی] از آن اوست.
آن هزار گوش ده هزار چشم ده هزار دیدبان.
آن نیرومند دانای نافرینتی

کرده سی چهارم

۱۴۲

آن ایزد سترگ نیک گنش که بامدادان — همان دم که پیکر خویش را همچون ماه به درخشش درآورد — نمودهای گوناگون آفرینش شپند مینورا پدیدار می‌کند.

۱۴۳

چهره اش بسان ستاره «تشر» می‌درخشد.

ای سپشمان!

گردونه‌اش را زیباترین آفریدگان — که هرگز به راه کژ نرود — می‌گرداند.
 من آن [گردونه] را که سپند مینوبساخت، می‌ستایم؛ آن [گردونه] ستاره آذین
 میثوی ساخته مهر را؛ گردونه مهر ده هزار دیدبان نیرومند از همه چیز آگاه نافرینتی را.

کرده سی و پنجم

۱۴۴

.....
 مهری را که در گرداگرد کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در میان کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که برفراز کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پایین کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پیش کشور است، می‌ستایم.
 مهری را که در پس کشور است، می‌ستایم.

۱۴۵

مهر و آهوره‌ی بزرگِ آشونِ جاودانه را می‌ستایم.
 ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریار همه سرزمینها را نزد گیاه برسم
 می‌ستایم.

۱۴۶

«یته آهو ویزیو...»
 درود می‌فرستیم به مهر فراخ چراگاه و به رام بخشنده چراگاههای خوب.
 «آشیم و هو...»
 «آهمایی ریشچه...»^۱

سُروشِ یَشتِ هادُخت

خشنودیِ سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تَن-مَثَرَه‌یِ سَخْتِ زَرَمِ اَفزارِ اهورایی را.

*

کرده یکم

۱

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ اَشَوَنِ، رَدِ اَشَه را می‌ستاییم.
ای زَرُشت!

نیایشِ نیک، بهترین کار در جهان است...

۲

این است آنچه مرد و زن دُرَوَند را بهتر، از کار باز تواند داشت.
این است آنچه چشمها و گوشها و دستها و زانوان و دهان مرد و زن دُرَوَند را
می‌بندد و آنان را به نابودی می‌کشاند؛ بویژه نیایشِ نیک که هیچ کس را نفریبد و
نیازارد.

نیایش، همچون پهلوانی دلیر و مانند زره‌ای است که دروج را بهتر از هر چیز،
از کار باز تواند داشت..

۳

سُروشِ اَشَوَنِ است که بهتر از هر کس، درویشان را در پناه خویش می‌گیرد.
[سُروشِ آن پیروزمندی است] که بهتر از هر کس، دروج را برمی‌اندازد.
اَشَوَنِ مردی که بیشتر از دیگران ستایش و نیایش بر زبان آورد، در پیروزی،

وزمندترین است.

مَثْرَه بهتر از هر چیز، [دیوان] پنهان دروج را می‌راند.

«أَهَوْنَ وَيَرِيَه...» پیروزمندترین سخن است.

سخنِ راست در روزِ پسین، پیروزمندترین [سخن] است.

دینِ مَرَدِ اَپَرَسْتی — دادِ زَرْتُشت — از همهٔ نهادهایِ خوب، از همهٔ نهادهایِ آشهٔ نژاد، پذیرفتنی‌تر است.

۴

ای زَرْتُشت!

مرد یا زنی که در برابر آبِ بزرگی یا دشواریِ بزرگی یا در شبِ تاریکِ مه‌آلود یا هنگامِ گذشتن از رودی ناوتاک یا در جای برخوردِ راهها یا در انجمنِ مردانِ آشَوَن یا در میانِ گروهِ دُرَوَنَدانِ دیوپرست، این گفتارِ فرورفروستاده را با اندیشهٔ یکِ آشَوَن، با گفتارِ یکِ آشَوَن و با کردارِ یکِ آشَوَن، بیندیشد و بگوید و بورزد...

۵

... یا به هنگامِ بیم و هراس از داوریِ داوران یا در هر هنگامِ دیگر چنین کند، دیدگانِ دُرَوَنَدِ خشمگین در این روز و در این شب به یاریِ هیچِ جست‌وجویی، او را پیدا نخواهد کرد و دشمنیِ راهزنانی که گله و رمه را می‌ربایند، به هیچِ روی او را گزندی نتواند رساند.

۶

ای زَرْتُشت!

این گفتارِ فرورفروستاده را هنگامی که راهزنیِ نزدیک شود یا دسته‌ای از دزدان یا گروهی از دیوان [فرارسند]، به آواز بلند برخوان.
آنگاه دُرَوَنَدانِ دیوپرست کینه‌ور و جادوانی که جادویی بکار آورند و پَریانی که به کارهایِ پَریانه دست‌زنند، بهراسند و رودر گریز نهند.
دیوان، سرکوفته واپس گریزند و پنهان شوند و دیوپرستان و سرکشان، ناتوان و دهان بسته مانند.

۷

همچون سگِ چوپان که گرداگرد گله می‌گردد، ما نیز پیرامون سُروشِ پارسایِ
آشون و پیروزمند می‌گردیم.
اینچنین، ما سُروشِ پاکِ پیروزمند را با اندیشهٔ نیک، با گفتار نیک و با کردار
نیک می‌ستاییم.

۸

سُروشِ آشون را برای قر و فروغش، برای نیرو و پیروزی، برای ستایشی که
ایزدان را بجای آورد، با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستاییم.
آشی بزرگ نیک و نریوسنگِ بُرزمند را می‌ستاییم.
بشود که سُروشِ پارسایِ پیروزمند، ما را به یاری آید.

۹

سُروشِ آشون را می‌ستاییم.
رد بزرگ، آهوره مزدا را می‌ستاییم که در آشونی، سرآمد و برتر از همگان است.
همهٔ سرودهای زرتشتی و همهٔ گنشهای نیک و ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که
ورزیده شده است و آنچه را که ورزیده خواهد شد.
«بِنگِه هاتم»

کردهٔ دوم

۱۰

سُروشِ پارسایِ بُرزمندِ پیروز گیتی افزایِ آشون، رد آشه را می‌ستاییم.
آن که [مرد] آلوده به گناه «کَیْد» را شکست دهد.
آن که [زن] آلوده به گناه «کَیْدی» را شکست دهد.
آن که دیو بسیار زورمندِ دروج — تباه کنندهٔ زندگی — را فرو کوبد
آن که نگاهبان و دیدبانِ بهروزی همهٔ جهانیان است.

۱۱

آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهداری کند.
 آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینشِ مَزدا را نگاهبانی کند.
 آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهان استومند را با رزم افزار آخته،
 پاسداری کند.

۱۲

آن که از هنگام آفرینشِ آن دو مینو — سَپند مینو و آنگر [مینو] — [هرگز]
 نخفته و جهانِ آشه را پاسداری کرده است.
 آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزندری در نبرد است.

۱۳

آن که از بیم دیوان هراسان نشود و نگریزد.
 آن که همهٔ دیوان — ناگیر — از او هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی
 روی نهند.^۱

.....^۲

کردهٔ سوم

۱۴

«یته آهو و یژیو...»

سروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، ردِ آشه را می‌ستاییم.
 آن که نگاهبانِ [پیمان] آشتی [میان] دُروند و سپندترین [آشون] است.^۳
 آن که امشاسپندان در هفت کشور روی زمین به سوی او فرود آمدند.
 آن که آموزگارِ دین است و آهوره‌مزدایِ آشون، خود بدو دین بیاموخت.

.....^۴

۱. = یه . ۵۷ ، بند ۱۸

۲. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

۳. = مهر . بند ۲

۴. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

کرده چهارم

۱۵

«بته آهو ویزبو...»

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، رد آشه را می ستاییم.
آن که آهوره مزدای آشون، او را به درهم شکستن دیوِ خشمِ خونینِ درفش
برگماشت.
[نگاهبانِ پیمان] آشتی و پیروزی را می ستاییم که جنگ و ستیزه را درهم
شکنند.

۱۶

یارانِ سروشِ آشون را، یارانِ رشنِ راست ترین را، یارانِ مهرِ فراخ چراگاه را،
یارانِ بادِ آشون را، یارانِ دینِ نیکِ مژداپرستی را، یارانِ ارشتادِ گیتی افزای و جهان پرور
و سودرساننده به جهان را، یارایِ آشیِ نیک را، یارانِ چیستیِ نیک را، یارانِ چیستایِ
درست ترین را...

۱۷

... یاران همه ایزدان را، یاران مئثره را، یاران دادِ دیوستیز را، یاران روش دیرین را،
یاران آماشپندان را، یاران سوشیانتهای ما مردم آشون را، یاران همه آفرینش آشه را...
۲

کرده پنجم

۱۸

«بته آهو ویزبو...»

سروش پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشون، رد آشه را می ستاییم؛ همچون
ستایشگر نخستین و پسین و میانین و پیشین با نخستین و پسین و میانین و پیشین
پیشکش.

۱ = بندهای ۹ - ۸ همین یشت.

۱۹

همه پیروزیهای سُروشِ اَشَوَنِ دلیرِ تَن-مَثَرَه، پهلوانِ نیرومندِ جنگاورِ پرتوانِ
 بازوان را می‌ستاییم که دیوان را سربکوبد.
 [پیروزیهای] آن پیروزمندِ چیره‌دست و اَشَوَنِ و بخشندهٔ برتریِ پیروزی
 — سُروشِ اَشَوَنِ — و ایزدِ آرشتی را می‌ستاییم.

۲۰

همهٔ خانه‌هایی را که در پناه [نگاهبانی] سُروش است، می‌ستاییم.
 خانمانی را می‌ستاییم که در آن، سُروشِ اَشَوَنِ را گرامی داشته و اَشَوَنِ مردِ
 سرآمد در اندیشهٔ نیک، سرآمد در گفتار نیک و سرآمد در کردار نیک را به خوبی پذیرفته
 باشند.

۲۱

پیکرِ سُروشِ اَشَوَنِ را می‌ستاییم.
 پیکرِ رَشَنِ راست‌ترین را می‌ستاییم.
 پیکرِ مهرِ فراخ‌چراگاه را می‌ستاییم.
 پیکرِ بادِ اَشَوَنِ را می‌ستاییم.
 پیکرِ دینِ نیکِ مَرَدِ پرستی را می‌ستاییم.
 پیکرِ آرشتادِ گیتی‌افزای و جهان‌پرور و سودرساننده به جهان را می‌ستاییم.
 پیکرِ اَشِیِ نیک را می‌ستاییم.
 پیکرِ چِیستیِ نیک را می‌ستاییم.
 پیکرِ چِیستایِ درست‌ترین را می‌ستاییم.

۲۲

پیکرِ همهٔ ایزدان را می‌ستاییم.
 پیکرِ مَثَرَه را می‌ستاییم.
 پیکرِ دادِ دیوستیز را می‌ستاییم.
 پیکرِ روشِ دیرین را می‌ستاییم.

پیکرِ آمشاسپندان را می‌ستاییم.
پیکرِ سوشیانتهای ما مردمِ آشون را می‌ستاییم.
پیکرِ سراسرِ آفرینشِ آشون را می‌ستاییم.

.....^۱

۲۳

«یته آهو ویرِیو...»

سروشِ آشونِ دلیرتن-مَنثَرَه‌ی سخت رزم‌افزارِ آهورایی را درود می‌فرستم.

«آشِم وُهو...»

«اَهْمایی رَئِشچَه...»^{۲۱}

۱. = بندهای ۸-۹ همین یشت.

۱. = یس. ۶۸، بند ۱۱

۲. در دست‌نویسهای متن اوستا به دنبال این یشت، «سروش یشتِ سَرِشَب» آمده که همان «یسنه، هات ۵۷» است و ما آن را در بخش «یسنه» آوردیم و دوباره آوردن آن را در این جا لازم نمی‌بینیم.

۱۲ رُشَن یَشت

خشنودی رُشَن راست‌ترین و آرشتادِ گیتی افزایِ جهان‌پرور و گفتارِ راستینِ در دل افکنده
گیتی افزای را.

*

۱

[زَرْتُشْتِ] اَشَوَن پرسید:

ای آهوره‌مزدای اَشَوَن! ای آن که از هر آنچه پرسم، آگاهی و فریفته نشوی! ای خیرد
فریب‌ناپذیر! ای از همه چیز آگاه‌نافریفتنی!

من به توری آورده‌ام و با گفتارِ راستین، از تو می‌پرسم؛ مرا پاسخ‌گوی:
— کدام راستی و درستی در مَثَرَه‌ی وَرْجاوند هست که فرا بَرنده، برتر، پرستار،
نیرومند، کاردان و سرآمدِ دیگر آفریدگان است؟

۲

آنگاه آهوره‌مزدا گفت:

ای سپیتمانِ اَشَوَن!

براستی من ترا بیا گاهانم از این مَثَرَه‌ی وَرْجاوند بسیار قَره‌مند و از آن راستی و
درستی که در مَثَرَه‌ی وَرْجاوند هست که فرا بَرنده، برتر، پرستار، نیرومند، کاردان و
سرآمدِ دیگر آفریدگان است.

۳

آهوره‌مزدا گفت:

یک سوم از برسم را باید به راه خورشید بگسترانی و بگویی:

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی [رشن توانا] را خواستاریم.
 من در این آیین «ور»^۱ آهوره مزدا را همچون دوستی به یاری همی خوانم به سوی
 آتش و برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۴

پس آنگاه من — که آهوره مزدایم — همراه باد پیروز، همراه دامویش اوپمن، همراه قر
 کیانی و همراه پاداش مزدا آفریده، به یاری تو شتابم و به سوی این «ور» بر پا شده،
 به سوی آتش و برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی گیاهان آیم.

۵

— ما دادخواهی را بدین جا آمده ایم.
 ما خشنودی رشن توانا را خواستاریم.
 من در این «ور»، دوستی را به یاری همی خوانم به سوی آتش و برسم، به سوی
 دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان.

۶

پس رشن بزرگ توانا همراه باد پیروز، همراه دامویش اوپمن، همراه قر کیانی و
 همراه پاداش مزدا آفریده، به یاری تو شتابد و به سوی این «ور» بر پا شده، به سوی آتش و
 برسم، به سوی دستان سرشار، به سوی «ور» روغن و به سوی شیرۀ گیاهان آید.

۷

ای رشن آشون! ای راست ترین رشن! ای سپندترین رشن! ای داناترین رشن!
 ای رشن که بهتر از همه بازتوانی شناخت! ای رشن که دور را بهتر از همه توانی دید!
 ای رشن که دور را بهتر از همه توانی دریخت! ای رشن که بهتر از همه، دادخواه را به
 فریاد رسی! ای رشن که دزد را بهتر از همه براندازی!

۱. = ورنگنه (← یاد. ور).

۸

اگر تو آزرده نباشی، [دادخواه را] بهتر [بدانچه خواهان است]، برسانی؛ بهتر
زخم فرود آوری و دزد و راهزن را بهتر نابود کنی.

۹

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور آرَزه‌ی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۰

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور سَوَه‌ی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۱

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور فَرَدَ دَفَشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۲

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وِیدَ دَفَشو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۳

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور وَاور و بَرِشَتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

۱. بندهای ۸-۵ همین یشت، علاوه بر این جا، تا پایان بند ۳۷ در پایان هریک از بندها می آید که ما به جای آنها، یک سطر نقطه چین می گذاریم.

.....
۱۴

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در کشور واورو جَرِشْتی هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۵

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در این کشورِ درخشانِ خَوَنیرَت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۶

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در دریایِ فَرَاخِ کَرْت هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۷

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانه سیمرغ در آن است و در میان دریایِ فَرَاخِ کَرْت بر پاست — درختی که در بردارنده داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش؛ درختی که بَدْرِ همه گیاهان در آن نهاده شده است — ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۸

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در سرچشمه رود «رَنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۱۹

ای رَشَنِ آشَوْن!

اگر تو در دهانه رود «رنگها» هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۰

ای رَشَنِ آشَوْن!

اگر تو در کرانه این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۱

ای رَشَنِ آشَوْن!

اگر تو در میان این زمین هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۲

ای رَشَنِ آشَوْن!

تو در هر جای این زمین که باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۳

ای رَشَنِ آشَوْن!

اگر تو بر فراز کوهساران درخشان و بسیار رشته پَرزهم باشی؛ البرزی که از
ستیغ آن مه برنخیزد — آن جا که نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه
ناخوشی کشنده و نه آلائش دیو آفریده — ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۴

ای رَشَنِ آشَوْن!

اگر تو بر فراز کوه همه جا ستوده و زرین هُگر هم باشی — آن جا که آرذویسور

آناهیتا از بُلندایِ هزار بالایِ آدمی فروریزد — ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۵

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو بر سستیغِ کوه البرز هم باشی — آن جا که ستارگان و ماه و خورشید،
گرداگرد آن چرخانند — ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۶

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستاره وَنَدِ مَزدا آفریده هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۷

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستاره تِشترِ رایومندِ قَرِه مند هم باشی، ما ترا به یاری همی
خوانیم.

.....

۲۸

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستاره هفتورنگ هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۲۹

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ در بردارنده تخمه آبها هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۰

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ تخمهٔ زمین هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۱

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانِ دربردارندهٔ بذرِ گیاهان هم باشی، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۲

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ستارگانی باشی که از آنِ «سپندمینو» یند، ما ترا به یاری
همی خوانیم.

.....

۳۳

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ ماهِ دربردارندهٔ تخمهٔ گاو هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۴

ای رَشَنِ اَشَوَن!
اگر تو در سپهرِ خورشیدِ تیز اسب هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۵

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در جَوِ فروغِ بی آغاز هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۶

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در فروغِ بهشتِ پاکان هم باشی — آن جا که سرایِ همهٔ خوشیهاست —
ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۷

ای رَشَنِ اَشَوَن!

اگر تو در گَرزَمَانِ درخشان هم باشی، ما ترا به یاری همی خوانیم.

.....

۳۸

«بَتَه اَهُو وِیَزیو...»

رَشَنِ راست‌ترین و آرشتادِ گیتی افزایِ جهان پرور و گفتارِ راستینِ در دل افکندهٔ
گیتی افزای را درود می‌فرستم.

«اَشِم وُهو...»

«اَهَمایی رَشِیچَه...»^۱

خشنودی قَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند اَشَوَنان و قَرَوَشی های نخستین
آموزگاران کیش و قَرَوَشی های پیام آوران را.

*

کرده بکم

۱

آهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت:

ای سپیتمان!

اینک براستی ترا از زور و نیرو و قرویاری و پشتیبانی قَرَوَشی های توانای
پیرومند اَشَوَنان می آگاهانم که چگونه قَرَوَشی های توانای اَشَوَنان، مرا به یاری آمدند و
چه سان مرا یآوری رساندند.

۲

ای زرتشت!

از قَرَوَشی فروغ آنان است که من آسمان را در بالا نگاه می دارم تا از فراز، فروغ

بیفشاند.

[آسمانی] که این زمین و گردا گرد آن را همچون خانه ای فرا گرفته است.

[آسمانی] استوار و دورکرانه که در جهان میثوی برافراشته و بر پا داشته شده

است و چنین می‌نماید که فلزی گذاخته برفراز سومین لایه زمین بدرخشد^۱.

۳

[آسمانی] همچون جامه ستاره آذین میثوی که مزدا و مهر و رشن و سپندارمذ پوشیده‌اند.

[آسمانی] که آغاز و انجام آن دیده نشود.

۴ - ۸

ای زرتشت!

از قر و فروغ آنان است که من آردویسور آناهیتا را - که در همه جا [دامان] گسترده، درمان بخش، دیوستیز و آهورایی کیش است - نگاه می‌دارم.

.....^۱

۹

ای زرتشت!

از قر و فروغ آنان است که من زمین فراخ آهوره آفریده را نگاه می‌دارم: این [زمین] بلند پهناور را که دربرگیرنده بسی چیزهای زیباست؛ که دربرگیرنده سراسر جهان استومند - چه جاندار و چه بیجان - و کوههای بلند دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است.

۱۰

بر این [زمین]، رودهای ناوتاک روان است.

بر این [زمین]، نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه^۲ را و نگاهداری آشون مردان پاک را گیاهان گوناگون

۱. در ادبیات دینی ایرانیان، ستبری زمین را سه لایه می‌پنداشته‌اند و در این جا می‌گوید که آسمان برفراز سومین لایه، یعنی پوسته و رویه زمین، می‌درخشد. در برخی از گزارشها و در بندهشن، به جای فلز گذاخته، «خماهن» آمده است.

۱. = بندهای ۴-۸ آب.

۲. ایرانیان باستان، جانوران را به پنج گروه بخش می‌کردند: آبیان، خزندگان، پرندگان، جانوران سودمند آزاد و چرندگان.

می‌روید.

۱۱

ای زَرْتُشت!

از قَرّ و فروغ آنان است که من فرزندانِ هستی یافته را در زهدان [مادران] نگاه می‌دارم تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان را بهم می‌پیوندم.

۱۲

اگر قَرّوشی های توانایِ اَشَوَنان مرا یاری نمی‌کردند، هرآینه بهترین گونه‌های جانوران و مردمان، مرا برجای نمی‌ماندند؛ دروج نیرو می‌گرفت و فرمانروایی می‌کرد و جهان آستومند، از آن دروج می‌شد.

۱۳

دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — جای می‌گزید.
دروج در میان زمین و آسمان — میان دو مینو — به توانایی و چیرگی می‌رسید.
پس آنگاه آنگَر مینوی زَبَر دست و چیره، از شپند مینوی شکست خورده، گام واپس نمی‌کشید.

۱۴

از قَرّ و فروغ آنان است که آبها از سرچشمه‌های همیشه جوشان، روانند.
از قَرّ و فروغ آنان است که گیاهان از ریشه‌های نخشکیدنی بر زمین رویانند.
از قَرّ و فروغ آنان است که بادهای پراکننده ابرها، از خاستگاههای همیشگی وزانند.

۱۵

از قَرّ و فروغ آنان است که زنان تخمه فرزندان را در زهدان می‌گیرند.
از قَرّ و فروغ آنان است که زنان، آبستن فرزندان می‌شوند.
از قَرّ و فروغ آنان است که زنان باردار، آسان می‌زایند.

۱۶

از قَرَو فروغ آنان است که مرد انجمنی زاده شود: مردی که بتواند در انجمن، سخن خود را به گوشها فروبرد، مردی دانشور که بتواند از گفت و شنود با «گوتَم» پیروز بدرآید.

از قَرَو فروغ آنان است که خورشید، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ماه، راه خویش را می پیماید.
از قَرَو فروغ آنان است که ستارگان، راه خویش را می پیمایند.

۱۷

آنان قَرَوشی هایِ آشَوَنانند که در جنگهای سخت، بهترین یار و یاورند.

ای سپیتمان!

[قَرَوشی های] نخستین آموزگاران کیش و [قَرَوشی های] هنوز نازادگان — سوشیانت‌های نوکننده جهان — [در میان] قَرَوشی هایِ آشَوَنان، از همه نیرومندترند.
ای سپیتمان زَرْتُشت!
دیگر قَرَوشی ها (قَرَوشی هایِ آشَوَنان هنوز زنده) از [قَرَوشی هایِ آشَوَنان] در گذشته، نیرومندترند.

۱۸

آن که در درازنای زندگانی، قَرَوشی هایِ آشَوَنان را بخوبی نگاهداری کند و مهر فراخ چراگاه و آرشتاد گیتی افزای جهان پرور را به نیکی پاس دارد — خواه فرمانروای یک سرزمین باشد، خواه شهریار [کشورها] — پیروزترین کسان شود.

۱۹

ای سپیتمان!

این است زور و نیرو و قَرَویاری و پشتیبانی قَرَوشی هایِ توانایِ پیروزمند آشَوَنان که ترا براستی از آن آگاهانیدم، قَرَوشی هایِ توانایِ آشَوَنانی که مرا به یاری آمدند و یآوری رساندند.

کرده دوم

۲۰

آهوره مزدا به سپیثمان زرتشت گفت:

ای سپیثمان زرتشت!

اگر در این جهان استومند، راهزنی بر سر راه تو آید، اگر از جنگ و نیاز هراس آور، به تن خویش بیمناک باشی ای زرتشت! آنگاه این گفتار را بازگیر. این گفتار پروزمند را بلند بخوان ای زرتشت!

۲۱

فَرَوَشی های نیک توانای پاک آشونان را می ستایم و می سرایم و [به یاری] همی خوانم.

ما فَرَوَشی های وابسته به خانمان و روستا و شهر و کشور و زرتشتوم را می ستایم.

[فَرَوَشی های] آشونانی را که بوده اند و هستند و خواهند بود، می ستایم.

[فَرَوَشی های] همه تیره ها را، نیرومندترین [فَرَوَشی های] تیره های نیرومند را

می ستایم.

۲۲

فَرَوَشی هایی که آسمان را نگاه داشتند؛ آب را نگاه داشتند؛ زمین را نگاه داشتند؛ گاو را نگاه داشتند؛ فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشتند تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۳

[فَرَوَشی هایی] که بسیار بخشنده اند؛ که زورمند فرارسند؛ که نیک فرارسند؛

که نیرومند فرارسند؛ که دلیر فرارسند؛ که از پی دادخواهی فرارسند.

در ستیزه خونین، آنان را باید به یاری خواند.

در رزم، آنان را باید به یاری خواند.

در جنگ، آنان را باید به یاری خواند.

۲۴

[آنانند] که یاری خواهان را پیروزی بخشند؛ که نیازمندان را رستگاری دهند؛ که رنجوران را تندرستی ارزانی دارند؛ که آشون را — آشونی که ایشان را ستایش کنان و خشنودکنان زور نیاز آورد — فرّ نیک بخشند.

۲۵

فروشی‌ها بدن جایی که آشون مردان، آشه را بیشتر باور داشته باشند، بدن جایی که بزرگترین نیازها آماده شده باشد، بدن جایی که با آشون مرد ستیزه نورزیده باشند، خشنودتر درآیند.

کرده سوم

۲۶

فروشی‌های نیک توانای پاک آشونان را می‌ستاییم که زورمندترین سواران، چالاک‌ترین پشتازان، استوارترین پشتیبانان و شکست‌ناپذیرترین افزارهای رزم‌اند و آن کس را که بدو روی آورند، از تاخت و تاز دشمن نگاه دارند.

۲۷

این نیکان را، این بهترینان را — فروشی‌های نیک توانای پاک آشونان را — هنگامی که برسم گسترده‌ایم، می‌ستاییم. آنان را در پهنه پیکار و در هنگامه جنگ — آن‌جا که دلیر مردان در رزمگاه به یکدیگر درآویزند — باید به یاری خواند.

۲۸

مژدا آنان را به یاری خواند، نگاهداری آسمان و زمین و آب و گیاه را، بدن هنگام که شپندمینو آسمان را برافراشت؛ بدن هنگام که آب و زمین و گاو و گیاه را پدید آورد؛ بدن هنگام که فرزندان هستی یافته را در زهدان مادران نگاه داشت تا نمیرند و پیش از زایش، استخوانها و موها و گوشت و اندرونه و پاها و اندامهای نرینگی یا

مادینگی آنان بهم پیوندد.

۲۹

شپندمینو فرّوشی های نیرومند، آرام گزیده، خوب چشم، تیزبین، نیوشا، دیرزمانی آسوده، بُرزمند، کمر بر میان بسته، در آرامگاه نیک و فراخ جای گرفته، تیز پرواز، بختیار و نامدار را به نگاهبانی آسمان برگماشت.

کرده چهارم

۳۰

فرّوشی های نیک توانای پاکِ آشوتان را می ستاییم که در دوستی و در کردار، نیکنند و مردمان را نیازارند.
مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره بخشان، نامداران و در رزم پیرومندان را از این پیش، نیاز زده باشند، نزد شما جای گزینند و همنشین دیر پای شما شوند.

کرده پنجم

۳۱

فرّوشی های نیک توانای پاکِ آشوتان را می ستاییم که با اراده استوار و زورمندی بسیار، با زبردستی به زیان دشمنان درکارند و بازوان پرتوان آن بدخواهان را در پهنه پیکار، از کار بازدارند.

کرده ششم

۳۲

فرّوشی های نیک توانای پاکِ آشوتان را می ستاییم که پیمان شناس، دلیر و نیرومندند و در برابر نگاههای دشمن، ما را پناه بخشند.
میثویانِ بخشایشگرِ درمان بخشی که از درمان آشی بهره مندند؛ که بسان زمین

فراخ، همانند رودها دراز و همچون خورشید بلندند.

کرده هفتم

۳۳

فَرَوَشی های نیک توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که چالاک، دلیر، کارآزموده و هراس افکن [دررسند و] همه ستیزه دشمنان — خواه دیوان، خوان مردمان [دُرَوَند] — را ناچیز و نابود کنند.

فَرَوَشی هایی که به خواستِ خویش، هماوردان را هنگام تاخت و تاز براندازند.

۳۴

ای تواناترین [آفریدگان]!

شما نیکیهای خود را — پیروزی و برتری چیره شونده آهوره آفریده را — به [مردمان] سرزمینهایی ارزانی می دارید که در آن جا از نیکیهای شما به ناروا بهره نگرفته باشند و شما از آنان رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشید. آن جا که شما را سزاوارستایش و برازنده نیایش دانند و شما در آن جا راه برگزیده خویش را می پیمایید.

کرده هشتم

۳۵

فَرَوَشی های نیک توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم؛ آن نامدارانِ در رزم پیروزِ بسیار نیرومند سپردار را که از راه راست به راه کز نگرایند.

آن که پیش می تازد و آن که در پی او می تازد — هر دو — [فَرَوَشی ها را]

به یاری همی خوانند.

از بی تازنده، دست یابی بر پشتاز را و پشتاز، رهایی از چنگ دشمن را بانگ

یاری خواهی برآورند.

کرده نهم

۳۷

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که رزم آوران بسیار بسیج کنند؛ رزم آورانی رزم افزار بر میان بسته که با درفشهای درخشان برافراشته، به پیکار شتابند.

آنانند که از این پیش — هنگام پیکار «خشتاوی» های دلیر با «دانو» ها — فرارسیدند.

۳۸

شما یید که از این پیش، تاخت و تاز و ستیزه «دانو» های تورانی را درهم شکستید.

به یاری شما بود که پیش از این، «گَرشَنز» ها — همچنین «خشتاوی» ها و سوشیانت های دلیر نامور پیروزمند — بسیار نیرومند شدند و خانه های هراس انگیز بیش از ده هزار از فرمانروایان «دانو» ها ویران شد.

کرده دهم

۳۹

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که هر دو بالِ رده های آراسته سپاه [دشمن] را درهم شکنند؛ دل [سپاه] را از هم بشکافند و یاری رساندن به نیک مردان و به تنگنا درافگندن بد کرداران را، چالاک از پی بتازند.

کرده یازدهم

۴۰

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم.
 آن توانایانِ دلیرِ پیروزمندِ در جنگ کامیاب را که گاه بخشندهٔ آسایشند و گاه
 تاخت آورند و گاه تکاپو کنند...^۱
 آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی بخشنند و خواستار [کامیابی] را کامروا کنند
 و بیمار را تندرستی ارزانی دارند، از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

۴۱

فَرَوَشی ها کسی را فَرَنیک بخشنند که آنان را مانند آن مرد — زَرُشْتِ اَشَوَن،
 رادمرد جهانِ آستومند و رَدِ مردمان — بستاید به هنگامی که آهنگ کاری داشت؛
 به هنگامی که در بیم و هراس بود.

۴۲

هنگامی که بانگ دادخواه برآید، آنان به شتاب نیروی خیال از فراز آسمان
 فرود آیند؛ همراه با نیروی نیک ساخته و پیروزی آهوره آفریده و برتری چیره شونده و
 سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و به آیینِ بهترین آشه برازنده
 ستایش و شایستهٔ نیایش است.

۴۳

آنان «ستویس» را در میان زمین و آسمان به گردش درآورند تا دادخواهی
 دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را،
 نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به اَشَوَن
 مردان را گیاهان برویاند.

۴۴

ستویس زیبای درخشانِ پرفروغ، در میان زمین و آسمان بگردد و دادخواهی

۱. در این جا در متن یک واژه نامفهوم هست.

دادخواهان را بشنود و باران بباراند. باران بباراند و نگاهداری گاو و مردمان را، نگاهداری سرزمینهای ایرانی را، نگاهداری جانوران پنجگانه را و یاری رساندن به آشون مردان را گیاهان برویاند.

کرده دوازدهم

۴۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان را می ستاییم که با خود و سپر و رزم افزار از فلز ساخته در پهنه درخشان رزم، می جنگند؛ که نابودی هزاران دیورا خنجر آخته اند.

۴۶

اگر بادی وزیدن گیرد و بوی رزم آوران را به میان آنان^۱ آورد، آنان به سوی رزم آورانی روی آورند که پیروزی سرنوشت آنهاست؛ بدان سویی که رزم آوران پیش از برکشیدن شمشیر و برآوردن بازوان، برای آنان — آن فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان — نیاز آورند.

۴۷

هریک از دو گروه رزم آوران که نخست به دُرست باوری و راست اندیشی آنان را نماز برند، فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش او پَمن و بادِ پیروز، بدان گروه روی آورند.

۴۸

آنان سرزمینها [ی دشمن] را — به سود رزم آورانی که فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ آشونان، همراه مهر و رشن و دامویش او پَمن و باد پیروز بدیشان روی آورده اند — به یک زخم براندازند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صدهزارها.

کرده سیزدهم

۴۹

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می‌ستاییم که هنگام «هَمَسَپَتَمدم» از آرامگاههای خویش به بیرون شتابند و ده شب پیاپی آگاهی یافتن را در این جا بسربرند:

۵۰

— کدامین کس ما را بستاید؟
 کدامین کس سرود ستایش ما را بخواند و ما را خشنود کند؟
 کدامین کس ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، پذیرا شود؟
 نام کدام یک از ما را بستاید؟
 روان کدام یک از ما را بستاید؟
 به کدام یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراک نکاستنی جاودانی بخشند؟

۵۱

کسی که آنان را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند، بستاید، فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان — اگر رنجیده و آزرده و ناخشنود نباشند — او را خواستار شوند:

۵۲

این خانه از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد!
 این خانه از اسبِ تیزتک و گردونه استوار بهره‌ور باد!
 این خانه از مردِ پایدارِ انجمنی برخوردار باد! مردی که همواره ما را با دستِ بخشندگی، با شیر و پوشاک و با نیازهایی می‌ستاید که بخشش آنها، بخشنده را به [دهش] آشه تواند رساند.

کرده چهاردهم

۵۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که آبهایِ مزدا آفریده را به آبراهه های زیبا رهنمون شدند؛ [آبهایِ] برجای ایستاده، که تا دیرزمانی پس از آفرینش روان نبودند.

۵۴

اکنون آن آبها خشنودی آهوره مزدا و امشاشپندان را در آبراهه های مزدا آفریده به سوی جاهای برگزیده فرشتگان، به سوی سرزمینهایی که در فرمان آمده است، روانند.

کرده پانزدهم

۵۵

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که گیاهان بارور را به باغهای زیبا رهنمون شدند؛ [گیاهانی] برجای مانده. که تا دیرزمانی پس از آفرینش رویان نبودند.

۵۶

اکنون آن گیاهان، خشنودی آهوره مزدا و امشاشپندان را در راههایِ مزدا آفریده، در جاهای برگزیده فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.

کرده شانزدهم

۵۷

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که ستارگان و ماه و خورشید و آتیران را به راههایی پاک رهنمون شدند. آنها از این پیش، دیرزمانی از بیم ستیزه و تاخت و تاز دیوان، برجای مانده بودند و جنبشی نداشتند.

۵۸

اکنون آنها به پایان راه گرایند تا به واپسین پایگاه گردشِ خویش — به روزگارِ

نیک نوشدن گیتی — رسند.

کرده هفدهم

۵۹

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، دریای درخشان فراخ کُرت را نگاهبانی می کنند.

کرده هیجدهم

۶۰

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان، ستاره هفتورنگ را نگاهبانی می کنند.

کرده نوزدهم

۶۱

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان پیکرِ سام گرشاسپ گیسور و گرزبُردار را نگاهبانی می کنند.

کرده بیستم

۶۲

فروشی های نیک توانای پاک آسونان را می ستاییم که ۹۹۹۹۹ تا از آنان تخمه سپیشمان زرتشت پاک را نگاهبانی می کند.^۱

۱. به نوشته «بند هشن» فرّه زرتشت در دریاچه کیانسیه نگاهداری می شود و نه تخمه او. — یاد. زیر «اوخسیت ارت».

کرده بیست و یکم

۶۳

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم که اگر سالارِ جنگاوران
اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشد، در سویِ راست او
می جنگند.

کرده بیست و دوم

۶۴

فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را می ستاییم. آنان بزرگتر، توانمندتر،
دلیرتر، نیرومندتر، پیرومندتر، درمان بخش تر و کارآمدتر از آیند که در سخن بگنجد.
دهها هزارتن از آنان در میان نیازآوردگان فرود می آیند.

۶۵

ای سپیشمان زَرْتُشت!
هنگامی که آنها با فرمزا آفریده از دریایِ قَراخ گرت سرازیر شود، فَرَوَشی های
توانایِ پاکِ اَشَوَنان بسپاخیزند: چندین چندین صدها، چندین چندین هزارها، چندین
چندین ده هزارها...

۶۶

تا هریک، خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش را در پی بدست آوردن
آب برآید و اینچنین گوید:
— آیا سرزمین ما باید خشک و ویران شود؟

۶۷

[فَرَوَشی ها] در پهنه رزم، برای خانه و سرزمین خویش می جنگند؛ برای آن جا
که خانه و کاشانه داشته اند؛ آنچنان که گویی دلیرمردی رزم افزار بر میان بر بسته،
دارایی فراهم آورده خویش را پاس می دارد.

۶۸

هریک [از فرّوشی ها] که در رساندن آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمین خویش کامیاب شود، اینچنین گوید:
— سرزمین ما باید خرم و سرسبز شود و ببالد.

۶۹

هنگامی که شهریارِ توانایِ کشور از دشمنِ کینه‌ور به هراس افتد، فرّوشی‌های توانا را به یاری می‌خواند.

۷۰

فرّوشی‌های توانایِ آشونان — اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده و رنجیده نباشند — به سوی او پرواز می‌کنند، چنان که گویی مرغی نیک شهر به پرواز درمی‌آید.

۷۱

آنان، او را در ستیز با دیوانِ پنهان و «وَرَن»‌های فریفتار و «کَیْد»ی تباهاکار و آهریمنِ مرگ‌آفرینِ ناپاک، همچون رزم‌افزار و سپر و زره بکار آیند؛ چنان که گویی به یک صد و به یک هزار و به ده هزار سنگر، زخم فرود آمده باشد.

۷۲

بدین سان، نه تیغ خوب آخته، نه گرز خوب نشانه گرفته، نه تیر خوب رها شده، نه نیزه خوب پرتاب شده و نه سنگهای فلاخن با نیروی بازوان انداخته، بدو رسد.

۷۳

آنان — فرّوشی‌های آرام‌گزیده‌نیک‌توانایِ پاکِ آشونان — پدیدار شوند؛ خود را نمایان کنند و آماده آن شوند که آگاهی یابند:

۱ ۱

۷۴

منشهای آفریده را می‌ستاییم.
 «دین» سوشیاتتها را می‌ستاییم.^۲
 روانهای ستورانِ پرورده را می‌ستاییم.
 [روانهای] جانوران زمینی را می‌ستاییم.
 [روانهای] جانوران آبی را می‌ستاییم.
 [روانهای] خزندگان را می‌ستاییم.
 [روانهای] پرندگان را می‌ستاییم.
 [روانهای] چرندگان را می‌ستاییم.
 قَرَوَشی‌ها [ی همه این جانوران] را می‌ستاییم.

۷۵

قَرَوَشی‌ها را می‌ستاییم. رادمردان را می‌ستاییم.
 دلبران را می‌ستاییم. دلیرترینان را می‌ستاییم.
 آشونان را می‌ستاییم. آشون‌ترینان را می‌ستاییم.
 نیرومندان را می‌ستاییم. نیرومندترینان را می‌ستاییم.
 استواران را می‌ستاییم. پیروزمندان را می‌ستاییم.
 زورمندان را می‌ستاییم. زورمندترینان را می‌ستاییم.
 چالاکان را می‌ستاییم. چالاک‌ترینان را می‌ستاییم.
 تُخشایان را می‌ستاییم. تُخشاترینان را می‌ستاییم.

۷۶

قَرَوَشی‌های نیک‌توانای پاکِ آشونان، تُخشاترین آفریدگان دو مینویند که از این پیش، هنگام آفرینش آن دو — شَبَندمینو و آنگَرمینو — با شور و جنبش بپا خاستند.

۷۷

هنگامی که آنگَرمینوبه پتیارگی با آفرینش نیکِ آشه سربرآورد، بهمن و آذر

۲. «دین» در این جا به معنی کیش نیست. — یاد. پایان کتاب.

گام پیش نهادند.

۷۸

آنان پتیارگی آنگرمینوی تباہکار را چنان بی اثر کردند که نتوانست آبها را از رفتن و گیاهان را از رُستن بازدارد.
آبهای نیرومند آفریدگارِ توانا و شهریارِ یگانه آهوره مزدا، بی درنگ روان شدند و گیاهان رُستن آغاز کردند.

۷۹

همه آبها را می ستاییم. همه گیاهان را می ستاییم.
همه قروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم.
آبها را نام می بریم و می ستاییم.
گیاهان را نام می بریم و می ستاییم.
قروشی های توانای پاک آشوان را نام می بریم و می ستاییم.

۸۰

اینک در میان همه قروشی های ازلی، قروشی آهوره مزدا را می ستاییم که بزرگترین و بهترین و زیباترین و استوارترین و هوشیارترین و بُرزمندترین و در آشه بلند پایگاه ترین [میثویان] است ...

۸۱

... که روان سپید روشن درخشانش، «مئثره» است و پیکرهایی که او می پذیرد، زیباترین و بزرگترین پیکره های آمشاسپندان است.
خورشید تیز اسب را می ستاییم.

کرده بیست و سوم

۸۲

قروشی های نیک توانای پاک آشوان را می ستاییم.
آمشاسپندان، شهریاران تیزبین بلند بالای بسیار زورمند دلیر آهورایی را

می‌ستاییم که ورجاوندانِ جاودانه اند...

۸۳

... که هر هفت یکسان اندیشند؛ که هر هفت یکسان سخن گویند؛ که هر هفت، کرداری یکسان دارند؛ که در اندیشه و گفتار و کردار یکسانند و همه را یک پدر و یک سرور است: آهوره مزدا.

۸۴

هریک از آنان روان دیگری را تواند نگریست که به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و به گرزمان اندیشد. راه آنان — هنگامی که به سوی نیاز زور پرواز می‌کنند — تابناک است.

کرده بیست و چهارم

۸۵

فَرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می‌ستاییم. فَرَوَشی آذر «اوروازیشت» ی پاکِ انجمنی، فَرَوَشی سروشِ پارسایِ دلیر «تن-مئشره» ی سخت رزم‌افزارِ آهورایی و فَرَوَشی نریوسنگ را می‌ستاییم.

۸۶

فَرَوَشی رشنِ راست‌ترین، فَرَوَشی مهرِ فراخ چراگاه، فَرَوَشی «مئشره» ی ورجاوند، فَرَوَشی آسمان، فَرَوَشی آب، فَرَوَشی زمین، فَرَوَشی گیاه، فَرَوَشی گاو، فَرَوَشی «گیه»^۱ و فَرَوَشی دو جهانِ آشَوَن را می‌ستاییم.

۸۷

فَرَوَشی گیومرتِ آشَوَن را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزشِ آهوره مزدا گوش فراداد و از او خانواده سرزمینهای ایرانی و نژاد ایرانیان پدید آمد. اینک بخشایش و فَرَوَشی زرتشتِ سپیشمانِ آشَوَن را می‌ستاییم...

۱. = گیومرت (= یاد. گیه و گیومرت).

۸۸

... نخستین کسی که نیک اندیشید، نخستین کسی که نیک سخن گفت، نخستین کسی که نیک رفتار کرد.

نخستین آثربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که پیاموخت، نخستین کسی که بیاموزاند، نخستین کسی که ستور را، آشه را، «مئثره‌ی ورجاوند» را، فرمانبرداری از «مئثره‌ی ورجاوند» را، شهریارِ میئوی را و همه نهادهای نیکِ مزدا آفریده را که از آن آشه است، برای خود پذیرفت و دریافت.

۸۹

نخستین آثربان، نخستین ارتشتار، نخستین برزیگر ستور پرور، نخستین کسی که از دیوروی گردانید و مردمان را بپرورد. نخستین کسی که در جهانِ آستومند، [نماز] «آشِم وُهو...» خواند؛ دیوان را نفرین کرد و خستوشد که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و آهورایی کیش است.

۹۰

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، برخواند.

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، سخنی را که در دینِ آهوره به زیان دیوان است، نوید داد.

اوست نخستین کسی که در جهانِ آستومند، آنچه را که از دیوان است، ناستودنی و ناسزاوار برای نیایش خواند.

اوست پهلوانِ سراسر زندگیِ خوش و نخستین آموزگارِ سرزمینها.

۹۱

به دستیاری او، همه «مئثره‌ی ورجاوند» که در سرود «آشِم وُهو...» است، آشکار شد.

اوست ردِ جهانی و ردِ میئوی گیتی.
اوست ستایشگرِ آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است.

اوست پیام آور دینی که بهترین همه دینهاست.

۹۲

اوست که همه آماشپندان — همکام با خورشید^۱ — به خواست خویش و به خشنودی درون و درست باوری، او را زد جهانی وزد میثوی گیتی خواستند و ستایشگر آشه که بزرگترین و بهترین و نیکوترین نهاد است و پیام آور دینی که بهترین همه دینهاست، خواندند.

۹۳

هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان شادمان شدند.
هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان بالیدند.
هنگام زادن و بالیدنش، همه آفریدگان شپندمینو به خود مزده رستگاری دادند:

۹۴

— خوشا به روزگار ما! اینک آثر بانی زاده شد: سپیتمان زرتشت!
از این پس، زرتشت ما را با نیاز زور و برسم گسترده بستاید.
از این پس، دین نیک مزدا در هفت کشور گسترده شود.

۹۵

از این پس، مهر فراخ چراگاه، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و آشوبها را فرونشاند.
از این پس، آپام نیات توانا، فرمانروایان کشور را نیروبخشد و سرکشان را لگام زند.
اینک آشونی و فروشی «مدیوماه» آشون، پسر «آراشتی» را می ستاییم که نخستین بار، گفتار و آموزش زرتشت را گوش فراداد.

۱. — مهر. بند ۵۱ و گاه. یس. ۲۸، بند ۸

۱.....

کرده‌سی ویکم

۱۴۳

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.

۱. از این بند تا پایان بند ۱۴۲ (= پایان کرده‌سی ام) فهرست بلندی از نامهای اَشَوَنان و نام‌آورانی را دربر می‌گیرد که فَرَوَشی آنان ستوده می‌شود. از آن‌جا که آوردن این همه نام دشوار اوستایی در این‌جا، خواننده فارسی زبان امروزی را سودی ندارد، ما این بندها را حذف می‌کنیم و تنها برخی از نامهای مشهور را که در اساطیر و حماسه و ادب ایران جای ویژه‌ای دارند، در این یادداشت می‌آوریم:

«ایسَت و ایشتر» (= ایسدواستر) و «اوزوتت نَر» (= اروتدَن) و «هُورچیشتر» (= خورشیدچهر) پسران زرتشت، «گوی ویشتاسپ» (= کی گشتاسب یا گشتاسب در شاهنامه)، «زیری ویری» (= زیر در شاهنامه) برادر گشتاسب، «پشوتنو» و «سپتودات» (= پشتون و اسفندیار در شاهنامه) پسران گشتاسب، «بستویری» (= نستور در شاهنامه که درست آن بستور است) پسر زیر، «کوازشمن» (= گزَم در شاهنامه)، «فَرشوشتر» و «جاماسپ» دو برادر از خاندان «هُوَو» (یا هُوگو) از نام‌آوران دربار کی گشتاسب و نخستین پیروان دین زرتشت که نام دومی (جاماسپ) در شاهنامه هم آمده است، «ثَریث» (= اترط در شاهنامه) پدر گرشاسب، «یوایشت» از خاندان «فَریان» تورانی (= یوست فریان در مرزبان‌نامه)، «اوخشیت اِرت» (= اوشیدر یا هوشیدر یا هوشیدر بامی) و «اوخشیت نیم» (= اوشیدرماه یا هوشیدرماه) و «آشتوت اِرت» سوشیانتها یا رهاندگان دین مزدپرستی، «بیم» پسر «ویونگهوت» (= جم یا جمشید در شاهنامه و جاهای دیگر)، «نَرتوتن» پسر «آتوی» (= فریدون پسر آیین در شاهنامه)، «اوشتر» وزیر کاووس که به دانا یا زیرک مشهور است، «اوزو» پسر «توماسپ» (= زو پسر طهماسب در شاهنامه)، «اغرثرت» (= اغریث در شاهنامه و متنهای دیگر) برادر افراسیاب، «منوش چیتر» از خاندان «آیریاو» (= منوچهر نبیره ایرج در شاهنامه)، «گوی گوات» (= کیقباد در شاهنامه)، «گوی اومتدَن» (= کی کاوس یا کاوس در شاهنامه)، «گوی سیاووشن» (= سیاوش یا سیاوخش یا سیاوش در شاهنامه و متنهای دیگر)، «گوی هوشتر» (= کیخسرو یا خسرو در شاهنامه و جاهای دیگر)، «کیراسپ» (= گرشاسب در شاهنامه و گرشاسب‌نامه و متنهای دیگر)، «هوشینگ» (= هوشنگ در شاهنامه)، «هُووی» دختر فَرشوشتر و همسر زرتشت، «فَرنی» و «ثَریتی» و «پور وچیستا» دختران زرتشت، «هوتوسا» از خاندان نوذر همسر کی گشتاسب، دوشیزگان «شروتت فذری» و «ونگهوفذری» و «اِردت فذری» (یا «ویسپ تور ویری») مادران سوشیانتها یا رهاندگان سه گانه دین مزدپرستی که هر سه از نخمه یا فرّه زرتشت در دریاچه هامون آبستن می‌شوند و در پایان کار جهان هرکدام با فاصله زمانی یک‌هزاره از دیگری، فرزند خود را به جهان می‌آورند.

فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ایرانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای تورانی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای سیریم را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای سیریم را می‌ستاییم.

۱۴۴

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای ساینی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن مردان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان سرزمینهای داهی را می‌ستاییم.

۱۴۵

فَرَوَشی های اَشَوَن مردان همه سرزمینها را می‌ستاییم.
 فَرَوَشی های اَشَوَن زنان همه سرزمینها را می‌ستاییم.
 همه فَرَوَشی های نیکِ توانایِ پاکِ اَشَوَنان را از گیومرت تا سوشیانت پیروزمند
 می‌ستاییم.

۱۴۶

بشود که فَرَوَشی های نیکان، بزودی در این جا به دیدار ما بشتابند.
 بشود که آنان به یاری ما آیند.
 بشود که ما را — هنگامی که به تنگنا افتاده‌ایم — با یآوری آشکار خویش،
 نگاهداری کنند؛ با پشتیبانی مانند مَرَدآهوره و سُروش پارسایِ توانا و «مَشْرَه‌ی
 وَرْجاوَنِد» دانا — آن پیکِ دشمنِ دیو که از مَرَدآهوره‌ی دیوستیز است — که زَرْتُشت را
 به پناه‌بخشی جهان آستومند فرستاد.

۱۴۷

ای فَرَوَشی های اَشَوَنان! ای نیکان! ای آبها! ای گیاهان!
 شادمان و گرامی در این خانه فرود آید و آرام گزینید و بمانید.

ای توانایان! ای تواناترینان!

در این جا آثربانان کشور — که به آشه می اندیشند — دستها را در ستایش شما و به خواستاری یاری برای ما برآورده اند.

۱۴۸

اینک فرَوَشی همه آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را می ستاییم که روانهایشان سزاوار ستایش و فرَوَشی هاشان شایسته دادخواهی است.
اینک فرَوَشی همه آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را می ستاییم؛ فرَوَشی های آنان که آهوره مزدای آشَوَن، ستایشگرانشان را پاداش بخشد.
ما از زرتشت شنیدیم که او خود، نخستین و بهترین آموزگار دین آهورایی است.

۱۴۹

اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فرَوَشی» نخستین آموزگاران و نخستین پیروان کیش، آن آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده اند، می ستاییم.
اینک ما «جان» و «دین» و «بوی» و «روان» و «فرَوَشی» پیام آوران دین، آن آشَوَن مردان و آشَوَن زنان را که انگیزه پیروزی آشه بوده اند، می ستاییم.

۱۵۰

آموزگاران کیش را که از این پیش در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها بوده اند، می ستاییم.
آموزگاران کیش را که هم اکنون در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها هستند، می ستاییم.
آموزگاران کیش را که از این پس در خانمانها، روستاها، شهرها و سرزمینها خواهند بود، می ستاییم.

۱۵۱

آموزگاران کیش را که در خانمانها، روستاها، شهرها و کشورها به بنیادگذاری خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به آشه کامیاب شدند، به «مَثْرَه‌ی وَرْجاوند» کامیاب شدند، به رهایی روان کامیاب شدند و به برخورداری از همه خوشیها کامیاب شدند می‌ستاییم.

۱۵۲

زَرْتُشت زَدِ جهانی و زَدِ میثوی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان استومند را می‌ستاییم که نیک‌خواه‌ترین آفریدگان، بهترین شهریار آفریدگان، شکوهمندترین آفریدگان، فَرّه‌مندترین آفریدگان، به‌ستایش برازنده‌ترین آفریدگان، به‌نیایش سزاوارترین آفریدگان، شایسته‌ترین آفریده‌ای که خشنودی وی خواسته شود، به‌آفرین شایسته‌ترین آفریدگان و نزد هر یک از آفریدگان، براستی ستوده و برازنده‌ستایش و شایسته‌نیایش به آیین بهترین آشه خوانده شده است:

۱۵۳

این زمین را می‌ستاییم.
آن آسمان را می‌ستاییم.
همه چیزهای خوب میان زمین و آسمان را می‌ستاییم.
آنچه را برازنده‌ستایش و شایسته‌نیایش و درخور پرستش مردم آشون است، می‌ستاییم.

۱۵۴

روانهای جانوران سودمند دشتی را می‌ستاییم.
اینک روانهای آشون مردان و آشون زنان را — در هر جا که زاده شده باشند — [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که با «دین» نیکشان برای پیروزی آشه کوشیده‌اند و می‌کوشند و خواهند کوشید.

۱۵۵

«جان» و «بوی» و «دین» و «روان» و «فَرَوَشی» آشون مردان و آشون زنانی را که دین آگاه و پیروز بوده‌اند و هستند و خواهند بود، می‌ستاییم؛ آنان که برای آشه پیروزی بدست آوردند.

«بِنِگَهه هاتَم ...»

«یَنَه آهو وِیَریو ...»

۱۵۶

بشود که فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند پیروز آشونان و فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی های پیام آوران، خشنود بدین خانه خرامند.

۱۵۷

بشود که فَرَوَشی ها در این خانه خشنود شوند و ما را پاداش نیک و آمرزش سرشار خواهند.

بشود که آنان از این خانه خشنود بازگردند.

بشود که آنان سرودهای ورجاوند و آیینهای نیایش ما را به آهوره مزدا و آمشاسپندان برسانند.

مبادا که آنان گله مند از ما مزداپرستان، از این خانه دور شوند.

۱۵۸

«یَنَه آهو وِیَریو ...»

فَرَوَشی های توانای بسیار نیرومند آشونان و فَرَوَشی های نخستین آموزگاران کیش و فَرَوَشی های پیام آوران را درود می‌فرستم.

«آشِم وُهو ...»

«آهمایی رِئِشِچَه ...»^۱

کرده یکم

۱

«بهرام» آهوره آفریده را می‌ستاییم.

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

— کدام یک از ایزدان میثوی، زیناوندتر است؟

آنگاه آهوره مزدا گفت:

ای سپشمان زرتشت!

آن ایزد میثوی، بهرام آهوره آفریده است.

۲

بهرام آهوره آفریده نخستین بار، به کالبد بادِ شتابانِ زیبایِ مزدا آفریده‌ای به سوی

او^۱ وزید و فر مزدا آفریده، فر نیک مزدا آفریده و درمان و نیرو آورد.

۳

آنگاه بهرام آهوره آفریده بسیار نیرومند، بدو گفت:

من نیرومندترین، پیروزترین، قره‌مندترین، نیکترین، سودمندترین و

درمان‌بخش‌ترین [آفریدگان]م.

۴

من ستیهنگی را، ستیهنگی همه دشمنان را — چه جادوان و پریان، چه

گوی ها و کَرَب های ستمکار — درهم می شکنم.

۵

برای قَر و فروغش، من او را — آن بهرام مَزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند می ستایم.

بهرام مَزدا آفریده را — به شیوه نخستین آیینِ آهوره — با هومِ آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبانِ خِرَد و «مَثَرَه» با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می ستایم.

«بِنگَه هاتم ...»

کرده دوم

۶

۱

۷

بهرام آهوره آفریده، دومین بار به کالید و رزایِ زیبایِ زرین شاخی به سوی او آمد. برفراز شاخهای او، «آم» ی نیک آفریده بُرزمند هویدا بود. بهرام آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

۲

کرده سوم

۸

.....

۱. بند ۱ همین یشت در این جا و در آغاز دیگر کرده ها (تا کرده دهم) می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۲. بند ۵ همین یشت، در این جا و در پایان همه کرده های دیگر می آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۹

بهرام آهوره آفریده، سومین بار به کالبد اسب سپید زیبای زرد گوش و زرین لگامی به سوی او آمد. برپشانی او، «آم»ی نیک آفریده بُرزمتند هویدا بود. بهرام آهوره آفریده، اینچنین پدیدار شد.

کرده چهارم

۱۰

۱۱

بهرام آهوره آفریده، چهارمین بار به کالبد اُشترِ سرمستِ گازگیر جست و خیز کننده تیزتیک رهسپاری — که پشمش جامهٔ مردمان را بکار آید — به سوی او آمد...

۱۲

... [اُشتری] که در میانِ نرانِ جفت گیر — [هنگامی که] به ماده اُشتران روی آورد — دارای گرایش فراوانی است. (ماده اُشترانی که در پناه اُشترِ نرِ سرمستی باشند، آسوده ترند.)

[اُشتری] که شانه هایش پر زور و کوهانهایش نیرومند است و چشمان و سری با هوش دارد؛ [اُشتری] با شکوه و بلند و نیرومند...

۱۳

... [اُشتری] روشن رنگ که چشمان تیزبینش در شب تیره از دور می درخشد؛ که از سرا، کف سپید فروپاشد؛ که بر زانوان و پاهاى خوبِ خویش ایستاده، همچون شهریارِ یگانهٔ فرمانروایی گرداگرد خویش را می نگرد. [بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

کرده پنجم

۱۴

.....

۱۵

بهرام آهوره آفریده، پنجمین بار به کالبید گراز نرینه تیز چنگال و تیز دندان و تکاوری به سوی او روی آورد...
 ... [گرازی] که به یک زخم بکشد؛ [گراز] خشمگینی که بدو نزدیک نتوان شد؛
 [گراز] دلیری با چهره خال خال که آماده [جنگ] است و از هر سوبتازد.
 [بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده ششم

۱۶

.....

۱۷

بهرام آهوره آفریده، ششمین بار به کالبید مرد پانزده ساله تابناک روشن چشم زیبایی با پاشنه های کوچک، به سوی او خرامید.
 [بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هفتم

۱۸

.....

۱۹

بهرام آهوره آفریده، هفتمین بار به کالبید «وارغن» که [شکار خود را] با

چنگالها بگیرد و با نوک پاره کند، به سوی او پرید...
... وارغَن که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلند پروازان، سبک پروازترین
است...

۲۰

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پَران — اگر چه آن تیر، خوب پرتاب
شده و در پرواز باشد — تواند رهانید.^۱
اوست که سپیده دمان، شهر آراسته به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به
جست وجوی خوراک برآید...

۲۱

... اوست که در تنگه های کوهساران [شهر] بپسود، که بر ستیخ کوهها [شهر]
بپسود، که در ژرفای دره ها و بستر رودها [شهر] بپسود، که بر شاخساران درختان
[شهر] بپسود و به بانگ مرغان گوش فرادهد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده هشتم

۲۲

.....

۲۳

بهرام آهوره آفریده، هشتمین بار به کالبد قوچ دشتی زیبایی با شاخهای پیچ در
پیچ به سوی او روان شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

۱. در متن، در این جا عبارت «او یا هیچ کس دیگر» آمده است که بنا بر روال سخن و وزن شعر، افزوده
می نماید.

کرده نهم

۲۴

.....

۲۵

بهرام آهوره آفریده، نهمین بار به کالبد بُرگشنِ دشتی زیبای با شاخهای سرتیز
به سوی او رهسپار شد.
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده دهم

۲۶

.....

۲۷

بهرام آهوره آفریده، دهمین بار به کالبدِ مردِ رایومندِ زیبای مزدا آفریده‌ای که
دشنه‌ای زرکوب و آراسته به گونه‌گون زیورها دربرداشت، به سوی او گام برداشت
[بهرام آهوره آفریده،] اینچنین پدیدار شد.

.....

کرده یازدهم

۲۸

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که [مردان را] دلیری بخشد؛ که [بدخواهان را]
مرگ آورد؛ که [جهان را] نو کند؛ که [مردمان را] آشتی نیک بخشد و بخوبی به
کامیابی رساند.
زرتشتِ آشون، پیروزی در اندیشه را، پیروزی در گفتار را، پیروزی در کردار
را، پیروزی در پرسش و پاسخ را بدو نماز برد.

۲۹

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که ماهی «گر» در آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «رتگها» دور کرانه، در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید.

.....

کرده دوازدهم

۳۰

۱
.....

۳۱

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، موی اسبی بر زمین افتاده را باز تواند شناخت که از یال یا دم اسب است.

.....

کرده سیزدهم

۳۲

۱
.....

۳۳

بهرام آهوره آفریده، او را تخمه بارون، نیروی بازوان، تندرستی و پایداری تن و آنچنان نیروی بینایی بخشید که کرکس زرین طوق داراست که پاره گوشتی همچند مُشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگرچه در بزرگی، چون تابش سیرسوزنی درخشان بنماید.

.....

کرده چهاردهم

۳۴

بهرامِ آهوره آفریده را می‌ستاییم.
 زرتشت از آهوره مزدا پرسید:
 ای آهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 اگر من از جادویی مردمانِ بسیار بدخواه آزرده شوم، چاره آن چیست؟

۳۵

آنگاه آهوره مزدا گفت:
 پری از مرغ «وارغن»^۱ بزرگ شهپر بجوی و آن را بر تن خود بپساو و بدان پر،
 [جادویی] دشمن را ناچیز کن.

۳۶

کسی که استخوانی یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد، هیچ مرد توانایی
 او را از جای بدر نتواند برد و نتواند کشت.
 آن پر مرغان مرغ^۱ بدان کس پناه دهد و بزرگواری و قر بسیار بخشد.

۳۷

پس فرمانروا و سردار کشور — آن آدمی کش — بکشد؛ [اما] نه صد [تن] را.
 او آنان را^۲ یکباره نکشد. او تنها یکی را بکشد و بگذرد.

۳۸

آن کس که [این] پر با اوست، همگان از او هراسانند؛ همان سان که همه
 دشمنان از من^۳ به تن خویش بیمناکند. همه دشمنان از نیرو و پیروزی که در خویشتن
 من هست، ترسانند...

۱. تعبیری است مانند «موبدان موبد» برای بزرگداشت «وارغن».

۲. مردان را

۳. آهوره مزدا

۳۹

... آن پیروزی که فرمانروایان آرزومند آند؛ فرمانروازادگان آرزومند آند؛ ناموران آرزومند آند؛ کاووس آرزومند آن بود.
... آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربر دارد؛ [نیروی] اُشترِ سرمستی را دربر دارد؛ [نیروی] آبی ناوتاک را دربر دارد...

۴۰

... آن پیروزی که فریدون دلیر داشت؛ کسی که آژی دَهاک را فرو کوفت؛ [آژی دَهاک] سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دُرُوندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که آهریمن برای تباه کردنِ جهانِ آشه، به پتیارگی در جهانِ آستومند بیافرید.

.....

کرده پانزدهم

۴۱

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
بشود که پیروزی و قَر [بهرام]، این خانه و گله گاوان را فرا گیرد؛ همان سان که «سیمرغ» و ابر بارور کوهها را فرامی گیرند.

.....

کرده شانزدهم

۴۲

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
زَرُشت از آهوره مزدا پرسید:
ای آهوره مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
بهرام آهوره آفریده را در کجا باید نام برند و به یاری خوانند؟

در کجا [باید او را] بستایند و نیایش بگزارند؟

۴۳

آنگاه آهوره‌مردا گفت:

ای سپشمان زرتشت!

هنگامی که دو سپاه در برابر یکدیگر ایستند و آرایش رزم گیرند؛ اما پیشروان به پروزی واپسین نرسند و شکست خوردگان به شکستی سخت، دچار نشوند...

۴۴

... چهار پر [وارغَن] بر سر راه هر دو سپاه بیفشان.

هریک از دو سپاه که نخستین بار «آم» ی نیک آفریده و بُرزمند و بهرام آهوره آفریده را نیاز پیشکش آورد، پروزی از آن او شود.

۴۵

آم و بهرام آهوره آفریده — هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار — را آفرین می فرستم.

هردوان بدین جا و بدان جا پرواز کنند. هردوان به بالا پرواز کنند.

۴۶

ای زرتشت!

این «مئثره» [ی ورجاوند] را به هیچ کس جز به پدر یا برادر تنی یا به آتربان وابسته به گروههای سه گانه، میاموز.

این سخنی است نیرومند و استوار؛ نیرومند و به گشاده‌زبانی باز گفته؛ نیرومند و چاره‌بخش.

این سخنی است که سر پریشان را سامان بخشد و زخم فرود آمده را [به فرود آورنده] باز گرداند.

.....

کرده هفدهم

۴۷

بهرام آهوره آفریده را می‌ستاییم که همگام با مهر و رشن، به میان رده‌های آرایش رزم گرفته جنگاوران رود و پرسد:

— کدامین کس مهر دُروج است؟

— کدامین کس از رشن روی برتابد؟

— کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم، من که چنین توانم کرد؟

۴۸

پس آهورا مزدا گفت:

اگر مردمان، بهرام آهوره آفریده را آنچنان که بشاید، نیاز پیشکش آورند و ستایش و نیایشی سزاوار و به آیین بهترین آشه بگذارند، هرآینه سیلاب و [بیماری] «گر» و «گبست» و گردونه‌های رزم آوران دشمن با درفشهای برافراشته به سرزمینهای ایرانی راه نیابند.

۴۹

زرتشت از او پرسید:

ای آهوره مزدا!

— کدام است ستایش و نیایش برازنده بهرام آهوره آفریده به آیین بهترین آشه؟

۵۰

آنگاه آهوره مزدا گفت:

مردان سرزمینهای ایرانی باید او را گوسفندی یک رنگ — سپید یا سیاه یا رنگی دیگر — بریان کنند.

۵۱

از آن نیاز، راهزن یا زنی روسپی یا [نا] آشونی را که «گهان» نمی‌سراید و برهم زنی زندگانی و پتیاره دین آهورایی زرتشت است، نباید بهره‌ای برسد.

۵۲

اگر از آن نیاز، راهزن یا زنِ روسپی یا [نا] آشونی را که «گاهان» نمی‌سراید و برهم‌زنِ زندگانی و پتیارهٔ دینِ آهورایی زرتشت است، بهره‌ای برسد، هرآینه بهرام آهوره آفریده چاره و درمان را برگیرد...

۵۳

... پس به‌ناگاه سیلاب سرزمینهای ایرانی را فراگیرد؛ به‌نگاه سپاه دشمن به سرزمینهای ایرانی درآید؛ به‌ناگاه سرزمینهای ایرانی درهم شکند: پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صد‌هزارها.

۵۴

پس آنگاه، او بانگ برآورد:

ای مردم!

آیا در این هنگامه که دیوان «ویامبور» و مردمان دیوپرست خون می‌ریزند و [سیل خون] روان می‌کنند، بهرام آهوره آفریده و گوشورون شایسته ستایش و نیایش نیستند؟

۵۵

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گیاه «هیرسی» و هیزم «نیمذگ» را در آتش می‌افکنند.

۵۶

در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، پشت [گاو] را خم می‌کنند و کمر [ش] را درهم می‌شکنند و اندامها [یش] را دراز می‌کنند؛ بدان‌گونه که گویی [اورا] می‌کشند، اما نمی‌کشند...^۲
در این هنگامه که دیوان ویامبور و مردمان دیوپرست، گوشها [یِ گاو] را

۱. آهوره‌مزدا؟

۲. در این جا، در متن چند واژه تباه شده است.

می پچانند و چشمها [یش] را بیرون می کشند.

.....

کرده هیجدهم

۵۷

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
هوم دوردارنده مرگ را دربر می گیرم.
هوم پیروز را دربر می گیرم.
نگاهبان خوب را دربر می گیرم.
نگاهدار تن را دربر می گیرم.
کسی که [شاخه ای] هوم با خود نگاه دارد، در جنگ از بند [دشمن] برهد.

۵۸

تا من این سپاه را شکست دهم؛ تا من این سپاه را یکسره شکست دهم؛ تا من
این سپاه را که از پی من می تازد، درهم شکنم.

.....

کرده نوزدهم

۵۹

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.
سنگی را که به «سیفویر» وابسته است، فرمانروازاده ای دربر گیرد؛ ده هزار از
فرمانروازادگان، آن نام آور به نیرومندی و پیروزی را دربر گیرند...

۶۰

... تا من — چونان همه ایرانیان دیگر — از پیروزی بزرگ برخوردار شوم؛
تا من این سپاه را شکست دهم؛
تا من این سپاه را که از پی من می تازد، درهم شکنم.

.....

کرده بیستم

۶۱

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم.

«یته آهو ویزبو...»

گیتی را نیرو باد! درود بر گیتی! نرم گفتاری گیتی را باد! پیروزی گیتی را
 باد! فراوانی گیتی را باد! آبادانی گیتی را باد!
 «باید برای [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی
 روشنایی برد.»^۱

.....

کرده بیست و یکم

۶۲

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم که رده های رزم [آوران] را از هم بپاشد؛ که
 رده های رزم [آوران] را از هم بدرزد؛ که رده های رزم [آوران] را به تنگنا افکند؛ که
 رده های رزم [آوران] را پریشان کند؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره از هم بپاشد؛
 که رده های رزم [آوران] را یکسره از هم بدرزد؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره
 به تنگنا افکند؛ که رده های رزم [آوران] را یکسره پریشان کند.
 بهرام آهوره آفریده، [رده های رزم آوران] دیوان، مردمان [دیو پرست]، جادوان،
 گوی ها و کَرَب های ستمکار را [چنین کند].

.....

کرده بیست و دوم

۶۳

بهرام آهوره آفریده را می ستاییم بدان هنگام که بهرام آهوره آفریده در رده های

۱. = گاه. یه. ۴۸، بند ۵

برانگیخته رزم [آوران] روستاهای بهم پیوسته، دستهای مهرذروجان را از پشت ببندد؛
چشمهای آنان را بپوشاند و گوشهای آنان را کر کند؛ بدان سان که کسی نتواند پا
فرایش نهد و پایداری کند.

.....

۶۴

«بَته آهو وِزیو...»

بهرام آهوه آفریده و او پرتاتِ پیروز را درود می فرستم.

«آشیم وُهو...»

«آهمایی رُشچَه...»^۱

۱۵

رام یشت

خشنودیِ آنَدروایِ زَبَرَدست را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است.

*

کرده یکم

۱

من آب و «بغ»^۱ را می ستایم.
من آشتیِ پیروز و پاداش — هریک از این دو — را می ستایم.
ما این آنَدروای را می ستاییم.
ما این آنَدروای را [به یاری] می خوانیم برای این خانه، برای خانه خدای این خانه و برای رادمردی که زور نیاز کند.
...^۲ ستور و گفتار، تا دشمن را یکباره شکست دهیم.
ما بهترین ایزد را می ستاییم.

۲

آفریدگار آهوره مَزدا در ایران و یج بر کرانه [رود] دایتیا ی نیک بر تخت زرین،
بر بالَش زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱. «بغ» در بسیاری از جاهای اوستا آمده و معنی آن خدا و ایزد است؛ اما بسیاری از اوستا شناسان بر آنند که در این مورد به معنی بهره و بخش و برخ به کار رفته است.

۲. به جای نقطه ها واژه ای است که معنی آن دانسته نیست و جمله بدین گونه ناتمام است.

۳

... و ازوی خواستار شد:
 ای آنَدروای زَبَرَدست!
 مرا این کامیابی ارزانی دار که آفرینش آنگَرَمینورا درهم شکم و آفرینش
 شَپَندمینورا پاس دارم.

۴

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و آفریدگار آهوره مزدا
 کامروا شد.

۵

آنَدروایِ آشَوَن را می‌ستاییم. آنَدروایِ زَبَرَدست را می‌ستاییم.
 ای آنَدروای!
 آنچه از ترا که از آتی شَپَندمینوست می‌ستاییم.
 آنَدروایِ نیرومند زَبَرَدست را برای قَر و فروغش با نماز [ی به بانگِ] بلند و با
 زور می‌ستاییم.
 آنَدروای زَبَرَدست را با هوم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبانِ خِرَد، و «مَنَثَرَه»،
 با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
 «بِنِگْهَه هاتَم...»

کردهٔ دوم

۶

.....^۱

۷

هوشنگِ پیشدادی در پای کوه البرز به فلز پیوسته (؟)، بر تخت زرین، بر بالش
 زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم گسترده، با دستان سرشار او را بستود...

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز همهٔ کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

۸

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زَبَرَدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم از دیوان مَزَنَدَری و دُرُونَدان وِرِن را
برافکنم.

۹

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوشنگِ پیشدادی
کامروا شد.

آنَدروای آشون را می‌ستایم^۱

کرده سوم

۱۰

.....

۱۱

تَهْمورِثِ زیناوند بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر بَرَسَم
گسترده، با دستانِ سرشار او را بستود...

۱۲

... و از وی خواستار شد:

ای آنَدروای زَبَرَدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان و مردمان [دُرُونَدان]، بر همه
جادوان و پریان پیروز شوم؛ که آهریمن را به پیکراسبی در آورم و سی سال [سوار بر او]
تا دو کرانه زمین تاخت آورم.

۱۳

آنَدروای زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تَهْمورِثِ کامروا شد.

۱. بند ۵ همین بشت در پایان همه کرده‌های دیگر نیز می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

کرده چهارم

۱۴

۱۵

جمشید خوب زمه در پای کوه بلند سراسر درخشان و زرین هُگر، بر تخت
زرین، بر بالش زرین، برفرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را
بستود...

۱۶

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که قره مندترین مردمان باشم، که در میان مردمان،
هورچهر باشم، که به شهریاری خویش، جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و
گیاهان را نخشکیدنی و خوراکیها را نکاستنی کنم.
«به شهریاری جم دلیر، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ و نه رشک
دیو آفریده.»^۱

۱۷

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و جمشید کامروا شد.

کرده پنجم

۱۸

۱۹

آژی دَهاکِ سه پوزه در «کُویریشت» ی سخت راه، برتخت زرین، بر بالش
زرین، برفرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۰

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که همه هفت کشور را از مردمان تهی کنم.

۲۱

آندروای زبردست، این کامیابی را به ستایشگر، به آرزومند و به ناجوانمرد
نیازکننده زور ارزانی نداشت.

.....

کرده ششم

۲۲

.....

۲۳

فریدون پسر آتبین از خاندانِ توانا، در سرزمین چهار گوشه ورن، برتخت زرین،
بر بالش زرین، برفرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۴

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بر «آژی دَهاک» — [اژی دَهاک] سه پوزه
سه کله شش چشم، آن دارنده هزار [گونه] چالاک، آن دیو بسیار زورمند دروج، آن
دروند آسیب رسان جهان، آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه کردن جهان
آشه به پتیارگی، در جهان آستومند بیافرید — پیروز شوم و هر دو همسرش، سنگهوک و

آرنوگ را — که برازنده نگاهداری خاندان و شایسته افزایش دودمانند — ازوی برُبايم.

۲۵

آنْدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدوارزانی داشت و فریدون کامروا شد.

.....

کرده هفتم

۲۶

.....

۲۷

گرشاسپ دلیر در «گود»، آبشار رنگهای مزدا آفریده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، برفش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۲۸

... و ازوی خواستار شد:

ای آنْدروای زَبَرْدست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که بتوانم کین برادر خویش «اورواخشیه» را از «هیتاسپ» بخوام و او را بکشم و تن او را به گردونه خود بکشم؛ همان سان که با «آشتی گفیه»ی سرور، با «آیوگفیه»ی بزرگ و با «گتدرو» — که در آب می زیست — کردم.

۲۹

آنْدروای زَبَرْدست، این کامیابی را بدوارزانی داشت و گرشاسپ کامروا شد.

.....

کرده هشتم

۳۰

.....

۳۱

«آوزوسار»ی بزرگ در جنگل سپید، در برابر جنگل سپید، در میان جنگل
سپید، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان
سرشار او را بستود...

۳۲

... و از وی خواستار شد:

ای آندروای زبردست!

مرا این کامیابی ارزانی دار که پهلوان سرزمینهای ایرانی استوار دارنده کشور
— [کی] خسرو — ما^۱ را نکشد؛ که خویشان را از چنگ کیخسرو بتوانم رهاند.
کیخسرو او را برافکند در همه جنگل ایرانیان.^۲

۳۳

آندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و کیخسرو کامروا شد.^۲

.....

کرده نهم

۳۴

.....

۳۵

«هوتوسا» دارنده برادران بسیار از خاندان نودر، بر تخت زرین، بر بالش زرین،
بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود...

۱. در متن «ما» به جای «من» آمده است.

۲. این دو جمله آشفته است. چنین می‌نماید که در اصل بدین گونه بوده است: «آندروای زبردست، او را
کامیاب نکرد و در برابر، هوستار او کیخسرو را پیروزی بخشید.»

۳۶

... و از وی خواستار شد:
 ای آنَدروایِ زَبَرَدست!
 مرا این کامیابیِ ارزانی دار که در خانه کی گشتاشپ، گرامی و دوست داشتنی
 و خوب پذیرفته باشم.

۳۷

آنَدروایِ زَبَرَدست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و هوتوسا کامروا شد.

کرده دهم

۳۸

۳۹

دوشیزگانِ شوی ناگزیده، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در
 برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستوند...

۴۰

... و از وی خواستار شدند:
 ای آنَدروایِ زَبَرَدست!
 ما را این کامیابیِ ارزانی دار که شوهرانی بُرزمند و جوان بیابیم که در همه
 روزگارِ زندگی با ما خوش رفتار باشند و فرزندانِ دانا و هوشیار و خوش سخن از ما پدید
 آیند.

۴۱

آنَدروایِ زَبَرَدست، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان
 کامروا شدند.

کرده یازدهم

۴۲

.....
شپند مینوی رایومندِ قره مند را می ستاییم.

۴۳

ای زرتشتِ آشون!

براستی آندروای نام من است.

از آن روی براستی آندروای نام من است که من هر دو آفرینش — آفرینشِ

شپند مینو و آفرینشِ آنگرمینو — را می رانم.

ای زرتشتِ آشون!

جوینده نام من است.

از آن روی جوینده نام من است که من به هر دو آفرینش — آفرینشِ شپند مینو و

آفرینشِ آنگرمینو — می رسم.

۴۴

ای زرتشتِ آشون!

بر همه چیره شونده نام من است.

از آن روی بر همه چیره شونده نام من است که من بر هر دو آفرینش — آفرینشِ

شپند مینو و آفرینشِ آنگرمینو — چیرگی می یابم.

ای زرتشتِ آشون!

نیک کردار نام من است.

از آن روی نیک کردار نام من است که من، آفریدگارِ آهوره مزدا و امشاسپندان

را نیکویی می ورزم.

۴۵

پیش رونده نام من است.

پس رونده نام من است...^۱
 یابندهٔ فَرَنام من است.

۴۶

تند نام من است.
 تندترین نام من است.
 دلیرترین نام من است.
 سخت نام من است.
 سخت‌ترین نام من است.
 نیرومند نام من است.
 نیرومندترین نام من است.
 ...^۲ نام من است.
 ...^۲ نام من است. یکباره شکست دهنده نام من است.
 ...^۲ نام من است. دیوستیز نام من است.
 ...^۲ نام من است.

۴۷

ستیزه‌شکن نام من است.
 برستیهنگی چیره‌شونده نام من است.
 خیزاب‌آور نام من است.
 خیزاب‌برانگیز نام من است.
 خیزاب‌فروریز نام من است.
 زبانه‌کشنده نام من است...^۳
 «گِرَدَ» نام من است...^۴

۱. به جای نقطه‌ها، شش واژه خراب شده است.

۲. به جای نقطه‌ها، چهار واژه خراب شده است.

۳. سه واژه در این جا، خراب شده است.

۴. «گِرَدَ» را «آزمند» ترجمه کرده‌اند و به جای نقطه‌ها نیز دو نام دیگر با همین واژه ترکیب شده است، اما از آنها معنی درستی برنمی‌آید.

۴۸

نیزه سرتیز نام من است. دارنده نیزه سرتیز نام من است.
نیزه پهن نام من است. دارنده نیزه پهن نام من است.
نیزه آخته نام من است. نیزه آزنده نام من است.
قره مند نام من است. بسیار قره مند نام من است.

۴۹

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که در میان سپاه دشمن تشنه به خون و در میان
رزم آوران رده برکشیده و در میان دو کشور درگیر در جنگ جای داشته باشی، برخوان.

۵۰

ای زرتشت!

این نامهای مرا هنگامی که آموزگار دروغین ناآشون، پوینده یا دونده یا سواره یا
با گردونه تازنده، آزمند دهبش و کامکاری به توری کند، برخوان.

۵۱

ای زرتشت آشون!

این نامهای مرا هنگامی که او در بند نگاه داشته شده یا فرو بسته در بند بیرون
کشیده شده یا فرو بسته در بند، سواره بدر برده شده باشد، برخوان...^۱

۵۲

آندروای که در همه جا اسبان و مردان را دچار ناباوری کند و در همه جا با
دیوان در ستیز است؛ که در جاهای پست و پوشیده در هزار لایه تیرگی، نزد کسی رود که
بدو گراییده باشد.

۱. به جای نقطه‌ها چندین واژه هست که معنی درستی از آنها بر نمی‌آید و معنی کلی جمله به شکل کنونی آن نیز
مبهم است.

۵۳

— با کدامین پیشکش ترا بستایم؟
 — کدامین پیشکش را نیاز تو کنم؟
 — با کدامین پیشکش، آیین ستایش ترا بر پای دارم؟
 بشود که آن‌دروای تند و کمر بر میان بسته با کمر استوار، با گام بلند، با سینه گشاده، با تهیگاه نیرومند، با چشمان نیالوده (؟)^۱، همچون شهریارِ کشوری، همچون شهریارِ یگانه، بدین جا فرود آید.

۵۴

ای زَرْتُشْتِ اَشَوَن!
 برسم برگیر... روشن و پرفروغ در روشنائی روزتا سپیده دمان... (؟)^۲

۵۵

اگر مرا بستایی، ترا از مَثْرَه‌ی مَزدا آفریده قَرَه مَنید درمان بخش، بیا گاهانم؛
 بدان سان که نه آهریمن تبهکار بر تو چیره تواند شد، نه جادوان و جادویی، نه دیوان و نه مردمان [دُرَوَند].

۵۶

آن‌دروای چالاک را می‌ستایم.
 آن‌دروای چالاک‌ترین چالاکان را می‌ستایم.
 آن‌دروای دلیر را می‌ستایم.
 آن‌دروای دلیرترین دلیران را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین خود را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین تاج را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین طوق را می‌ستایم.
 آن‌دروای زرین گردونه را می‌ستایم.

۱. معنی چند تعبیر اخیر، از «با گام بلند» تا این جا، نسبی و مورد تردید است.

۲. واژه‌هایی چند از این بند افتاده یا خراب شده است و معنی آن نارساست.

آنْدروایِ زَرینِ چرخ را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرینِ رزم‌افزار را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرینِ موزه را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَرینِ کمر را می‌ستاییم.
آنْدروایِ آشون را می‌ستاییم.
آنْدروایِ زَبَرَدست را می‌ستاییم.
ای آنْدروایِ آشون!
آنچه از ترا که از آن سَبند مینوست، می‌ستاییم.

.....

۵۷

«یَته آهو وِیَریو...»
آنْدروایِ زَبَرَدست را که دیدبانِ دیگر آفریدگان است، درود می‌فرستم.
ای آنْدروایِ آشون!
آنچه از ترا که از آن سَبند مینوست، می‌ستاییم.
«آشِم وُهو...»
«آهمایی رِئِشِچه...»^۱

خشنودیِ راست‌ترین دانشِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را.

*

کردهٔ یکم

۱

راست‌ترین دانشِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن را می‌ستاییم که ما را به راهِ نیکِ رهنمون شود و به گذرگاهِ نیکِ بَرَد و آنچه ما را آرزوست، به ما بخشد. دانشِ مَزداآفریده را می‌ستاییم که زورنیازکننده، اَشَوَن، هنرمند، نامدار، تند کردار، تیزگُش، رساننده به سرانجامِ نیک و بخشندهٔ گشایشِ نیک — دینِ نیکِ مَزدایی — است.

۲

زَرْتُشْت از جای برخاست و شتابان به بیرون از خانه روان شد و دانش را چنین

ستود:

ای راست‌ترین دانشِ مَزداآفریدهٔ اَشَوَن!

اگر تو پیش از من می‌روی، چشم به راه من بمان.

اگر تو از پی من می‌آیی، به من پیوند.

۳

بشود که آشتی بهرهٔ ما شود، چنان که راهها را پایانی خوش است؛ در کوهها گذرگاههای خوب توان یافت؛ از جنگلها آسان توان گذشت و رودهای ناوتاک را

به خوشی توان پیمود.

پاداش و آوازه و نیایش و توانایی از آن ما باد!

۴

برای قَر و فروغش، من او را — راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون را — با
 نماز [ی به بانگی] بلند و با زور می‌ستایم.
 راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ
 خِرَد و «مَثْرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا می‌ستاییم.
 «بِنِگْه هاتَم ...»

کرده دوم

۵

۱

۶

زَرْتُشت، نیک‌اندیشی و نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری و آرزوی این کامیابی
 را بدو نماز برد ...

۷

... که راست‌ترین دانشِ مَزدا آفریده اشون، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان
 در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه‌ان نیروی بینایی که ماهی «گَر» در
 آب داراست که خیزابی همچند مویی را در رود «زَنگْها» ی دور کرانه، در ژرفای هزار
 بالای آدمی تواند دید.

۲

۱. بند ۱ همین یشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.
۲. بند ۴ همین یشت در پایان دیگر کرده‌ها نیز می‌آید که ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

کرده سوم

۸

.....

۹

زرتشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۰

... که راست ترین دانش مرزا آفریده اشون، او را نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان
در بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه آن نیروی بینایی که اسب داراست که
در شب تیره — اگرچه باران ببارد و ژاله و تگرگ فروریزد — موی اسبی بر زمین افتاده را
باز تواند شناخت که از یال یا دم اسب است.

.....

کرده چهارم

۱۱

.....

۱۲

زرتشت، نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری و آرزوی این کامیابی
را بدو نمازبرد...

۱۳

... که راست ترین دانش مرزا آفریده اشون، نیرو در پاها، شنوایی در گوشها، توان در
بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشد و آنچه آن نیروی بینایی که کرکس زرین طوق
داراست که پاره گوشتی همچند مشتی را از دوری نه کشور باز تواند شناخت؛ اگر چه
در بزرگی، چون تابش سرسوزنی درخشان بنماید.

.....

کرده پنجم

۱۴

.....
۱۵

«هُووی» پاک و دانا که خواستار زرتشت بود، او را بستود تا در زندگی با او بهروز شود و دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

.....
کرده ششم

۱۶

.....
۱۷

آتربان دور سفر کرده که خواستار توانایی به یادداشتن [آموزشهای] دین و نیرومندی تن خویش بود، او را بستود.

.....
کرده هفتم

۱۸

.....
۱۹

شهریار و فرمانروای کشور که خواستار آشتی و سازش برای کشور و نیرومندی تن خویش بود، او را بستود.

.....
۲۰

«یته آهو ویزیو...»

راست‌ترین دانشِ مزدا آفریدهٔ اشون را درود می‌فرستم.

«آشیم وُهو...»

«آهمایی رَشُشچَه...»^۱

آرت یشت (آشی یشت)

خشنودی آشی نیک، چیستای نیک، ایرثی نیک، رَسَسَتای نیک وقر [و]
پاداش مزدا آفریده را.

*

کرده یکم

۱

آشی نیک، شهریار بزرگوار بُرزمندِ خوب ستوده را می ستاییم که چرخها [ی
گردونه اش]، خروشان [است]؛ که نیرومند، پاداش بخش، درمانگر، بسیار هوشمند و
تواناست.

۲

آشی دخترِ آهوره مزدا و خواهرِ آمشاسپندان است. اوست که با خردِ سوشیانتها
فراز آید.

کسی که آشی او را کامروا کند، بدو خردِ سیرشتی بخشد.
آشی کسی را به یاری آید که او را از نزدیک بخواند؛ که او را از دور بخواند.
کسی که زور نیاز آشی کند، [بدان ماند که] زور نیاز مهر کرده باشد.

۳

برای قر و فروغش، او را — آشی نیک را — با نمازِ خوب گزارده و با زور و با
نماز [ی به بانگ] بلند می ستاییم.
آشی را با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و

گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم.
«بینگه هاتم...»

کرده دوم

۴

۵

درود به هوم، به مئتره‌ی ورجاوند و به زرتشتِ آشون!
براستی درود به هوم؛ زیرا همه‌ی می‌ها را خشم خونین درفش همراه است؛ اما
می هوم رامشِ آشه در پی دارد.

۶

ای آشی نیک! ای آشی زیبا! ای آشی درخشان! ای که با فروغ خویش
شادمانی افشانی! ای آشی! ای آن که مردان همراه خویش را فر نیک بخشی!
از خانمانی که آشی نیک، پای در آنها فرونهد، بوی خوش برآید و اندیشه
سازگاری و دوستی دیر پای، [بهره آن خانمان شود].

۷

ای آشی نیک!
مردانی که تو یاورشان باشی، در کشوری با خوراکیهای فراوان، فرمانروایی
کنند؛ آن‌جا که خواربار انباشته، بویهای خوش برآمده، بسترها گسترده و دیگر
دارایی‌های گرانبها فراهم آمده است.
براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُردهش! ای نیرومند!

۸

ای آشی نیک!

۱. بند ۱ همین پشت در آغاز دیگر کرده‌ها نیز می‌آید و ما به جای آن یک سطر نقطه چین می‌گذاریم.

خانه‌های کسانی که تو یاورشان باشی، خوب ساخته، دیر پای، از ستوران بهره‌مند و دیرزمانی استوار است.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باشی ای پُرده‌هش! ای نیرومند!

۹

ای اَشی نیک!

تختهای آنان که تو یاورشان باشی، خوش ساخت، خوب گسترده و خوش بو، بالشهای آراسته و پایه‌های زرین بر پاست.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌هش! ای نیرومند!

۱۰

ای اَشی نیک!

زنانِ گرامیِ مردانی که تو یاورشان باشی، بر تختهای زیبای زرین پایه، بر بالشهای آراسته، آرمیده و خود را با دست‌بند، گوشواره چهار گوشه به‌نمایش آویزان و طوق زرنشان آراسته‌اند [و چنین گویند]:

— چه هنگام خانه خدای، به سوی ما آید؟ چه هنگام اواز ما شادمان و از تنی ما برخوردار شود؟

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌هش! ای نیرومند!

۱۱

ای اَشی نیک!

دوشیزگانِ آنان که تو یاورشان باشی، پای آورتن در پای کرده، کمر بر میان بسته، با انگشتان بلند و با تنی چنان زیبا که بیننده را شادی افزایش دهد، نشسته‌اند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!
همچنین یاور من باش ای پُرده‌هش! ای نیرومند!

۱۲

ای آشی نیک!

اسبانِ کسانِی که تو یاورشان باشی، اسبانی تند، هراس انگیز و تیز تک اند که گردونهٔ تند را با دوالِ چرمین به گردش درآورند.

سرودخوانِ دلیر دارندهٔ نیزهٔ سرتیز و اسبِ چالاک، گردونهٔ [خویش] را شتابان براند؛ [آن سرودخوانی] که نیزهٔ سرتیز بلند دسته و تیرتندپرانِ خویش را از دور پرتاب کند و همستار را از پشت سر به خاک افکند و دشمن را از روبرو براندازد.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۳

ای آشی نیک!

اُشترانِ کسانِی که تو یاورشان باشی، اُشترانی هراس انگیز، بلند کوهان و بسیار گستاخند که از زمین برخیزند و برافروخته با یکدیگر بستیزند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۴

بازرگانان در سرای کسانِی که تو یاورشان باشی، از سرزمینهای بیگانه، سیم و زرو جامه‌های خوش بافت آورند.

براستی خوشا به [روزگار] کسی که تو یاورش باشی!

همچنین یاور من باش ای پُردهش! ای نیرومند!

۱۵

ای آشی بزرگوار نیک! ای آفریدهٔ خوب چهره! [ای آن که] به خواستِ خویش فرمان‌گزاری! ای به تن فرّه‌مند!

به سوی من بنگر و بخشایش خویش، مرا ارزانی دار!

۱۶

اهوره مَزدا — بزرگترین و بهترین ایزدان — پدرتست.
شپندارمَد مادرتست.

سُروشِ نیکِ پارسا و رَشِنِ بزرگوارِ نیرومند و مهرِ فراخِ چراگاه — [آن] هزار
گوشِ ده هزار دیدبان — برادران تواند.
دینِ مَزداپرستی خواهرتست.

۱۷

آشِی نیکِ بزرگوار — ستوده‌ترین ایزدان که از راه راست به کژی نگراید — در
گردونهٔ خویش، درنگ کرد و بدین سخنان لب برگشود:
— ای آن که آوازت از همهٔ آنان که مرا می‌خوانند، به گوش من دلپذیرتر می‌آید!
تو کیستی که مرا می‌خوانی؟

۱۸

آنگاه او [به پاسخ] چنین گفت:
منم سپیثمان زَرْتُشت؛ نخستین آفریده‌ای که [نماز] «آشِمُ وُهو...» گزارد و
اهوره مَزدا و آمشاشپندان را بستود.
آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها و گیاهان خشنود شدند.
آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آبها روان شدند و گیاهان رستن آغاز
کردند...

۱۹

آن که به هنگام زادن و بالیدنش، آهریمن از این زمینِ پهناورِ گوی‌ساز
دورکرانه بگریخت.
آهریمن زشت نهادِ پرگزند چنین گفت:
— همهٔ ایزدان [با هم] نتوانستند با خواست من بستیزند و مرا [از پهنهٔ آفرینش]
برانند، اما زَرْتُشت به تنهایی با خواست من سیتیهید و مرا براند...

۲۰

او با [نماز] «أهون ویریه...» — رزم افزاری که چون سنگی است همچند
 خانه ای — مرا بسوخت.^۱
 او با [نماز] «أشیم و هو...» — که همچون فلزی گذاخته است — مرا بسوخت.
 او با من چنان کرد که گریختن از این زمین، مرا خوش تر باشد.
 او به تنهایی مرا براند؛ او، سپیتمان زرتشت.

۲۱

آنگاه آشی نیک بزرگوار چنین گفت:
 ای سپیتمان راست کردار آشون!
 نزد من بیا و در گردونه من بیارام!
 سپیتمان زرتشت نزد او رفت و در گردونه اش بیارمید.

۲۲

پس [آشی] با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ، او را
 بیسود و اینچنین گفت:
 ای سپیتمان!
 تو نغز و نیک آفریده ای!
 ای سپیتمان خوش پای بلند بازوان! ای به تن فرّه مند و به روان جاودانه بهروز!
 آنچه با تومی گویم راست است.

.....^۲

کرده سوم

۲۳

.....

۱. — وند. فر. ۱۹، بند ۴

۲. بند ۳ همین پشت در این جا و در پایان همه دیگر کرده ها می آید که به جای آن یک سطر نقطه چین می گذاریم.

۲۴

هوشنگِ پیشدادی در پایِ [کوه] البرز بلندِ زیبایِ مزدا آفریده، او را بستود...

۲۵

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار که بر همهٔ دیوانِ مَزَنْدَری چیره شوم؛ که من از بیمِ دیوان، هراسان و گریزانِ نشوم؛ که دیوان — ناگیر — از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

۲۶

آشیِ نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و هوشنگِ پیشدادی را کامروا کرد.

.....

کردهٔ چهارم

۲۷

.....

۲۸

جمشیدِ خوبِ رَمه برفرازِ [کوه] البرز، او را بستود...

۲۹

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار که آفریدگانِ مزدا را گله‌ها پیروم؛ که آفریدگانِ مزدا را جاودانگی بخشم...

۳۰

... که گرسنگی و تشنگی را از آفریدگانِ مزدا دور بدارم؛ که ناتوانیِ پیری و مرگ را از

آفریدگانِ مَزدا دور بدارم؛ که باد گرم و باد سرد را هزار سال از آفریدگانِ مَزدا دور بدارم.

۳۱

آشِی نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و جمشیدِ خوب رَمه را کامروا کرد.

کردهٔ پنجم

۳۲

۳۳

فریدون پسرِ آتیین از خاندانِ توانا در سرزمین چهار گوشهٔ وَرَن، او را بستود...

۳۴

... و از وی خواستار شد:

ای آشِی نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار.....^۱

۳۵

آشِی نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و فریدون پسرِ آتیین را کامروا کرد.

کردهٔ ششم

۳۶

۳۷

هَومِ نوشیدنیِ درمانِ بخش، شهریارِ زیبایِ زرین، در پایِ بلندترینِ سستیغِ [کوه]
البرز، او را بستود...

۳۸

... و از وی خواستار شد:
ای آشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابیِ ارزانی دار^۱

۳۹

آشیِ نیکِ بزرگوار، شتابان فرارسید و هَومِ درمانِ بخش، شهریارِ زیبایِ زرین را
کامروا کرد.

کرده هفتم

۴۰

۴۱

[کی-] خسرو، پهلوانِ سرزمینهایِ ایرانی و استواردارندهٔ کشور، او را بستود...

۴۲

... و از وی خواستار شد:
ای آشیِ نیکِ بزرگوار!
مرا این کامیابیِ ارزانی دار

۱ = گو. بند ۱۸

۲ = گو. بند ۲۲

۴۳

آشی نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و [کی-]خسرو، پهلوانِ سرزمینهای ایرانی و
استواردارندهٔ کشور را کامروا کرد.

.....

کردهٔ هشتم

۴۴

.....

۴۵

زرتشتِ آشون در ایران ویج بر کرانهٔ رودِ دایتیایِ [نیک]، او را بستود ...

۴۶

... و از وی خواستار شد:

ای آشیِ نیکِ بزرگوار!

مرا این کامیابیِ ارزانی دار^۱

۴۷

آشیِ نیکِ بزرگوارِ شتابان فرارسید و زرتشت را کامروا کرد.

.....

کردهٔ نهم

۴۸

.....

۴۹

کی گشتاسپِ بزرگوار، در کرانهٔ آبِ دایتیا او را بستود ...

۵۰ - ۵۱

... و از وی خواستار شد:

ای آشی نیک بزرگوار!

مرا این کامیابی ارزانی دار^۱

۵۲

آشی نیک بزرگوار، شتابان فرارسید و کی گشتاسپ بزرگوار را کامروا کرد.

کرده دهم

۵۳

۵۴

آشی نیک بزرگوار گفت:

از آن [نیاز] زوری که پیشکش من شود، نباید به مردانِ سترون، به زنان روسپی که دستان نشوند، به کودکانِ نابُرنا و به دوشیزگانِ شوی ناگزیده بهره‌ای برسد.

۵۵

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیر پایِ وِرزاوی [به نام] «بَرَمایون»^۲ پنهان کردم. آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا براندند.

۵۶

هنگامی که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند، من خود را در زیرِ گلویِ قوچی از گله‌ای دارای یکصد گوسفند، پنهان کردم.

۱. = گو. بندهای ۳۰ و ۳۱

۲. = یاد. همین.

آنگاه کودکانِ نابُرنا و دوشیزگانِ شوی ناگزیده، مرا برانندند.
بدان هنگام که تورانیان و نوذریانِ تیزتک، از پی من بتاختند.

۵۷

آشِی نیکِ بزرگوار، در نخستین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزند نزیاید^۱ گِله
می‌کند:

— به خانه او پای منه و در بستر او میاسای!
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم! به زمین فروروم؟

۵۸

آشِی نیکِ بزرگوار، در دومین گِله گزاریِ خویش، از زنی که فرزندِ مردی
بیگانه را فرزندِ شوهر خویش وانمود کند^۲، گِله می‌کند:
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۵۹

آشِی نیکِ بزرگوار، در سومین گِله گزاریِ خویش، چنین گِله می‌کند:
نزد من تندخویانه‌ترین کردارِ مردمانِ ستمکار، فریفتنِ دوشیزه‌ای شوی ناگزیده
و آبستن کردنِ اوست.
با شما چه کنم؟ به آسمان فراروم؟ به زمین فروروم؟

۶۰

آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:
ای آشِی زیبایِ آفریده کردگار!
به آسمان فرامرو! به زمین فرومرو! همین جا در سرایِ زیبایِ خسروانه من
بمان!

۱. اشاره است به زنانی که فرزندان خویش را پیش از زایمان، از زهدان می‌افگندند.
۲. اشاره است به زنانی که پنهان از شوهر خویش، با مردی دیگر پیوند جنسی دارند و فرزندِی را که آن مرد در زهدان ایشان پدید آورده است، به دروغ، فرزند شوهر خویش وانمود می‌کنند.

۶۱

ای اَشی زیبایِ آفریده کردگار!
با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم؛ بدان سان که
گشتاسپ در کرانه آب دایتیا ترا بستود.
[زوت در برابرِ برسم گسترده می ایستد و به آواز بلند می گوید:]
ای اَشی زیبایِ آفریده کردگار!
با این نیاز، ترا درود گویم. با این نیاز، ترا نیایش بگزارم.

۶۲

«یته آهوویزیو...»
اَشی نیک، چیستایِ نیک، اِرتِیِ نیک، رَسَسَتایِ نیک و قرّ [و] پاداشِ
مَزدا آفریده را درود می رستم.
«اَشیم وُهو...»
«اَهمایی رَشِیجَه...»^۱

خشنودیِ قَرّ ایرانیِ مَزدا آفریده را.

*

۱

آهوره مَزدا به سپیتمان زَرْتُشت گفت:

من قَرّ ایرانی را بیافریدم که از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و قَرّه مند است؛
خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد؛ آزر را درهم شکنند و دشمن را
فرو کوبد.

۲

قَرّ ایرانی، آهریمن پرگزند را شکست دهد؛ خشم خونینِ درفش را شکست
دهد؛ بوشاسپ خواب آلوده را شکست دهد؛ یخ [بندان] درهم افسرده را شکست دهد؛
آپوش دیورا شکست دهد؛ سرزمینهای آنیران را شکست دهد.

۳

من اَشی نیک بزرگوار را بیافریدم که به سرایِ زیبایِ خسروانه [من] درآید.

۴

اَشی بخشنده خوشی بسیار، یاور آن مردی شود که اَشه را خشنود کند.
اَشی به سرایِ زیبایِ خسروانه [من] درآید و همه رمه، همه پیروزی، همه خِرَد
و همه قَر را ارزانی دارد.
اگر اَشی نیک بزرگوار در سرایِ زیبایِ خسروانه [من] پای فرونهد...

۵

... هزار اسب و هزار رمه آورد.
 فرزندان کارآزموده آورد.
 ستارهٔ تَشْتَر به جنبش درآید.
 سراسر باد زَبَرْدست و سراسر قَرِ ایرانی [به جنبش درآیند].

۶

آنان ستیغ همهٔ کوهها را بهره دهند؛ ژرفای همهٔ [دره‌های] رودها و همهٔ گیاهان نودمیدهٔ زیبای سبزرنگ را توانِ رویش و بالَش بخشنند؛ یخ [بندان] درهم افسرده و آپوش دیورا نابود کنند.

۷

درود به ستارهٔ تَشْتَر را یومندِ قَرِه مَند.
 درود به باد زَبَرْدستِ مَزدا آفریده.
 درود به قَرِ ایرانی.
 «یْتَه اهو وِیْرِیو...»
 «آشِم وُهو...»

۸

[نماز] اهوَن وِیْرِیَه...» را می ستاییم.
 آردیبهشت، زیباترین امشاسپند را می ستاییم.
 گفتارِ راستِ پیروزِ درمان بخش را می ستاییم.
 گفتارِ درمان بخشِ پیروزِ راست را می ستاییم.
 مَثَرَه ی وِرْجاوند و دینِ مَزدا پرستیِ خواستارِ هوم را می ستاییم.
 «یِنگَه هاتَم...»

۹

«یْتَه اهو وِیْرِیو...»

فَرَّ اِیْرَانِی مَزْدَا اَفْرِیْدَه رَا دَرُود مِی فَرَسْتَم.

«اَشْمُ وُهَو...»

«اَهْمایی رَشْچَه...»^۱

خشنودی کوه مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، «اوشیدرن»، فر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده ناگرفتنی را.

*

۱

ای سپیتمان زرتشت!

نخستین کوهی که از این زمین برکشیده شد، «البرز» بلند است که همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است. دومین کوه «زر دز» است که از آن سوی «منوش» نیز همه سرزمینهای باختری و خاوری را فرا گرفته است.

۲

از این کوهها، «اوشیدم»، «اوشیدرن» ورشته کوه «ارزیفته» سربرزد. ششمین کوه اِرزور، «هفتمین» بومیه، «هشتمین» زوڈیت، نهمین «مزیشونت»، دهمین «آنتردنگه»، یازدهمین «ارزیش»، دوازدهمین «وایتی گیس»...

۳

... و «آدرن» و «بین» و «ایشگت اوپاری سین» (که پوشیده از برف است و تنها اندکی از برف آن آب می شود).^۱

۱. استاد پورداود در زیرنویس گزارش خود نوشته است: «معنی جمله اخیر تقریبی است.»

دورشته کوه «هَمَنکون»، هشت رشته کوه «وَشَن»، هشت ستیغ «اُورونْت» و چهار کوه «ویدون».

۴

«اَینَخ»، «مَینَخ»، «واخذریگ»، «اَسِیه»، «توَدَسْگ»، «ویشو»، «دَرَوِشِشونْت»، «سایریونْت»، «ننگهوشَمَنْت»، «ککھیو» و «اَنْتَرِ کنگه».

۵

«سیچی دَو»، «اَهورَن»، «رَیْمَن»، «اَشَن سَتِیْمَن»، «اورونیو وایدیمیڈگ»، «اَسْتونْت»، «اوشَم»، «اوشْت خوارنه»، «شیامگ»، «وَفَرِیه»، «اُاوروش».

۶

«یَهْمِیه جَتره»، «اَدوتو»، «سپیت وَرنه»، «سپِتودات»، «کَدَرَوَاسپ»، «گَوایریس»، ستیغ «بَرُوسَرین»، «بَرَن»، کوه «فَراپیه»، «اودریه»، «رَیونْت» و کوههای دیگر که از این پیش، مردمان بدانها نام دادند، از آنها گذشتند و اندیشیدند.

۷

ای سپیتمان زَرُشت!

پس اینچنین، دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه است.

۸

هر اندازه که این کوهها زمین را فرا گرفته است، به همان اندازه، آفریدگار، آتربانان، ارتشتاران و برزیگرانِ ستور پرور را از آنها بهره بخشید.

کرده یکم

۹

فَرِ کیانی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم؛ [آن فَر] بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگر آفریدگان است ...

۱۰

... که از آنِ آهوره مَزداست، که آهوره مَزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد: فراوان و خوب، فراوان و زیبا، فراوان و دلپذیر، فراوان و کارآمد، فراوان و درخشان ...

۱۱

... تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتی] پیرنشدنی، نامیرا، تباهی ناپذیر، ناپژمردنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا.
در آن هنگام که مردان دیگر باره برخیزند و بی مرگی به زندگان روی آورد، «سوشیانت» پدیدار شود و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

۱۲

پس جهانِ پیرو آشه، نیستی ناپذیر شود و دروج دیگر باره بدان جایی رانده شود که از آن جا، آسیب رسانی به آشونان و تبار و هستیِ آنان را آمده است.
تباهاکار و فریفتار نابود شوند.
«آثار توش آشات چیت هچا ...»

۱۳

برای فَر و فروغش، من او را — فَرِ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را — با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
فَرِ کیانیِ نیرومندِ مَزدا آفریده را می ستاییم با هومِ آمیخته به شیر، با برسم، با زبانِ خَرَد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخنِ رسا.
«بِنگه هاتم ...»

کرده دوم

۱۴

۱

۱. بند ۹ همین یشت در آغاز همه کرده ها می آید که به جای آن سطری نقطه چین می گذاریم.

۱۵

... که از آنِ آمشاسپندان است: شهریاران تیزبینِ بزرگوارِ بسیار توانایِ دلیرِ آهورایی که
وَرجاوندانِ جاودانه اند...

۱۶ - ۱۷

۱ ... که هر هفت تن

۱۸

... که آفرینشِ آهوره مزدایِ دادارِ چهره نگارِ سازندهٔ نگاهبانِ را یاور و پناهند.

۱۹ - ۲۰

۲

۳

کردهٔ سوم

۲۱

.....

۲۲

... که از آنِ ایزدانِ میثوی و جهانی و سوشیانتهای زاده و نزاده — نوکنندگانِ گیتی —
است.

۲۳ - ۲۴

۴

۱ = بندهای ۸۳ و ۸۴ فروردین یشت.

۲ = بندهای ۱۱ و ۱۲ همین یشت.

۳ = بند ۱۳ همین یشت در پایان همهٔ کرده‌ها می‌آید که به جای آن سطری نقطه چین می‌گذاریم.

۴ = بندهای ۱۱-۱۳ همین یشت.

کرده چهارم

۲۵

.....

۲۶

... که دیرزمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی های ستمکار و کَرَب ها چیره شد و دوسوم از دیوان مَزَنَدَری دُرَوَندانی و رَن را برانداخت.

.....

کرده پنجم

۲۷

.....

۲۸

... که از آن تَهْمورِث زیناوتد بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان و گوی های ستمکار و کَرَب ها چیره شد.

۲۹

... چنان که بر همه دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پریان چیره شد و آهریمن را به پیکراسبی درآورد و سی سال سوار بر او به دو کرانه زمین همی تاخت.

.....

کرده ششم

۳۰

.....

۳۱

... که دیرزمانی از آن جمشید خوب رَمه بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و

بر دیوان و مردمان [دُرَوَند] و جادوان و پَریان و کوی های ستمکار و کَرَب ها چیره شد.

۳۲

آن که دارایی و سود — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 فراوانی و گله — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 خشنودی و سرافرازی — هر دو — را از دیوان برگرفت.
 به شهر یاری او، خوردنی و آشامیدنی نکاستنی، جانوران و مردمان — هر دو —
 بی مرگ و آبها و گیاهان — هر دو — نخشکیدنی بودند.

۳۳

به شهر یاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رَشِکِ دیوا آفریده.
 اینچنین بود پیش از آن که او دروغ گوید؛ پیش از آن که او دهان به سخن
 دروغ بیالاید.

۳۴

پس از آن که او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، قَر آشکارا به کالبد مرغی
 از او به بیرون شتافت.
 هنگامی که جمشید خوب رَمه دید که قَر از وی بگست، افسرده و سرگشته
 همی گشت و در برابر دشمنی [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان شد.

۳۵

نخستین بار قَر بگست؛ آن قَر جمشید، قَر جم پسر ویونگهان به کالبد مرغ
 وارغَن به بیرون شتافت.
 این قَر [از جم گسته] را مهر فراخ چراگاه — [آن] هزار گوش ده هزار
 چشم — برگرفت.
 مهر شهریار همه سرزمینها را می ستاییم که اهوره مزدا او را قَره مندترین ایزدان
 میثوی بیافرید.

۳۶

دومین بار قَر بگست، آن قَر جمشید، قَر جم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن

به بیرون شتافت.

این قَر [از جم گسسته] را فریدون پسرِ خاندان آتین برگرفت که - بجز زَرْتُشت - پیروزترین مردمان بود.

۳۷

آن که آزی دَهاک را فرو کوفت؛ [اژی دهاک] سه پوزه سه کله شش چشم را، آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیوبسیار زورمند دروج را، آن دُرَوَندِ آسیب رسانِ جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباہ کردنِ جهانِ آشه به پتیارگی در جهان استومند بیافرید.

۳۸

سومین بار قَر بگسست، آن قَر جمشید، قَر جم پسرِ یونگهان به کالبد مرغ وارغَن به بیرون شتافت.

این قَر [از جم گسسته] را گرشاسپ نریمان برگرفت که - بجز زَرْتُشت - در دلیری و مردانگی، زورمندترین مردمان بود...

۳۹

... که زور و دلیری مردانه بدو پیوست.

ما آن دلیری بر پای ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار، آن دلیری به گرشاسپ پیوسته را می ستاییم.

۴۰

آن که آژدهای شاخدار را بکشت؛ آن اسب آوبارِ مرد آوبار را، آن زهرآلود زرد رنگ را که زهر زرد گونش به بُلندای نیزه ای روان بود.

هنگام نیمروز گرشاسپ در آوندی آهنین بر پشت آن [آژدها] خوراک می پخت. آن تباہکار، از گرما خوی ریزان، ناگهان از زیر [آن آوند] آهنین فراز آمد و آب جوشان را پیرا کند.

گرشاسپ نریمان، هراسان به کناری شتافت.

۴۱

آن که «گندرو»ی زرین پاشنه را کشت که پوزه گشاده، به تباہ کردنِ جهانِ

استومندِ آشه برخاسته بود.

آن که نه پسر «پَتَّیَه» و پسران «نیویک» و پسران «داشتیانی» را کشت؛ که «هیتاسپ» زرین تاج و «وَرَشَو» از خاندان «دانی» و «پیتون» ی پری دوست را کشت ...

۴۲

... آن که «آرزوشمن» ی دارنده دلیری مردانه را کشت ...^۱

۴۳

... آن که «سناویدگ» را کشت؛ آن شاخدار سنگین دست را که در انجمن می گفت: — من هنوز نابرنایم. بدان هنگام که بُرنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونه [خویش] کنم ...

۴۴

... اگر گرشاسپ دلیر مرا نکشد، من شپندمینورا از گرزمان درخشان فرو کشم و آنگرمینورا از دوزخ تیره برآورم تا آن دو — شپندمینو و آنگرمینو — گردونه مرا بکشند. گرشاسپ دلیر او را بکشت و جانش را بگرفت و نیروی زندگانی اش را نابود کرد.

کرده هفتم

۴۵

.....

۴۶

شپندمینو و آنگرمینو، به چنگ آوردن این قرنا گرفتنی را کوشیدند و هریک از آن دو، چالاک ترین پیک های خویش را در پی آن فرستاد. شپندمینو، پیک های خویش بهمن و آردیبهشت و آذر مزدا آهوره را گسیل

۱. به جای نقطه ها، چندین واژه خراب و آشفته شده و معنی درستی از آنها بر نمی آید.

داشت و آنگرمینوپیک های خود «آگ من» و خشم خونین درفش و آزی دهاگ و «شپیشور» را — آن که تن جم را به اژه دونیم کرد — روانه داشت.

۴۷

پس آنگاه، آذر مزدا آهوره، اینچنین اندیشه کنان به پیش خرامید:
 — «من این فرناگرفتنی را به چنگ آورم.»
 اما آزی دهاک سه پوزه زشت نهاد، اینچنین پرخاش کنان از پی او بشتافت:

۴۸

ای آذر مزدا آهوره!
 واپس رو که اگر تو این فرناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا یکباره نابود کنم؛ بدان سان که نتوانی زمین آهوره آفریده را روشنایی بخشی.
 آنگاه آذر، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی و برای نگاهداشت جهان آشه، دستها را واپس کشید؛ چه، آزی دهاک سهمگین بود.

۴۹

پس از آن، آزی دهاک سه پوزه زشت نهاد، اینچنین اندیشه کنان بشتافت:
 — «من این فرناگرفتنی را به چنگ آورم.»
 اما آذر مزدا آهوره اینچنین پرخاش کنان از پی او شتافت:

۵۰

ای آزی دهاک سه پوزه!
 واپس رو که اگر تو این فرناگرفتنی را به چنگ آوری، هرآینه من ترا از پی بسوزانم و بر پوزه های تو آتش برافروزم؛ بدان سان که نتوانی تباہ کردن جهان آشه را بر زمین آهوره آفریده، گام نهی.
 آنگاه آزی دهاک، اندیشناک از بیم [تباهی] زندگی، دستها را واپس کشید؛
 چه، آذر سهمگین بود.^۱

۱. درباره تقابل «آزی دهاک» و ایزد «آذر» — وند. فر. ۱۸، بند ۱۹

۵۱

قَرَبه دریای فَرَاخ کَرَت جَسْت.

آنگاه آپام نپات تیزاسب، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد:
— من این قَرنا گرفتنی را به چنگ آورم از تیک دریای ژرف، از تیک دریاهاي
ژرف.

۵۲

رَد بزرگوار، شهریار شیدور، آپام نپات تیزاسب، آن دلیرِ دادرسِ دادخواهان را
می ستاییم.

آفریدگار را می ستاییم که مردمان را بیافرید.
ایزد آب را می ستاییم که هرگاه او را بستایند، می شنود.

۵۳

آهوره مَزدا چنین گفت:

ای زَرْتُشتِ اَشَوَن!

بر هریک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن قَرنا گرفتنی باشد.
چنین کسی از بخشش پاداش درخشان اتربانی بهره مند شود؛ از بخشش پاداش
فراوان اتربانی بهره مند شود؛ از بخشش اتربان بهره مند شود...

۵۴

... از بخشش آشی آسایش بخش برخوردار شود که ستور و گیاه ارزانی دارد.

پیروزی همه روزه از آن او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد و بیش از
سالی به درازا نکشد که برخوردار از این پیروزی بر سپاه خونخوار دشمن چیره شود و همه
دشمنان را شکست دهد.

برای قَر و فروغش، من او را — قَر مَزدا آفریده نا گرفتنی را — با نماز [ی

به بانگ] بلند و با زور می ستایم.

قَر نیرومند مَزدا آفریده نا گرفتنی را می ستاییم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با

زبان خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.

«بِنِگَه هاتَم ...»

کرده هشتم

۵۵

.....

۵۶

افراسیاب تورانی تباهاکار به آرزوی ربودنِ فَرّناگرفتنی — [فَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریایِ فَرّاخِ کَرْتِ جَسْت و شناکنان در پیِ فَرّشافت.

فَرّتاختن گرفت و [از دسترس او] بدررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه خسرو» از دریایِ فَرّاخِ کَرْتِ پدید آمد.

۵۷

ای سپیتمان زرتشت!
 آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریایِ فَرّاخِ کَرْتِ برآمد:
 — «اِئِثْ، اِئِثْ، یِئِثْ، اَهْمایی!»^۱
 — «من نتوانستم این فَرّ را — [فَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — پُرْیایم ...»

۵۸

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا آهوره‌مَرْدا به تنگنا افتد!
 ای سپیتمان زرتشت!
 آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، [دیگر باره] خود را به دریایِ فَرّاخِ کَرْتِ افگند.

۱. در برابر این واژه‌ها و آنچه در بندهای ۶۰ و ۶۳ از زبان افراسیاب آمده است، در گزارشهای اوستا هیچ معنایی نوشته‌اند و تنها آنها را به عنوان دشنامها و ناسزاهای افراسیاب شناخته‌اند.

۵۹

پس دومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ قَرَنّا گرفتنی — [قَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای قَرّاخ گرت جست و شناکنان در پی قَرّشتافت.
قَرّتاختن گرفت و [از دسترس او] بدررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچه ونگهزده» از دریای قَرّاخ گرت پدید آمد.

۶۰

ای سپیتمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای قَرّاخ گرت برآمد:
— «اِئْتِ، اِئْتِ، یَثَنْ، اَهْمایی، اَوْتِ، اِئْتِ، یَثَنْ، کَهْمایی!»
— «من نتوانستم این قَرّ را — [قَرّی را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — برُبایم ...»

۶۱

... اینک همه تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را بهم درآمیزم تا آهوره‌مزدا به تنگنا افتد!»

۶۲

پس سومین بار، افراسیاب به آرزوی ربودنِ قَرَنّا گرفتنی — [قَرّی] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره‌های ایرانی و زَرْتُشْتِ اَشَوْن است — جامه از تن برگرفت و برهنه به دریای قَرّاخ گرت جست و شناکنان در پی قَرّشتافت.
قَرّتاختن گرفت و [از دسترس او] بدررفت. از آن جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوژدان وَن» از دریای قَرّاخ گرت پدید آمد.

۶۳

ای سپیتمان زَرْتُشت!

آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند، ناسزاگویان از دریای قَرّاخ گرت برآمد:
— «اِئْتِ اِئْتِ، پَثَنْ اَهْمایی، اَوْتِ اِئْتِ یَثَنْ، اَهْمایی، اَوْتِ اِئْتِ، پَثَنْ،

آهْمایی!

۶۴

او نتوانست این قَر را — [قَری را] که هم اکنون و از این پس، از آن تیره های
ایرانی و زرتشتی آشون است — برباید.
برای قَر و فروغش، من او را — قَر مزدا آفریده ناگرفتنی را — با نماز [ی
به بانگ] بلند و با زور می ستایم.
قَر نیرومند مزدا آفریده ناگرفتنی را می ستایم با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با
زبان خرد و «مئثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا.
«بِنگه هاتم ...»

کرده نهم

۶۵

.....

۶۶

... [قَری] که از آن کسی است که خاستگاه شهر یاری وی، جای فروریختن رود
«هیرمند» به دریاچه «کیانسیه» است؛ آن جا که کوه «اوشیدم» سربرکشیده است و از
کوه های گرداگرد آن، آب فراوان فراهم آید و سرازیر شود.

۶۷

رودهای «خواسشرا»، «هوشپا»، «فردتا»، «خوارنگهیتی» زیبا،
«اوشتویتی» توانا، «اوزوذا»ی دارای چراگاه های فراوان، «ارزی» و «زرنومیتی» به
سوی دریاچه کیانسیه روان شود و بدان فروریزد.
هیرمند رایومند قَره مند — که خیزاب های سپید برانگیزد و سرکشی کند — به سوی
آن روان شود و بدان فروریزد ...

۶۸

... نیروی اسبی از آن اوست. نیروی اُشتی از آن اوست. نیروی مردی از آن اوست.

فَرّ کیانی از آئین اوست.
ای زَرْتُشْتِ آشون!

چندان فَرّ کیانی در اوست که می‌تواند همه سرزمینهای آنیران را برکند و در خود فروبرد.

۶۹

پس آنگاه در آن‌جا، آنان (آنیران) سرگشته شوند و گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را دریابند.
اینچنین، فَرّ کیانی پناه تیره‌های ایرانی و جانوران پنجگانه و یاری رسان آشون مردان و دین مَرَدِا پرستی است.

کرده دهم

۷۰

۷۱

... [فَرّی] که به «کی قباد» پیوست؛ که از آئین «کی آپیوه»، «کاووس»، «کی آرش»، «کی پشین»، «کی بیارتش» و «کی سیاوش» بود...

۷۲

... بدان‌سان که همه آنان — کیانیان — چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزگار، همه بزرگ‌منش، همه چُست و همه بی‌باک شدند.

کرده یازدهم

۷۳

۷۴

... [فَرّی] که از آن کیخسرو بود، نیروی خوب بهم پیوسته اش را، پیروزی آهوره آفریده اش را، برتریش در پیروزی را، فرمان خوب روا شده اش را، فرمان دگرگون ناشدیش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را، شکست بی درنگ دشمنانش را...

۷۵

... نیروی سرشار و فرّمزدا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیک باهوش را، [فرزندان] توانای دانای زبان آور را، [فرزندان] دلاور از نیاز رهاکننده روشن چشم را، آگاهی درست از آینده و بهترین زندگی بی گمان را...

۷۶

... شهریارِ درخشان را، زندگانی دیر پای را، همه بهروزیها را، همه درمانها را...

۷۷

... بدان سان که کیخسرو بر دشمن نابکار چیره شد و درازنای آورد گاه — هنگامی که دشمن تباهاکار نیرنگ باز سواره با او می جنگید — به نهانگاه گرفتار نیامد. کیخسرو سرور پیروز، پسر خونخواه سیاوش دلیر — که ناجوانمردانه کشته شد — و کین خواه آغریرث دلیر، افراسیاب تباهاکار و برادرش گرسیوز را به بند درکشید.
.....

کرده دوازدهم

۷۸

.....

۷۹

... [فَرّی] که از آن زرتشتِ آشون بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد؛ که در سراسر جهان آستومند در آشه، آشون ترین، در شهریارِ بهترین شهریار، در رایومندی، رایومندترین، در قرّه مندی، قرّه مندترین و در پیروزی، پیروزترین بود.

۸۰

پیش از او، دیوان آشکارا بر این زمین در گردش بودند؛ آشکارا کامروا می شدند؛ آشکارا زنان را از مردان می ربودند و زاری کنندگان را می آزردهند.

۸۱

آنگاه از یک «آهونَ ویریه...» که زرتشتِ آشون چهار بار با درنگی درخور و در دومین نیمه به آوازی بلندتر بسرود، همه دیوان به هراس افتادند؛ بدان گونه که آن [نابکاران] ناشایسته برای ستایش و ناسزاوار برای نیایش، در زیر زمین پنهان شدند.

۸۲

افراسیابِ تورانیِ تباهکار، در همه هفت کشور زمین به جست و جوی قرّ [زرتشت] بود.

افراسیابِ تباهکار، در آرزوی قرّ زرتشت، همه هفت کشور را بیمود. افراسیاب به سوی قرّ شتافت...^۱ [اما زرتشت و قرّ] — هر دو — خود را واپس کشیدند و چنان که خواست من — آهوره مزدا — و دینِ مزداپرستی بود، به کام خواستار [انِ شایسته] درآمدند.

کرده سیزدهم

۸۳

۸۴

... [قرّی] که از آن کی گشتاسپ بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد. بدان سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمن [خوی] را از آشونان براند.

۱. به جای نقطه ها در متن واژه ای است که معنی آن روشن نیست.

۸۵

اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی جست.
اوست که با گرزِ سختِ [خویش]، آشه را راهِ رهایی یافت.
اوست که بازو و پناه این دینِ آهوراییِ زرتشت بود.

۸۶

اوست که این [دین] در بند بسته را از بند برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛
[این دین] فرمان گزارِ بزرگِ لغزش ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که
با ستور و چراگاه آراسته است.

۸۷

کی گشتاسپ دلیر بر «تَثْرُیاوَنَتِ» دژ دین و «پَشَن» ی دیو پرست و
«آرجاسپ» دُرَوَند و دیگر «خِیون» های تبه کار بد گنش چیره شد.

.....

کرده چهاردهم

۸۸

.....

۸۹

... [قری] که از آن سوشیانتِ پیروزمند و دیگر یارانِ اوست، بدان هنگام که گیتی را
نوکنند...^۱

۹۰

.....^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۱ همین یشت است.

۲. = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین یشت.

کرده پانزدهم

۹۱

.....

بدان هنگام که «آسْتَوْتِ اِرت»، پیک مَرَدِ اهوره — پسر «وِیْشَپَ تَوْرُو وِیری» — از آب کیانسیه برآید، گری پیروزی بخش برآورد؛ [همان گری] که فریدون دلیر، هنگام کشتن «آزی دَهاک» داشت.^۱

۹۲

... [همان گری] که افراسیاب تورانی، هنگام کشتن «زین گاو» دُرَوَند داشت؛ که کیخسرو، هنگام کشتن افراسیاب داشت؛ که کی گشتاسپ، آموزگار آشه برای سپاهش داشت.

او^۲ بدین [گری]، دروج را از این جا — از جهان آشه — بیرون خواهد راند.

۹۳

او همه آفریدگان را با دیدگان خرد بنگرد.

^۳... آنچه زشت نژاد است.

او سراسر جهان آستومند را با دیدگان بخشایش بنگرد و نگاهش، سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

۹۴

یاران «آسْتَوْتِ اِرت» پیروزمند بدر آیند: آنان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخن دروغ بر زبان نیاورند.

۱. به نوشته بُنَدِیْشَن و کتابهای دیگر، آزی دَهاک به دست فریدون کشته نمی‌شود و فریدون تنها او را فرومی‌کوبد و در کوه دماوند به بند می‌کشد. — یاد.

۲. آسْتَوْتِ اِرت (= سوشیانت).

۳. یک واژه خراب شده است.

خشمِ خونینِ درفشِ نافرِه‌مند، از برابرِ آنان بگریزد و آشه بر دروج زشتِ تیره
بدنژاد، چیره شود.

۹۶

منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک بر آن چیره شود.
[سخنِ] دروغ گفته شکست یابد و سخنِ راست گفته بر آن چیره شود.
خُرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی — هر دو — را شکست دهند.
خُرداد و آمرداد، گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند.
آهریمِن ناتوانِ بد گُنش، رو در گریز نهد.

.....
«یته آهوویزیو...»

کوه مَزدا آفریده بخشنده آسایشِ آشه، «اوشیدرن»، فرکیانی مَزدا آفریده و قر
مَزدا آفریده ناگرفتنی را درود می فرستم.

«آشیم وُهو...»

«آهمایی ریشچه...»^۱

۲۰
هَومِ یَشت

خشنودیِ هَومِ افزایندهٔ آشه را.

*

۱

هَومِ زَرینِ بُرزمندِ را می ستاییم.
هَومِ، نوشیدنیِ گیتیِ افزای را می ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می ستاییم.

.....

۲

هَومِ زَرینِ بُرزمندِ را می ستاییم.
هَومِ، نوشیدنیِ گیتیِ افزای را می ستاییم.
هَومِ دوردارندهٔ مرگ را می ستاییم.
همهٔ هَومها را می ستاییم.
اینک پاداشِ و فرۆشیِ زَرُشتِ سپیشمانِ آشون را می ستاییم.
«بِنِگْهه هاتَم...»
«بِئَه آهو وِیژیو...»

۱. نخستین جمله های این بند از بند ۲۱ یسنه، هات ۱۰ گرفته شده و به جای سطر نقطه چین، بندهای ۱۸—۱۷ یسنه، هات ۹ آمده است.

هوم افزاینده آشه را درود می فرستم.
«آشیم و هو...»
«آهمایی ریشچه...»^۱

۲۱ وَنَنْدِ یَشْتِ

خشنودی «وَنَنْدِ»، ستارهٔ مزدا آفریده را.

*

۱

وَنَنْدِ، ستارهٔ مزدا آفریدهٔ اَشَوَن، رَد اَشَه را می‌ستاییم.
وَنَنْدِ درمان بخش و سزاوار بلند آوازگی را می‌ستاییم؛ پایداری در برابر
«خَرَفُشْتَرَانِ» راندنی زشت — [آفریدگان] اهریمنی — را که یکسره باید راند [شان].

۲

وَنَنْدِ، ستارهٔ مزدا آفریده را درود می‌فرستم.

«اَشِمْ وُهو...»

«اَهْمایی رِئِشِچَه...»^۱

«هاذخت نَسک»

(پیوستِ یشتها)

۱



فرگرد دوم

۱

زرتشت از آهوره مزدا پرسید:

ای آهوره مزدا! ای شپندترین مینو! ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
هنگامی که آشونی از جهان درگذرد، روانش در نخستین شب، در کجا آرام
گیرد؟

۱. در کتابهای هشتم و نهم «دینگرت» که از اوستا سخن به میان آمده، «هاذخت نَسک» بیستمین نسک از بیست و یک نسک اوستای کهن شمرده شده است. هادخت نسک کنونی، بخش کوچکی از آن نسک است. «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در بخش خرده اوستا) نیز از بازمانده‌های هادخت نسک کهن است.

هادخت نسک کنونی (که برخی از گزارشگران اوستا، آن را یشت بیست و دوم شمرده و در جزویشتها آورده‌اند) دارای سه فرگرد است. فرگرد یکم هفده بند دارد و در بزرگداشت و کارآمدی نیایش نامور «آشیم وُهو...» است که چون در آغاز «یسنه» جداگانه از آن سخن رفته، در این جا نیامده است. فرگرد دوم درباره درآمدن کردارهای مردم پارسا به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و دلپذیر و فرگرد سوم درباره درآمدن کردارهای مردم ناپارسا به پیکر پتیاره‌ای زشت و هراس‌انگیز است.

در برخی از گزارشهای اوستا، هادخت نسک (با آن که جزویشتها شمرده نشده است) در میان «رام‌یشت» و «دین‌یشت» آمده است. ما آن را پس از پایان یشتها و به‌عنوان «پیوستِ یشتها» می‌آوریم.

۲

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] برسر بالین وی جای گزینند و «اَشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همه زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۳

— در دومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۴

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] برسر بالین وی جای گزینند و «اَشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همه زندگی این جهانی خوشی دریابد.

۵

— در سومین شب، روانش در کجا آرام گیرد؟

۶

آنگاه آهوره مزدا گفت:

[روانِ اَشَوَن] برسر بالین وی جای گزینند و «اَشْتَوَد گاه» سرایان، اینچنین

خواستار آمرزش شود:

— «آمرزش باد بر او!

آمرزش باد بر آن کسی که آهوره مزدا به خواستِ خویش، او را آمرزش فرستد!»
در این شب، روانِ [اَشَوَن] همچند همه زندگی این جهانی، خوشی دریابد.

۷

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان آشون مرد را چنین می‌نماید که خود را در میان گیاهان و بوهای خوش می‌یابد و او را چنین می‌نماید که باد خوش بویی از سرزمینهای نیمروزی به سوی وی می‌وزد؛^۱ [بادی] خوش بوی تر از همه دیگر بادها.

۸

آشون مرد را چنین می‌نماید که این باد خوش بوی را به بینی خویش دریافته است. [آنگاه با خود چنین گوید:]
— این باد، این خوش بوی‌ترین بادی که هرگز مانند آن را به بینی خود دریافته بودم، از کجا می‌وزد؟

۹

در ورزش این باد، «دین» وی به پیکر دوشیزه‌ای بر او نمایان می‌شود: دوشیزه‌ای زیبا، درخشان، سپید بازو، نیرومند، خوش چهره، بُرزمند، با پستانهای برآمده، نیکوتن، آزاده و نژاده که پانزده ساله می‌نماید و پیکرش همچند همه زیباترین آفریدگان، زیباست.^۲

۱۰

آنگاه روان آشون مرد، روی بدو کند و از وی بپرسد:
کیستی ای دوشیزه جوان! ای خوش اندام‌ترین دوشیزه‌ای که من دیده‌ام؟

۱۱

پس آنگاه «دین» وی، بدو پاسخ دهد:
ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین!
من «دین» توام.
[آشون بپرسد:]

۱. در اساطیر ایران، نیمروز (= جنوب) جای فروغ و فردوس ایزدی است.

۲. سنج. وند. فر. ۱۹، بند ۳۰.

پس کجاست آن که ترا دوست داشت برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیروی پیروز و توانایی [تو] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که تو در چشم من می‌نمایی؟

۱۲

[دوشیزه پاسخ دهد:]

ای جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین! این تویی که مرا دوست داشتی برای بزرگی و نیکی و زیبایی و خوش بویی و نیروی پیروزمند و توانایی [من] در چیرگی بر دشمن، آنچنان که من در چشم تو می‌نمایم.

۱۳

هنگامی که تو می‌دیدي که دیگری مردار می‌سوزاند و بتان را می‌پرستد و ستم می‌ورزد و درختان را می‌بُرد، می‌نشستی و «گاهان» می‌سرودی و آبهای نیک و آذر آهوره‌مَزدا را می‌ستودی و آشون مرد را که از نزدیک یا دور می‌رسید، خشنود می‌کردی.

۱۴

دوست داشتنی [بودم]، تو مرا دوست داشتنی‌تر کردی.
زیبا [بودم]، تو مرا زیباتر کردی.
دل‌پسند [بودم]، تو مرا دل‌پسندتر کردی.
بلند پایگاه بودم، تو مرا بلند پایگاه‌تر کردی.
از این پس، مردمان مرا — آهوره‌مَزداي همیشه ستوده و پناه‌بخش را — می‌ستایند.^۱

۱۵

آنگاه روان آشون مرد نخستین گام را بردارد و به [پایگاه] اندیشه نیک درآید.

۱. جمله‌های پیشین از زبان «دین» مرد آشون بود خطاب بدو؛ اما این جمله ناگهان از زبان آهوره‌مَزدا در این جا آمده است و پیوند آن با جمله‌های پیش، روشن نیست.

پس دومین گام را بردارد و به [پایگاه] گفتارنیک درآید. سپس سومین گام را بردارد و به [پایگاه] کردارنیک درآید و سرانجام، چهارمین گام را بردارد و به «آنیران» [سرای] فروغ بی پایان درآید.

۱۶

آنگاه آشون مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، روی بدو آورد و از وی بپرسد:

ای آشون!

چگونه زندگی را بدرود گفتی؟

ای آشون!

چگونه از خانه‌های پر از ستور جهان خواهش و آرزوهایابی یافتی؟

چگونه از جهان استومند به جهان مینوی رسیدی؟

چگونه از جهان پرآسیب به جهان جاودانه درآمدی؟

[این] بهروزی دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟

۱۷

آنگاه آهوره‌مزدا گوید:

از او — از کسی که راه پره‌راس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی روان

از تن را کشیده است — چیزی مپرس.

۱۸

پس، او را خورشی از روغن «زَرمِیَه» آورند.

چنین خورشی است جوانمرد نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک

دین را پس از مرگ.

چنین خورشی [است] آشون زن جوان بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار،

بسیار نیک کردار و خوب آموخته فرمانبردار شوی را.

فرگرد سوم^۱

زرتشت از آهوره مَزدا چگونگی کار روانِ دُرَوند را در نخستین سه شب پس از مرگ می پرسد. آهوره مَزدا در پاسخ می گوید که روان وی در آن سه شب، سرگشته و پریشان برگرد پیکر او بسر می برد و این پاره از «گاهان» را می سراید:

«ای مَزدا آهوره!

به کدام مرز و بوم روی آورم؟ به کجا بروم؟»^۲

پس از سپری شدن شب سوم، سپیده دمان روان مرد دُرَوند را چنین می نماید که در میان برف و یخ بندها است و بوهای گند و ناخوشی را درمی یابد. او را چنین می نماید که بادی گند آگین از سرزمینهای آباختری^۳ به سوی وی می وزد. از خود می پرسد:

— «از کجاست این باد که بد بوترا از آن را هرگز به بینی خویش در نیافته ام؟»

آنگاه در وزش این باد، «دین» خود را می بیند که به پیکر زنی پتیاره، زشت، چرکین، خمیده زانو، همچون پلیدترین خُرْفَشْتَران و گندیده تر از همه آفریدگان گندیده بدو روی می آورد. روانِ دُرَوند از او می پرسد:

— «کیستی تو که هرگز زشت تر از ترا ندیده ام؟»

زن در پاسخ وی می گوید:

«ای زشت اندیشه زشت گفتار زشت کردار!

من کردار زشت توام. از آز و بد کرداری تست که من چنین زشت و تباه و بَرَه کار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و درهم شکسته ام. هنگامی که تو می دیدی کسی ستایش و نیایش ایزدان را می گزارد و آب و آتش و گیاه و دیگر آفریدگان نیک را پاس می دارد، تو اهریمن و دیوان را خشنود می کردی.

۱. فرگرد سوم هادخت نسک نیز مانند فرگرد دوم، هیجده بند دارد و واژه ها و جمله های آن، بیشتر همانهاست که در فرگرد دوم بکار برده شده است، جز آن که به مناسبت در میان بودن سخن از روان گناهکار، برخی از واژه ها و جمله ها دگرگون می شود و آنچه در فرگرد پیشین خوب و پسندیده بود، در این فرگرد زشت و نکوهیده است. گزارش کوتاه این فرگرد را در متن می آوریم.

۲. = گاه. یس. ۴۶، بند ۱

۳. در اساطیر ایران، آباخترا (= شمال) جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است.

هنگامی که تو می‌دید کسی به دیگران یاری می‌رساند و آشوبان از نزدیک یا دور رسیده را چنان که باید، در پناه می‌گیرد و میهمان‌نوازی می‌کند، توتنگ چشمی می‌کردی و در به روی مردم می‌بستی .
ناپسند بودم، تو ناپسندترم کردی .
هراس انگیز بودم، تو هراس انگیزترم کردی .
نکوهیده بودم، تو نکوهیده‌ترم کردی .
من در آفاخر جای داشتم، تو با اندیشه و گفتار و کردار بد خویش، مرا بیش از پیش به شوی آفاخر راندی .
گمراه شدگان — بدان روی که چندی فرمانبردار آهریمن بودند — همواره مرا نفرین فرستند. »

*

آنگاه روان مرد دُرَوند در نخستین گام به پایگاه اندیشهٔ بد درآمد. پس در دومین گام به پایگاه گفتار بد درآمد. سپس در سومین گام به پایگاه کردار بد درآمد و سرانجام در چهارمین گام به سرای تیرگی بی پایان (دوزخ) رسید.
آنگاه دُرَوند مردی که پیش از او زندگانی را بدرود گفته است، از او می‌پرسد:
«ای دُرَوند!

چگونه از جهان پر آسیب به جهان جاودانه درآمدی؟
این شکنجهٔ دیر پای، ترا چگونه می‌نماید؟»
آنگاه آهریمن گوید:

«از کسی که راه پر هراس و سهمگین و تباه را پیموده و درد جدایی، روان از تن را کشیده است، چیزی می‌پرس.»
پس، او را خورشی زهر آگین آورند؛ چه، بد اندیش بد گفتار بد کردار بد دین را جز آن خورش نشاید.
زین دُرَوند بسیار بد اندیش بد گفتار بد کردار ناپاک بد آموختهٔ نافرمانبردار از شوی را نیز چنین خورشی دهند.

کرده یکم

۱

[زوت:]

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم رَدانِ مینوی و جهانی را:
رَدانِ جانوران آبری را،
رَدانِ جانوران زمینی را،
رَدانِ پرندگان را،
رَدانِ جانوران دشتی را،
رَدانِ چرندگان را،
آشونان و رَدانِ آشونی را.

۲

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «گهنبارها» رَدانِ آشونی را:
«میدبوزرم» (شیردهنده) آشون، رَدِ آشونی را،
«میدبوشم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام درویدن گیاهان) را،
«پتیه شهیم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام خرمن برداری) را،
«ایاسرم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام گشن گیری رمه) را،
«میدیارم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام سرما) را،
«همسپتتمدم» آشون، رَدِ آشونی (هنگام ستایش و نیایش) را.^۱

۱. برای شش «گهنبار» و صفت‌های آنها ← خرده.

۳

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم جهان بارورِ آشون، رَدِ آشونی را
 که فرزندانِ می‌زاید.^۱

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستوده
 «سَتَوْتُ پِسْتِیَه» ی آشون، رَدِ آشونی را.

نوید ستایش می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم بخشهایِ به نیکی ستوده
 «مِیزَد» های آشون، آشون مردان و آشون زنان را.

۴

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم [ایزدان] سال، رَدانِ آشونی
 را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم سرایشِ «آهونَ وِیزِیَه...» ی
 آشون، رَدِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم درودگویی بر «آشه و هِشَت»
 (آشِم وُهو) ی آشون، رَدِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «پِنگِه هاتَم...» آشون به نیکی
 ستوده، رَدِ آشونی را.^۲

۵

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آهونود گاه» آشون، رَدِ آشونی
 را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم زنانِ مزدا آفریده آشون،
 دارندگانِ فرزندانِ آشونِ بسیار، رَدانِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آهومند» و «رتومند»^۳ آشون،

۱. جهان بود و هستی که همه آفریدگان از او هستی یابند. (گپ.)

۲. برای این نیایشها ← خرده.

۳. آهومند و رتومند از صفت‌های اهوره مزداست.

رَدِ اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هفت هات» اَشَوْن، رَدِ

اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آب اَشَوْن بی آرایش

— «اَرِدوی»^۴ — رَدِ اَشَوْنی را.

۶

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «اَشَتود گاه» اَشَوْن، رَدِ اَشَوْنی

را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم کوههای رامش دهنده بسیار

آسایش بخش مزدا آفریده اَشَوْن، رَدانِ اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «سپنتمد گاه» اَشَوْن، رَدِ

اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «بهرام» اهوره آفریده و

«اَوَرتات» اَشَوْنِ پیروز، رَدانِ اَشَوْنی را.

۷

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وَهوختَر گاه» اَشَوْن، رَدِ

اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «مهر» فراخ چراگاه و «رام»

بخشنده چراگاههای خوب، رَدانِ اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «وَهیشتواشت گاه» اَشَوْن، رَدِ

اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم آفرین نیک اَشَوْن و اَشَوْنِ مرد

پاک، رَدِ اَشَوْنی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «دامویش اوپَمَن»، ایزد

۴. اَرِدویسوز آناهیتا (= ناهید) ایزد بانوی آبها.

چیره دستِ دلیرِ آشون، ردِ آشونی را.

۸

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «آیریمَن ایشیه» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورد «فُشوشو مئثره» ی آشون، ردِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم ردِ بزرگوار «ها دُخت» آشون، ردِ آشونی را.

۹

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم پرسش اهوراییِ آشون، دینِ اهوراییِ آشون، سرزمین اهوراییِ آشون، زرتشتومِ اهوراییِ آشون، ردانِ آشونی را.

نوید [ستایش] می‌دهم و ستایش بجای می‌آورم «هدیش» دارنده کشتزار را که به چار پایِ خوب گُنش، چراگاه بخشد و آشون مرد را که چار پایِ بپرورد.

کرده دوم

۱

با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ مینوی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ جهانی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران آبی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران زمینی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ پرندگان را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ جانوران دشتی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم رَدانِ چرندگان را.

۲

با این زور و برسم، خواستار ستایشم گهناارهای آشون، رَدانِ آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدیوزرم (شیردهنده) آشون، رَدِ آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدیوشم آشون، رَدِ آشونی (هنگام درویدن گیاهان) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم پتیه شهیم آشون، رَدِ آشونی (هنگام خرمن برداری) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم ایاسرم آشون، رَدِ آشونی (هنگام گشَن گیری رَمه) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم میدیارم آشون، رَدِ آشونی (هنگام سرما) را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم همسپتمدم آشون، رَدِ آشونی (هنگام ستایش و نیایش) را.

۳

با این زور و برسم، خواستار ستایشم جهان بارور آشون، زد آشونی را که
فرزندانی می‌زاید.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم همهٔ رَدان را: آنان که اهوره‌مزدا به زرتشت
آگاهی داد که به آیین بهترین آشه سزاوار ستایش و نیایشند.

۴

با این زور و برسم، خواستار ستایشم ترا ای رَد، ای اهوره‌مزدا میثوی، ای در
میان میثویان برتر، ای «آهو» و «رتو» در آفرینش جهانی.

۵

با این زور و برسم، کسی را خواستار ستایشم که رَدان را همی خواند؛ آن آشون
مردی که اندیشه و گفتار و کردار نیک را به یاد دارد؛ آن که به سپندارمذ آشون و به
سخن سوشیانت پایدار است و «با گنش خود، جهان را به سوی آشه پیش می‌برد.»^۱

۶

با این زور و برسم، خواستار ستایشم [ایزدان] آشونِ سال، رَدانِ آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم سرایش «آهون و یزیه...» ای آشون، رَد
آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم نیایش «آشه وهیشت...»
(آشم و هو... ای آشون، زد آشونی را.
با این زور و برسم، خواستار ستایشم «ینگه هاتم...» آشون به نیکی ستوده،
رَد آشونی را.

۷

با این زور و برسم، خواستار ستایشم آهونود گاه آشون، زد آشونی را.
خواستار ستایشم زنان نیک بخت نژادهٔ برزمنند را.

۱. جملهٔ داخل « » از گاه.، یس. ۴۳، بند ۶ برگرفته شده است.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم آن آهومند و رنومند آشون، آن آهوروتو، آن
اهوره مزدای آشون، رد آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم یسنه ی توانا: هفت هات آشون، رد آشونی

را.

خواستار ستایشم آردویسور آناهیتای آشون، رد آشونی را.

۸

با این زور و برسم، خواستار ستایشم اُشتتود گاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم کوههای رامش دهنده بسیار آسایش بخشِ مزدآفریده آشون،

ردان آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم سپنتمد گاه آشون، رد آشونی را.

خواستار ستایشم بهرام اهوره آفریده و او پرتات پیروز، ردان آشونی را.

۹

با این زور و برسم، خواستار ستایشم وُهوخشترگاه آشون، رد آشونی را.
خواستار ستایشم مهر فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاههای خوب، ردان

آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم و هیشتو ایشت گاه آشون، رد آشونی را.

خواستار ستایشم آفرین نیک آشون و آشون مرد پاک و دامویش او پمن، ایزد

چیره دست دلیر آشون، رد آشونی را.

۱۰

با این زور و برسم، خواستار ستایشم ایزیمن ایشیه ی آشون، رد آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم فُشوشو منتره ی آشون، رد آشونی را

با این زور و برسم، خواستار ستایشم رد بزرگوار هادُخت آشون، رد آشونی را.

۱۱

با این زور و برسم، خواستار ستایشم پرسش اهورایی آشون، رد آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم دین اهورایی آشون، رد آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم سرزمینِ آهوراییِ آشون و زرکُشتومِ آهوراییِ آشون، رَدانِ آشونی را.

با این زور و برسم، خواستار ستایشم هدیشِ دارنده کشتزار را که به چار پای خوب گنش، چراگاه بخشد و آشون مرد را که چار پای بیورد.